ارشاد
الزراعة
از قاسم یوسف
ابونصری

کتابیست نفیس نه صاحب کشف الظنون
آنرا دیده و شناخته و نه صاحب الذریعه الی
تصانیف الشیعة صاحبان این دو کتاب
از این کتاب نایاب بی خبرند

چاپ نشده
(نجم الدوله)

ارشاد
الزراعة
از قاسم یوسف
ابونصری

کتابیست نفیس نه صاحب کشف الظنون
آنرا دیده و شناخته و نه صاحب الذریعه الی
تصانیف الشیعه صاحبان این دو کتاب
از این کتاب نایاب بی خبرند

چاپ شده
(نجم الدوله)

ارشاد
الزراعة
از قاسم یوسف
ابونصری

کتابیست نفیس نه صاحب کشف الظنون
آنرا دیده و شناخته و نه صاحب الذریعة الی
تصانیف الشیعة صاحبان این دو کتاب
از این کتاب نایاب بی خبرند

حیرانست **بیت** در صحن چمن ز صنع یزدان ٢ عقل عقلاست جمله حیران
گلشن آرائی که صحن گلستان را چون روضهٔ رضوان دلکش بی همانند
فردوس برین بهجت افزائی ساخته و از نزاهت و صفا چون بهشت
تازه و خرم و از غایت طراوت و نضارت رشک گلستان ارم پرداخته
بیت زوی گلشن شده چون باغ رضوان ٢ بگلهایش فلک را
دیده حیران ٢ دل آرائی که در عرصهٔ چهار باغ جهان و صحن چمن جنان
نخل آرای ریاض ابداعست **بیت** دلارائی که در صحن گلستان
نهال آرد بسی چون قد خوبان ٢ نخل آرائی که از روضهٔ رضوان پیوند کرم
نهال امکان و نوباوه رسان نخلستان اختراعست **بیت** پیوند کر نهال
ابداع ٢ نوباوه رسان زوی بانواع ٢ جهان آرائی که ریاض قدس را
بلاله و گلهای دلفریب با صد لطافت و زیب ملون و مزین ساخت
بیت جهان آرائی و از وی باغ گلشن بهر جا لاله و گلها ملون چمن
آرائی که گلستان انس را باشجار میوه دار و گلهای زرنگار همیشه بهار
بنضارت و طراوت تمام بر داخت چمن آرائی و از وی صحن بستان
دمیده هر طرف گلها فراوان معمار رفیع بنائی که بید قدرتش سقف

آرایش عروس کرم

مقرنس مینا و گنبد اطلس معلا را بغرایب آثار قدرت و عجایب اسرار
حکمت برافروخت که وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ معماری بنای چرخ اطلس سازنده
غرفه مقرنس طراحی که بیوت سرای آفرینش بعنایت بی غایت و لطف
بی نهایت او معمور است حکیمی که از کمال حکمت و حسن تربیت چاشنی
ریز شهد شان زنبور است بیت طرح افکن خانهای معمور جلابت فشان
شان زنبور پادشاهی که بمقتضای قدرت کامله و حکمت شامله خود
حضرت آدم صفی الله علیه السلام از بهشت عنبر سرشت بمزرعه گاه عمل
و کشت که الدنیا مزرعة الآخرة فرستاد و بعنایت ازلی و هدایت
لم یزلی بتعلیم حضرت جبرئیل امین بقواعد زراعت و حراثت الهام
و ارشاد داد بیت آمده ارشاد زراعت ز تو بلکه همه کار رو
کفایت ز تو منعمی که عرصه غبرا و خط سفلی را جهة انتفاع اصناف امم
منفعت معاش و تعاش بنی آدم ساخت کریمی که دانه فشانان و نیکوکاران
خطه خاک را از فواید اکرام و عواید انعام خود محظوظ و بهره مند گردانید کما قال
جل و علا کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة حمد
باری تعالی و تقدس حمد و سپاس ملک ذوالجلال قادر

دانا

دانا احد بی زوال لطف کمال ملک سبحان داده توانایی هر ناتوان
رفعت از و یافته همت بلند پستی چو خاک آمده ز و خود پسند
گنبد چتر فلک آراسته نقش زده هر چه درو خواسته
بیشتر از آنکه بود صبح و شام بوده تو هستی و باشی مدام
گنبد افلاک مدار از تو یافت منزل این خاک قرار از تو یافت
پای طلب آنکه براهت نهاد لطف تو اش قوت و هم قوت داد
رزق رساننده هر بیدلی عقده گشاینده هر مشکلی
خوشه ده دانه که افکند بخاک میوه رساننده اشجار تاک
رنگ ده لاله و گل در بهار جلوه ده و سبز کن شاخسار
لطف تو آرنده باد خزان گشته ازان فرش چمن زر فشان
قادری و قدرت تو بر کمال قاصر از اندیشه وصف خیال
وصف تو زاندیشه ما برترست دیده بصنع تو تماشاگرست
عقل که در رهروی پی برد ره بشناسایی تو کی برد
مزرع سبز فلک مهر و ماه هست بیکتایی ذاتت گواه
دانه که افتد بدل خاک پاک سر ز ثنای تو برآرد ز خاک

آمده گندم چو برون از جنان   چاک زده سینه خود بهر آن
جو که ز تو یافته این پرورش   کرده نبی و ولی ازوی خورش
صحن گلستان که بود چون جنان   لطف الهی بود ش باغبان
سرو شد از تو چنین سرفراز   گل ز تو در پرده حسنت و ناز
فاخته بر سرو ثناگوی تست   مستی بلبل ازهمه بوی تست
بر دو بنفشه چنین سجود   تا قد او خم شد و رنگش کبود
این همه صنعت ز تو پیدا شده   دیده نرگس بتو بینا شده
رنگ و لطافت تو دهی لاله را   درهم بصدف تو کنی ژاله را
چاک زده جیب برای تو گل   نقد بقا کرده فدای تو گل
هست ز الطاف تو ای ذوالمنن   خیز سفیدی بچمن نسترن
برده به بستان ز تو بوی نسیم   طره نسرین شده عنبر شمیم
از اثر لطف تو اندر چمن   رنگ برنگ است گل و یاسمن
خواب گران در سر خشخاش بین   بر گل آن صنعت خشخاش بین
تا گل شب بوی ز تو بوی برد   بوی خوشش باد بهر سوی برد
آنکه نه فرمان تو گیرد بجان   کو بدل آتشش پس سر زبان

یافته انگور

یافته انگور حلاوت ز تو   میوه هر باغ لطافت ز تو
به که نمد پوش شد و زرد روی   برده ز عشاق تو این رنگ و بوی
خربزه شحت بناهل دید   کشته دلی روز جوانی شهید
خانه زنبور که شد پر ز شهد   تربیت از لطف تو دیده بجهد
خلق کن جمله اشیا توی   هست کن و نیست کن ما سوی
بعد ثنای احد لاینم   نعت رسول است علیه السلام

وصلوات نامیات و تحیات زاکیات نثار مرقد منور و مشهد معطر پیغمبری که بهترین نخلیست در باغ رسالت و پیغمبری و شگفته ترین گلیست در بوستان وصلت و مهتری **نعت حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین**

چشم و چراغ همه انبیا   پادشه بارگه اصطفا
ذات تو تا پای بدنیا نهاد   زلزله در طارم کسری فتاد
آتش آتشکده فارس مرد   آب کس از دجله ساوه نخورد
مدعیان را چو سر انداختی   قاعده عدل تو سر ساختی
پای تو تا سوده رکاب براق   در فلک انداخته صد طمطراق
چرخ شده از قدمت سربلند

خاک شده از شرفت ارجمند ای ز فلک برتر و از هر چه هست

خاک براهت چه بلند و چه پست خاک رهت آب رخ سلسبیل

حلقه بگوش درت جبرئیل واسطه خلعت آدم توی

نور ده دیده عالم توی ای شب قدر سازی ز زلف نشان

در شب تو صبح سعادت نشان شعله شمع هدایت تو باد فروغ

کعبه نفاق همه را سوخته گرد ز نعلین تو ای پادشاه

چشم ملک رست به از توتیا سکه دولت چو به بطحی زدی

بار که عدل بهر جا زدی جست تو آفاق سراسر گرفت

نور تو ظلمت ز جهان بر گرفت وصف تو هرگز چو نکرد دو تمام

ختم نمودیم بدین والسلام بعد نبی شاه ولایت علیست

پادشه خلق و وصی نبیست بعد علی دان که بعین الیقین

هست دگر جمله امامان دین در منقبت حضرت امیر المومنین و امام

المتقین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب و اولاد و امجاد کرام

دیده اهل یقین امامان دین صلوات الله ان علی والی عالی گهر

نور ده دیده اهل بصر انکه در از قلعه خیبر بکند ...

... انعام زیب یافت بنام شه جهان امار جور چرخ رجیم عدوی دین

از چشم غیر بود چو باغ ارم نهان شکر خدا که بالطاف پروردگار

امد برون ز پرده چو خورشید ناگهان در رابع شهر شوال نهصد و

سی و هشت از هجریه که حضرت شاه دین پناه السلطان ظل الله

عنان عزیمت بفتح ممالک خراسان منعطف گردانید و چتر فلک

اسای سلطنت ولوای گردون سای عظمت بدان عرصه دل

کشای برافراخت و ان بوستان را که از صرصر خزان بی برگ

و نوا بود برشحات سحاب نوبهار عدل و احسان چون مزرعه اسمان

سرسبز و خرم ساخت چنانچه این قطعه جهة تاریخ فتح گفته شده

تاریخ فتح خراسان

ان شه کشورستان کز جود و فضل و عدل

داد تسکین و نزاع و فتنه اخر زمان ۲ کرد چون فتح ... الجود

بخیر ۲ دگر او بپیوسته میکوید ... در اسمان ۲ مصرعی بشنو

زمین تاریخ فتح و نصر نقش شاه طهماسب بهادر دین پناه دین دار شاه جهان

این مختصر از گوشه کاشانه برون اورده بنظر اهل فضیلت و کمال

مشرف گردد ۲ نباشد جهان دیده را اشتباه ۲ که قایم بود

عالم از عدل شاه بتخصیص شاهی که از دین وداد در لطف
بر روی عالم گشاد سپهر شرف آفتاب کرم شریف شهان و
علاذ امم همه شاه بن شاه زادم بود بر و لطف ایزد دمادم بود

بود شاه طهماسب شاه جهان   که معمور از و شد جهان چون جنان
سراسر از و یافت دنیا صفا   ضیا بخش عالم بنور هدا
ز رویش عیان فر شاهنشهی   دلش راز سر قضا آگهی
فزون در عدالت ز نوشیروان   نبوده چو او رستمی در جهان
شریعت پناهی که از اجتهاد   برافراخت رایات غزو جهاد
ز خون ریز ارباب کفر و ظلام   ادیم زمین کرد یاقوت فام
ز نور یقین آتشی برفروخت   که چون شعله ظلم و بدعت بسوخت
بسجاده شرع آمد مقیم   قوی کرد ارکان دین قویم
از و شد لوای هدی مرتفع   برافتاد بنیاد هر مبتدع
شجاعت شعاری که در وقت کار   زند تیغ چون شاه دلدل سوار
ز تاب حسامش بهنگام جنگ   بسوزد دلی عالمی بی درنگ
بصبر و تحمل سپهرش غلام   باخلاق نیکو جهانش بکام

بهت

بهت چو چرخ بلند آمده   بعلم و ادب دلپسند آمده
ندیدم چنین شاه دارا شکوه   ببخشش چو دریا بلنگر چو کوه
ز رویش چنان نور طلعت پدید   که خورشید تابان ز عرشش خجید
بفتح ره مکه بربسته دل   کشیده سپاهی ز چین و چگل
سنانش ستده جان ز هر بدکنش   زبان تیز کرده پی سرزنش
ز تیر خدنگش که شد دیده دوز   بچشم عدو همچو شب گشت روز
بگرز گران سنگ روز مصاف   درآرد ز پا گر بود کوه قاف
جوان بخت شاهی که گردون پیر   ندارد بجز طاعتش در ضمیر
سلاطین ایران و توران زمین   ملوک عراق و خواقین چین
سرافکنده در خدمتش بنده وار   بجز طاعت او ندارند کار
سکندر نشانی که تدبیر او   درآورد عالم بتسخیر او
عراق و خراسان و هم مصر و شام   مسخر شد از ضرب تیغش تمام
سلیمان مکانی که از عدل و داد   جهان را بسی زینت و زیب داد
چنان عام شد عدل آن سرفراز   که تیهو نشیند به پهلوی باز
کند میش در منزل گرگ خواب   زند خنده کبک دری بر عقاب

کریمی که از عدل احسان او | همه خلق گشته خواهان او
جهان کهن از وجودش بدیع | بود قدر مردم ز جودش رفیع
چو ابر کفش گوهر افشان شود | زمین رشک عمّان دریای عمان شود
بهنگام بخشیدن سیم و زر | برحمت کند در فقیران نظر
بوقت تمکن بتخت جلال | دهد ظالمان را بسی گوشمال
بدستور نوشیروان و قباد | بود حارس مملکت در بلاد
غلط گفتم ای شاه گردون توان | اگر زنده بودی انوشیروان
براه تو از سر قدم ساختی | لوای اطاعت برافراختی
ز طور تو اموختی سروری | رسوم جهانداری و مهتری
چه مدح و ثنای تو بی غایتست | ترا خود بتوصیف کی حاجتست
دعای تو گویم که روح الامین | باخلاص امین کند از یقین
خدایا که این صاحب تخت و تاج | که شرع نبی یافت از وی رواج
سرافراز بادا بهر دو جهان | قرین عطایش کهان و مهان
همه عالم از عدلش اباد باد | دل خلق ز احسان او شاد باد

وبعده معروض رای عقده گشای اهل قبول و مرفوع ضمیر منیر

وقایع پذیر ارباب بصیرت و عقول انکه فقیر کم بضاعت و حقیر
بی استطاعت را خاک درگاه پیر انصاری قاسم یوسف
ابونصری ازان تفرقه روزگار جفاکار و جفای مردم بیوفای
ستمکار که پیوسته نفاق و حسد و شیوه پیشه ایشانست
کنج عزلتی و گوشه محنتی اتفاق افتاده بود و در دل چنان میگذشت
و در خاطر چنان میگذشت که مدتی بخدمتی ملک خلاق تحصیل علم
سیاق که مخترع این علم شریف که قرین برکات و دقایق لطیف
حضرت امیر المومنین و امام المتقین اسد الله الغالب علی ابن
ابی طالب علیه الصلوات والسلام است مشغول بوده و جمیع ابواب
انرا کما ینبغی دانسته بعمل در اورده اکنون باز وقت انست
که دمی ازمهم سیاق مدخل نماید تا درچین روزگار از هر خس
و خار جفای نباید کشید تا انکه شبی در واقعه دید که شخصی میگوید
که عالی مکان صدره مقام یعنی حضرت شیخ الاسلام
حضرت باری ابو اسماعیل خواجه عبدالله انصاری قدس سره
روحه می فرماید که تخلص سابق را برطرف نموده قانعی تخلص

تخلص کن چون فیض این اشارت بالبشارت نسیم اسا بر ساحت
خاطر کذر فرمود و غنچه مراد شکفتن کرفت و کلشن ضمیر را از نو
کلی وا شد بخاطر فاطر خیال رسید که این واقعه اشارت یقینا عنایت
و نظر عنایات و اشفاق آنحضرت نسبت بحال این فقیر حقیر موروثی ست
چنانچه در مقامات حضرت حقایق پناه ولایت دستگاه شیخ ابونصر
طیسی المشتهر به پیرحاجات که جد این فقیر است مذکور است
که بنظر کیمیا اثر و ترتیب آنحضرت بدان مرتبه و مقام رسیده
پس در امری شروع باید نمود که سبب خشنودی باری و برایا
بود و موجب جمعیت و فراغت هر دو سرا کردد تفال بکلام معجز
نظام حضرت ملک علام عز اسمه نمود که تا هر چه ظهور یابد بیان
قیام و اقدام نماید این آیت بابرکت برآمد وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ
أنزل مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ حَبًّا
مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ
وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انْظُرُوا
وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

والله

و الله خیر الحافظین حافظ مجید یا رحمن

و ترجمه این آیه چنان است که وا او است که فرو فرستاد از ابر یا
از جانب آسمان آبی پس بیرون آوردیم بان آب رستنیهای هر چند
چیزی مجمل ذکر فرمود آنکه مفصل میکوید پس بیرون آوردیم از این
آب چیزی سبز یعنی کیاهی که از تخم رسته است و بیخ و شاخ
پیدا کرده است بیرون می آریم از این کیاه سبز دانه بر یکدیگر
مرکب شده یعنی خوشه و بیرون آریم از خرما بنان از شکوفه
و غنچه وی شاخها بیکدیگر نزدیک یعنی برهم پیچیده و یا نزد پایان
نزدیک از بسیاری بار و دیگر بیرون آریم بوستانها
از انکور و بیرون آریم آب باران درخت زیتون را و درخت
انار را در حالتی که آن درختان بعضی ببعضی مانند نه در برک
و نه مانند یکدیکر در طعم میوه بعضی بغایت ترش می باشد و برخی
شیرین و بعضی ترش شیرین بنکرید بمیوه هر درختی چون
بیرون آرد میوه خود را بغایت خورد و بی مزه و بنکرید
در رسیدکی و پختکی او چه کونه شکلی و خوش مزه و نفع

ولذتی ولاویه [illegible] اید بدرستی که درین ها که یاد کرده شد مناسبت
بوجود دقاید [illegible] و گروهی را که بگروند ازین اشارت که مستمع
[illegible] بشارت چنان مفهوم گشت که درام [illegible] درخت مزروع نمودن مناسبات است
و در صحیح مسلم ازان تازه نهال چمن [illegible] و ثمره شجره نبوت و
خلاصه مزرعه دنیا و اخرت مرویست که فرموده است لا یغرس
مسلم غرسا ولا یزرع زرعا فیاکل منه انسان ولا دابة
ولا شئ الا کانت له صدقة وفی روایة له صدقة الی یوم القیامة
یعنی هر صاحب دولتی که در صحن چمن روزگار که مزرعه دار القرارست
نهال دولتی نشاند یا تخم سعادتی فشاند هر مردی از افراد انسان
که ازان بخورد و هر شخصی از اشخاص حیوان که ازان تمتع گیرد صاحب
انرا ثواب صدقه کامله باشد و در روایتی انست که مر ورا صدقه
کامله باشد و در روایتی تا روز قیامت و این معنی عبارت از دوام
انتفاع و مثوبات است بصاحبان باعتبار ان مزروع و ان
مغروس زیرا که هرچه ازان بذر مزروع کرده شود انچه از
اغصان ان درخت نشانده شود ثمرات و نتایج ان بصاحب

ان

ان عاید گردد تا روز قیامت و در روایت دیگر هم در صحیح مسلم
ازان حضرت مرویست که فرموده است ما من مسلم یغرس
غرسا الا کان ما اکل منه له صدقة وما سرق له صدقة وما اکل السبع
فهو له صدقة وما اکلت الطیر فهو له صدقة
یعنی هیچ مسلمان نیکبختی درختی نه نشاند مگر انکه هرچه خورده شود
ازان درخت مر ورا صدقه کامله است و انچه ازان درخت
ازان نیکبخت دزدیده شود مر ان مسلمان را صدقه است و انچه
ددان و مرغان بخورند مر ورا صدقه کامله است و در خبر دیگر امده
که هر که در سایه ان درخت منفعتی گیرد ان منفعت صدقه ان بود
که درخت نشانده است و در حدیث دیگر امده است که قال
رسول الله صلی الله علیه واله وسلم اذا قامت القیمة وفی
ید ک خشبة فاغرسها ولا تقل ما قلنا بما خبثت و اثمرت ثم
فیاکل الناس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم می فرماید که چون
روز قیامت شود در دست تو چوبی باشد ان چوب را
بنشان و مینه از شاید که سبز شود و ازان میوه حاصل شود

وکسی بخورد ونفعی از ان بکسی برسد ودر مشکوة از حضرت سید کاینات
علیه افضل الصلوات واکمل التحیات مرویست که فرمود که
من احیا ارضا میتة فله فیها اجر وما اکلت العافیة فهو له صدقة
یعنی هر کس احیا کند زمین موات را پس مر ورا در ان
زمین اجریست وانچه بخورند وحوش چرندگان وجانوران صحرا وغیر
از محصول ان پس انچه بدین نوع تلف شده باشد مر ورا صدقه است
ونیز از حضرت رسالت پناه صلوات الله وسلامه علیه مرویست
که فرموده است اطلبوا الرزق من خبایا الارض و قطب الاقطاب
شیخ نجم الدین قدس سره در مرصاد العباد این حدیث را مذکور
ساخته وترجمه این حدیث را عزیزی در سلک نظم در اورده
قطعه گفته است قطعه طلب رزق از زراعت کن
که شد این شیوه در طریقت فرض و زانکه صدر رسل چنین فرمود
اطلبوا الرزق من خبایا الارض و در فتاوی صلاحیه گفته که بعد از
علم خواندن بهترین کارها زراعت است وبعد از ان تجارت و
فتوی برین است ومشهور است که چون حضرت ابراهیم علی نبینا

وعلیه السلام عمارت بابرکت خانه کعبه را باتمام رسانید گفت
الحمد لله که مرا توفیق داد تا اتمام این عمارت سپهر مرتبت ثریا
منزلت کرامت فرمودی در ان حضرت جبرئیل امین از نزد
رب العالمین نازل شد که حضرت حق جل وعلی می فرماید
که گرسنه را طعام داده دلی بدست اورده که شکر بجای می اوری
انحضرت بدان جهة مدتی به طعام دادن اشتغال می فرمود
تا انکه باز جبرئیل نازل شد که حضرت احدیت عزت حکمته و جلت
عظمته میفرماید که طعام دادن تو مخصوص است بجمعی پس در امری
شروع نمای که فایده عام باشد پرسید که ان کدام امر تواند بود
گفت که ان امر زراعت است که در دنیا جمله را سبب حیات و در
اخرت موجب درجات است بدان جهة ان حضرت بامر مذکور
اشتغال می فرمود وفواید ان بجمله مر رسید وحضرت احدیت
ازین امر راضی وخشنود گشت چنانچه گفته اند رباعی خواهی که
بدین سعادت یابی وز محنت وانده وه فراغت یابی
خشنود شود از تو خداوند کریم این جمله بدان که در زراعت یابی

و از سخنان عالیجناب هدایت پناه معارف دستگاه سید اسمعیل
کرکانی است که سبب بقای عالم چهار چیز است اول امر دهقنت
دوم صنعت اصحاب و سیوم سیاست و صحابت ملوک و سلاطین
که نظام عالم و عالمیان بشمشیر رست شود چهارم علم علما که سویت
میان خلایق بعلم نگاه دارند و حسابهای تواریخ که کافهٔ خلایق بدان
حاجتمند باشند بعلم ایشان باز بسته است این چهار طایفه سبب
بقای عالم اند اما چون بتحقیق نگاه کنی بدانی که دهقانی نیز تعالی این
طایفه دیگرست که اگر زراعت از میان برخیزد حیات جمله حیوانات
درجه مستحیل گیرد اما اگر این سه گروه دیگر فرض کنیم که نباشند
زندگانی در شدت و رنج باشد اما بکلی حیات منقطع نشود و چون
درین باب تأمل کرده شود محقق گردد که زراعت نیکوتر و فتی است
و حواشت بایسته تر صنعتی و انچه در محصول در افاضت خیرات
جانوران نی تواند رسید آن هیچ افریده صورت نه بندد که
در وجود اید مر دهقانانرا پس دهقانی بدین قضیه از همه اضعاف
خلق بهتر باشد و امو دید این قول حضرت رسالت پناهی است

صلواة

صلی الله علیه واله وسلم که خیر الناس من ینفع الناس یعنی بهترین مردمان
انکس است که بمردم نفع رساند و دهقنت امریست که مجموع
منافع دران مندرج است و این صنعت نزد الله تعالی دوستر است
از جمله صنایع زیرا که اگر امری ازین کار بیشتر نیفتر بودی حضرت [illegible]
و تعالی بحضرت ادم صفی علیه السلام ان کار تعلیم فرمودی و نیز [illegible]
که سرمایه جمله متعبدانست از لوازم دهاقین است که تخم می پاشند
و توکل می کنند و در اثار امده است که روزی حضرت امیر المؤمنین
و امام المتقین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام
بقومی رسید که شعار درویشان داشتند سوال کرد که من انتم
فقالوا نحن المتوکلون فقال علیه السلام کلا انهم یکذبون انهم
یاکلون اموال الناس بالسوال ان المتوکلین الذین ینظرون
فی الارض و ینظرون رحمة ربهم پرسید
از ایشان که چه کسانید گفتند که ما متوکلانیم امیر المؤمنین
علیه السلام گفت حقا دروغ می گویند ایشان انانند که مالهای
مردمان میخورند بخواستن متوکلان ان طایفه اند که تخم در زمین

کنند وچشم برحمت خدای عز وجل دارند پس کار دنیا واخرت بامر
دهقنت منتظم شود ودرین باب سخن بسیارست وقواعد ان
بیشمار و در حیوة الحیوان اورده که ابن عباس رضی الله عنه فتوی داده
که اگر کسی درمرض فوت وصیت کند که از مال من ثلثی بمتوکل دهند ان
متوکل دهقان است واین دلالت میکند بر شرف زراعت
که متوکل دهقان باشد ونیز نقلست از سلطان ملت مصطفوی
وبرهان حجت نبوی میوه دل اولیا وجگر گوشه سید انبیا ناقد ع
ووارث نبی عارف عاشق امام ابو محمد جعفر صادق علیه الصلوة والسلام
که دهقان سال خورده بود که لطایف اوقات را بوظایف عبادات
وطاعات مصروف میداشت چون از سرای غرور بجوار رحمت
رب غفور پیوست ان حضرت اورا در واقعه دید که در ریاض بهشت
به بهجت وشادمانی تمام سیر میکرد از وی پرسید که این قرب
ومنزلت بچه عمل یافته جواب داد که عبادتی که از من واقع شده بود
که بدان امید واری تمام داشتم هیچیک از ان مقبول درگاه حضرت
حق نشد متحیر شدم که چه سازم ناگاه صدای ندای پادشاه بخشنده

مهربان جل عظمته برامد که یکی از دوستان ما در نیم روز بر کنار الیز
تو می گذشت از روی اعتقاد تمام خربزه پیش او اوردی که
از ان محظوظ وبهره مند گشت بدان جهة گناهان ترا بیامرزیدیم
واین منزل شریف ومقام لطیف از انجا مر امیسر شد نظم
نیز نقلست از ان امام زمان ✓ حضرت شاه جعفر صادق
انکه کارد زغله یا ز درخت ✓ بیکمزار ارغایت رازق
میشود از بهشتیان به یقین ✓ لعنایات حضرت خالق
ودر شرحی از شروح بخاری مذکورست که در زمان نبی روزی
نوشیروان عادل برسم سیری بصحرایی رسید پیر کار خورده
سال خورده را دید که درخت می نشاند از وی پرسید که چه درخت
می نشانی گفت درخت جوز وزیتون از وی پرسید که کمال
ثمرات این نهال در مدت چند سال است دهقان صاحب تجربه
جواب داد که مدت سی سال این نهال امید در بر می اید وانتفاع
ان باهل روزگار میرسید نوشیروان از ان دهقان باز پرسید
که چند سال از عمر تو گذشته گفت مدت صد وبیست سال

گذشته که مدت عمر طبیعی است نوشیروان تعجب کنان گفت نهال
نشانیدن این پیر بعد از صد و بیست سال علامت و نشان خرافت است
میوه این درخت کی خواهد رسید پیر گفت ای پادشاه این درخت
نشانیدن من از خرافت نیست بلکه مصلحت آنست که همچنانکه من از درختهای
ادمیان میوه خورده ام و متمتع گشته ام دیگران نیز از درختان من
میوه خورند **نظم** دیگران کاشتند و ما خوردیم ، ما بکاریم
دیگران بخورند ، و عادات مستحسن نوشیروان چنان بود که هرگاه
سخنی نیکو شنیدی گفتی زهی احسنت نواب و خزینه داران او
مبلغ چهار هزار درم بانکس انعام می فرمودند نوشیروان در جواب
گفت زهی احسنت نیکو گفتی نواب چهار هزار درم به پیر انعام فرمودند
بعد ازان پیر شیرین سخن در جواب گفت که ای پادشاه می فرمود که
این درختها دیر میوه خواهد داد خوش زود بر و میوه داد نوشیروان
گفت باز زهی احسنت چهار هزار درم دیگر به پیر عطا فرمودند
پیر باز گفت غریب تر آنکه درختی در سالی یکبار میوه می دهد و لیکن
درختهای من در یکسال دو بار میوه داد نوشیروان دیگر بار گفت

زهی

زهی احسنت چهار هزار درم دیگر به پیر انعام فرمودند و تازیانه
بر اسب خود زد که خزینه من بشیرین گویی این پیر وفا نمی کند و در آن
چنانچه افصح المتکلمین و املح المتاخرین افتخار الطوسی امیر سید بدر
الدین محمود ابن یامین رحمة الله علیه مضمون این زیبا حکایت را در سلک
نظم شرف انتظام داده قطعه چنین فرموده **قطعه** شهریارا
ان شنیدستی که روزی در شکار ، شاه کسری کرد سوی پیر
دهقانی گذر ، پیر دهقان جوز بن میکشت با او گفت شاه ای شیخ
کو یعنی بتحقیق از فلاحت رستکار ، جوز بن کو بنه نارد کمتر از بیست
سال بار ، تو کجا یابی از و بر روزگار خود مبر ، گفت او
بر از کشتهای رفتگان ، هر که اید کو بری از کشتهای ما بخور ، شاه را
از وی خوش امد این سخن گفتا که زه ، یک هزار از بهر وی بنهند گنجور
شه بشمرد زر ، پیر گفت از کشت غیری در بسی سال آورد
کشت من باری بیکبار و نیامدی خود بر ، شاه گفتا
دیگر بهر تحسین گفت زه ، خازنش چون بار اول داد زر
بار دیگر ، من کنون ان پیر دهقان هیچ کمتر نیستم صدره

از کسری تو خود دستی بر تبت بیشتر کرده شعرا همه با تحسین وثنا
یکره احسان همرهی ای تحسینت ای جمشید فر کی توانم حمل کرد این
حال بر تقصیر شاه طالع بد حال من شد موجب حرمان مگر اورده اند
که در زمان حضرت سلطان ابراهیم رحمة الله علیه باغبانی بود که مدتها
بزراعت مشغول بوده عمر نازنین بعمارت باغ وبستان صرف نموده
باغ رسانیده بود که چمن فردوس نشانش از نزاهت اشجار خاک
حسرت در دیده روضه ارم کرده بود واز طراوت ازهار
وانهار داغ حیرت بر سینهٔ بوستان خورنق نهاده درختان
رنگارنگش را جلوه طاووسی ظاهر واز گلهای زرنگارش
فروغ تاج کاوسی باهر روی بزینش چون رخسار شاهد حله پوش
منور ونسیم هوایش چون کلبه استاد عنبر فروش معطر درخت
جوانبختش از بسیاری ثمار چون پیران پشت خمیده ومیوهٔ
حلاوت امیزش چون حلوای بهشتی بی حرارت اتش رسیده
الوان میوهای ربیعی وخریفی در غایت نازکی ونهایت لطیفه
انگور پر نور که خامهٔ حکمت شرح کمالش را بر صحیفه شریفه فانبتنا

فیها حبا وعنبا کشیده وچون ابله تر بر کف برگ اخضر دمیده
وبر حوالی چمنهای زرنگار خربزه سبز خط طرفه عذار چون ماه
تمام از افق سپهر مینا فام روی نما بجلوه در امده سیب
چون ذقن دلبران سیمتن دلها را صید کرده وبرنگ زیبا وبوی
راحت افزا عالمی را در قید اورده امرود از سر هر شاخ
کوزهای اب حیات با صراحیهای پر جلاب نبات در اویخته
وبصلای حلوای بی دود دکانهای بی سرمایه بود در ابر انگبینه
به پشمینه پوش چون صوفیان شب نشینه با رخسار زرد سر از
پنجرهای خانهای ابداع بیرون اورده وروی گرد الوکش
دل دردالود عاشقانرا از مهر وماه نشان انتباه داده
انجیر بی نظیر که دست قدرت وصف جمالش را بر طبق والتین
نهاده وحلوای زیبا از خشخاش وقند ترتیب داده انار چون
لب دلدار خندان وحریفان ظریف را اب دندان [illegible]
برای امتحان گردون زرکار نگنده جوهر یاقوت وزنار
شفتالوی سیراب که دندان بر لب او نرسیده اب حسن

ازوی چکیده زرد الوی ابدار بارخساره زرد چون عاشقان

شیدا وطعمش بغایت لطیف وزیبا ورسیدن وی بیشتر

از همه میوها ومقبولی وی نزد شاه وکدا توت بیدانه باروی

سفید بغایت لطیف وزیبا ودر دل همه کس شیرین واب

روی وی همه جا القصه تولیف باغ بر بی نظیر باطراف واکناف

عالم منتشر شده بود وهر کس از باغ وبوستان پیر دهقان

نهالی بطریق استدعا ستانیده بهر محل میکاشت چون پیر دهقان

بحکم حضرت سبحانی از سرای غرور انتقال کرده بجوار رحمت

رب غفور پیوست اورا در خواب دیدند واز وحالتی که

بعد از وفات واقع شده بود پرسیدند گفت خداوند تعالی

کناهان مرا امرزید ومرا بروضه نعیم رسانید گفتند هیچ دانستی

که سبب امرزش تو چه بود جواب داد که شخصی از باغ من نهال میوه

پرورده کاشته بود دیگر درویشی بباغ ان شخص رسیده بود

از ان درخت قدر میوه ان شخص نزد ان درویش اورده که

از ان محظوظ وبهرمند گشته از روی نیاز بدرگاه بی نیاز

زبان

زبان بدعا کشوده گفته خدایا انکس که این نهال پرسانیده و

انکس که می فطنت نوده دربر آورده بیامرز فی الحال تیر دعا بهدف

نشانه اجابت رسیده بیامرزید مرا پس برین تقدیر در صحن چمن

روزکار نهال دولتی باید نشاند یا تخم سعادتی باید فشاند تا در

هر دو سرا نفع وفایده ان بروزکار این کس عاید کردد چنانچه کفته اند

هرچه کاری دروی بیت چون کشته خود بدست خود می دروی

تخمی که نکو نیست ازکاری به اورده اند که در زمان حضرت

سلیمان علی نبینا وعلیه السلام خواجه باغ ساخته بود چون روضه

رضوان دلکشای ومانند فردوس برین بهجت افزای از نزاهت

وصفا چون بوستان بهشت تازه وخرم واز غایت طراوت

ونضارت رشک کلستان ارم نظم بسی کل شکفته براطراف

باغ برافروخته هر کلی چون چراغ دمیده جابجا

براطراف جوی صبا عطربیز وهوا مشکبوی درختش

ز طوبی دل اویز تر کیاش ز سوسن زبان تیزتر ویکی

از زاهدان پاک طینت ومتورعان پاکیزه سیرت اضیافتی

کرد که خان سالار فلک بزمی بدان زیبائی ندیده بود و کوشش زبان
سماطی بران آرایش نشیند و طعامهای لذیذ که از موائد خلد برین
نشان می داد حاضر کرد و شربتهای خوشگوار که از حلاوت
ذوق شراب طهور حکایت میکرد بنظر آورد نظم اباهای
نوشین عنبر سرشت ۞ خبر داد از خوردهای بهشت ۞ ز مرغان
فربه تو گوئی بساط ۞ بر آورده پر مرغ دار از نشاط ۞
ز لوزینها و حلوای تر ۞ بتنگ آمده تنگهای شکر ۞ پس از فراغت
خواجه از آن صاحب دولت پرسید که این باغ در نظر انور چه نوع
می نماید گفت که باغی عظیم زیبا و روضه نهایت دلگشاست
اما از ارکان دولت هر کس خواهد مثل این باغ تواند ساخت باغ چنان
باید ساخت که دیگری را مثل آن ساختن میسر نشود و مانند آن میوه در هیچ
بوستان بدست نیاید گفت آن کدام باغ تواند بود جواب داد
که نهال احسان در بوستان جنت نشانیدن تا ثمره نیکو دهد و سردی
زمستان و گرمی تابستان درو تصرف نتواند کرد چون صاحب
دولت خواجه را بنهایت متاثر یافت دعا کرد که الهی چنانچه

امروز

امروز این باغ لطیف و منزل شریف مقام این خواجه است
فردا نیز در ریاض بهشت بدان دولت سرافراز گردان چون
شب در آمد خواجه در واقعه دید که بباغی رسید بنهایت دل
گشا و روضه دید خوش هوا نظم درختانش همه بالا کشیده ۞
بپیشان میوهای خوش رسیده ۞ ز بالای درختان سرافراز
نوا خوان گشته مرغان خوش آواز ۞ شخصی طبقی از میوهای لطیف چند
در پیش او آورد نظم پرسید که از کدام باغست ۞ این میوه
خوش که چون چراغ است ۞ گفت از آن لنت دیده و زفلان
ناهد را خاصه بباغ خود برده بودی او ترا دعای بخیر کرد
و تیر دعا بر نشانه اجابت رسید و در عوض آن این باغ را بتو
ارزانی داشتند پس در دنیا زراعت نمودن و درخت
کاشتن را بر جمیع صنایع مقدم باید داشت که فایده دنیا و
آخرت است بیت بدنیا عاقلانه تخم کاری ۞ بعقبی
در گل باغ بهشتی ۞ و اکثر از اکابر نامدار و فضلای روزگار
در باب علم فلاحت که عبارت از زراعت و حراثت است

معانی لطیف بخاطر شریف گذرانیده فواید بیان فرموده اند چنانچه
عالیحضرت هدایت مرتبت ثریا منزلت قطب الاقطاب سالک
طریق رب الارباب مجمع العلم الباطن والظاهر ذو الحسب الطاهر
والنسب الظاهر عالیمکان سدره مقام یعنی حضرت شیخ الاسلام
پیر هری زبده انصاریان روح الله بروح الجنان مقرب حضرت
باری ابو اسماعیل خواجه عبد الله انصاری قدس سره فرمودند
که کار نماز است وپیشه بزرگی باقی نالست وحیله گری عزیزی
همین کلام را در سلک نظم در آورده شرف انتظام داده بیت
از دارنها خواجه اگر باخبری ۞ بگذر زخیال بدعت وحیله گری
زین دار فنا هر آنچه مقصود بود ۞ کارست نماز وپیشه اش بزرگی
ونیز آن حضرت درین باب رباعی فرموده اند رباعی در گوشه
فقر گوشه حاصل کن ۞ وز کشت نیاز خوشه حاصل کن ۞ در
کهنه رباط دهر غافل منشین ۞ ره در پیش است توشه حاصل کن
واز حضرت قطب الاقطاب مظهر الطاف ربانی مظهر آیات
سبحانی کاشف اسرار الطریقه مهبط انوار الحقیقه بیت

شیخ

شیخ الاسلام احمد الجامی قدس الله سره السامی چنین مشهور است
که در زمان آن حضرت خواجه بازرگانی بود که مال بسیار فراهم
آورده بود واشرف اوقات را بطاعات وعبادات مصروف
می داشت اورا مرضی صعب روی نمود بخاطر گذرانیده عهد ونذر
کرد که چون حضرت پروردگار جل وعلا اورا از شفاخانه وننزل
من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین شفاء عاجل کرامت فرماید
هزار خانقاه در ساه ورضای حضرت حق سبحانه وتعالی بنا نهد
که فقرا ومسکین آنجا ساکن بوده صبح وشام بعبادت ملک
علام جل ذکره مشغول باشند وچون مرض او بصحت مبدل شد
خبر یافت که جمیع اموال او را برسم تجارت که بجانب چین و
خطای می برده اند قطاع الطریق سر راه بر ایشان گرفته
آن اموال را برده اند خواجه متحیر شد که چه سازد واین نوع عهد و
نذری که کرده چون صبید شود شبی بدرگاه قاضی الحاجات
از روی عجز ونیاز بنالید که بار خدایا غریب صورتی مراد است
داده تو چاره کار من کن در واقعه دید که شخصی بدو میگوید

که چون اموال ترا از دزدان برده اند و عاجز شده در عوض هر خانقاه
درخت توتی بنشان که تا قیامت ثواب آن بروزگار تو عاید
گردد و بعهد و نذر خود وفا کرده باشی خواجه چون بیدار شد بشادمانی
تمام فکر درخت کاشتن نمود و در محافظت آن میکوشید تا بر
درآمد و مردم از و محظوظ و بهره‌مند گشتند و مدعای خواجه نیز حاصل
شد بیت ای دل چو بهشت و حور مقامی طلبی ، و ز رب
غفور مغفرت می طلبی ، مشغول نماز و طاعت باش مدام
تا آخر کار رحمت مطلبی حضرت حقایق شعار معارف دثار مظهر
آیات الهی مظهر نکات نامتناهی قدوه فصحاء روزگار نادره
عرفه ادوار عیسوی کلام معجز نظام حکیم گرامی قوام الملة و الحقیقة
و الدین شیخ نظامی قدس الله تعالی و رشح ترشیح الغفران علیها
فتوحه در باب زراعت نمودن پیر دهقان در دشت بی آب
و بی سامان بدانجا رسیدن حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام و
تعجب نمودن آن ابیات ابدار گهر آثار بیان فرموده اند نظم
روزی از آنجا که فراغی رسید ، باد سلیمان بچراغی رسید

مملکتش

مملکتش رخت بصحرا نهاد ، تخت برین تخت مینا نهاد
دید بنوعی که دلش تازه گشت ، برزگری بر دران ساده دشت
خانه ز مشت غله پرداخته ، در خلد آن عدم انداخته
دانه فشانان گشته بهر گوشه‌ای ، کشته ز هر دانه او خوشه‌ای
پرده آن دانه که دهقان گشاد ، منطق مرغان سلیمان گشاد
گفت جوانمرد شوای پیرمرد ، کین قدرت بود و نبایست خورد
دام نه دانه فشانی مکن ، با چو منی مرغ زبانی مکن
بیل نداری گل صحرا مخار ، آب نداری چو دهقان مکار
ما که بسیر آب زمان کاشتیم ، تا آنچه بکشتیم چه بر داشتیم
تا تو درین مزرعه دانه‌سوز ، کشته بی آب کی آری بروز
پیر بدو گفت مرنج از جواب ، فارغم از پرورش خاک و آب
با تر و با خشک مرا نیست کار ، دانه ز من پرورش از کردگار
آب من اینک عرق پشت من ، بیل من اینک سر انگشت من
نیست غم و ملک و ولایت مرا ، تا زیم این دانه کفایت مرا
آنکه بشارت بخودم می دهد ، دانه یکی هفتصدم می دهد

دانه با انبارى شيطان مكار ٭ تا ز يكى مقصد ايد ببار
دانه شايسته ببايد نخست ٭ تا كره خوشه كشايد درست
و جناب افصح المتكلمين و املح المتاخرين افتخار ال طه و يس امير
سيد عميد الدين محمود ابن يامين رحمة الله درين باب قطعه چند
بيان فرموده اند قطعه صفت كيميا اگر خواهى ٭ با تو گويم كه چيست
اكسيرش ٭ كيمياى كشد بقلابى ٭ نيست توفير او چو تقصيرش
كرند اسيم و زرهى بايد ٭ من بگويم كه چيست تدبيرش
از فوايد كه اندرين كارش ٭ عقل عاجز شود ز تقريرش
از يكى مقصد شود حاصل ٭ بنگر اينك باصل و توفيرش
بيش از نيت نيز رحمت حق ٭ هم ز تقصير تست تاخيرش
قطعه پادشاهى نزد اهل معرفت ازادگيست ٭ هر كه بندار زد
بگشاد از دل پادشاست ٭ گرد خاك استان كلبه ازادگى
گر خود دارد كسى چشم خود را توتياست ٭ ره بمعنى بر كه
در صورت بهم مانند ولى ٭ از يكى خينه د شكر دان يك
ز بهر تو رياست ٭ گر صفا خواهى ره وحدت سپر زيرا

كداب

كداب ٭ ز امتزاج خاك باشد كه كهى گر بى صفاست ٭ مى رسد
نا ميرسش بمرغ خانگى ٭ غزلى گر هست عنقا را ز بهر انزوا ست
كنج غزلت گير و دهقانى گزين اين است اين ٭ تا بدانى انچه ميكاريش در
نشو نماست جستن كو كرد احمر عمر ضايع كردنست
زور بر خاك سياه او ركه يكيه كيمياست قطعه مرا از هر در
عالم خردمند ٭ مرا اندا از مذاهب مى شمارد ٭ طريق دهقنت
امد گزيده ٭ كه دهقان ندرود جز انچه كارد ٭ مرا لقمه
نان كه در خور بود ٭ پديد ادرم از ره دهقنت ٭ بنزديك
دونان نخواهم نمود ٭ ز بهر دونان بعد ازين سكنت ٭ من و
طاعت و گوشه عافيت ٭ زهى پادشاهى سلطنت
و عاليجناب هدايت ماب ولايت اياب عرفان دثار حقايق
اثار مظهر الطاف ربانى مظهر ايات سبحانى كاشف اسرار الطريقة
مهبط انوار الحقيقه ابو المكارم ركن الدين علاء الدوله سمنانى
قدس الله تعالى روحه فرموده اند كه حضرت حق جل و علا
زمين و مزارع را بحكمت افريده و ميخواهد كه معمور باشد و فايده

بخلق رسد واگر خلق بدانند که از عمارت و زراعت دنیا که
از برای فایده و دخل کنند بوجه اسراف چه ثواب است هرگز
ترک عمارت نکنند واگر بدانند که از ترک عمارت و گذاشتن
زمین معطل چه گناه حاصل می شود هرگز نگذارند که اسباب ان
خراب شود هر کس زمینی دارد که هر ساله از ان هزار من غله حاصل
می تواند کرد بتقصیر و اهمال نهصد من حاصل کنند و بسبب ان
صد من که از حلق خلق دور افتد بقدر ان از وی باز خواست
خواهد بود واگر کسی را جای است که بنیاد و عمارت او نمی پردازد
خوشا حال او واگر چنانچه از کاهلی ترک عمارت زمین کرده
و انرا ترک و زهد نام کرده جز متابعت شیطان چیزی دیگر نیست
و هیچ کس کمتر از ادمی بیکار نیست اخرویا و دنیویا و در نفحات بدین طریق
مذکور است و حضرت قطب الارشاد و کهف العباد و فخر البلاد
کاشف دقایق حقایق واقف حقایق دقایق نور حدیقه تحقیق نور
حدقه تدقیق بحر توحید و لجه عرفان ٫ بدتر از حدان که کوبند
ان ٫ مقرب حضرت سبحانی خواجه عبدالله ترکستانی قدس الله

و حضرت مولانا جامی در نفحات بدین طریق مذکور ساخته اند
خرم کسی که طفل صفت خانه
سوخته ٫ و روی بر رفته
بانده و پیرانه ساخته ٫
از کاهلی ترک عمارت زمین کرده و انرا ترک و زهد نام کرده جز متابعت شیطان چیزی دیگر نیست و هیچ کس کمتر از ادمی بیکار نیست اخرویا و دنیویا

تعالی

تعالی روحه نیز درین باب رباعی فرموده اند ای تازه جوان
بشنو ازین پیر کهن ٫ یک نکته که هست بی گمان اصل سخن سنت
بکن و فریضه حق بگذار ٫ با خلق نکو باش و زراعت می کن
و کیفیت گذشتن این رباعی اید و بزبان معجز بیان ان بزرگوار
چنانچه از جناب سیادت مآبی مرتضی اعظم زایر بیت الله الحرام
امیر سید شمس الدین طباطبا که در مجلس شریف انحضرت بوده
منقول بوده که روزی حضرت پادشاه دین پناه مظهر انوار
السلطان ظل الله نظم سریر افروز اقلیم معانی ٫ ولایت
بخش ملک زندگانی ٫ شهنشاهی که خاقان تا بفغفور
زمین درگهش بوسیده از دور ٫ دارای جمشید فر فریدون
خورشید منظر صاحب قران اسکندر مکان مرکز دایره امکان
امان ابوالفتح سلطان ابوسعید گورکان در اوایل حال در دار الملک
سمرقند بمجلس خاص حضرت خواجه امده بودند و اخلاص تمام
بخدام ایشان عرض کرده استدعای همتی و نصیحتی نموده فرموده اند
که نجات دنیا و اخرت درین چهار کلمه است و هر کسی عمل نماید

دولت وارین بابه اول تعظیم امر حضرت حق جل وعلا نمودن دویم
سنتهای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم گرامی داشتن
سیم با خلق خدا شفقت کردن چهارم در زراعت کوشیدن
حضرت سلطان این چهار کلمه را قبول فرموده وحقیقت انرا
در دل جا داده وعهد نموده که چون حضرت حق سبحانه وتعالی
مرا دولتی کرامت فرماید نیز بدین نوع عمل نمایم بعد ازان طعام
بمجلس شریف ان حضرت اورده اند واب طلبیده که دست
مبارک بشویند جناب امیر سید شمس الدین محمد طباطبا ابریق
وطشت گرفته که اب بر دست مبارک ایشان ریزد حضرت
خواجه فرموده اند که ای سید من خدمتگار سادات عظام روز
قیامت از عهده این کار چون بیرون ایم شما بگذارید وبعد ازان
فرموده اند که ای سید اگر من در مشرق باشم وشنوم که کسی
در مغرب محبت حضرت امیر المؤمنین وامام المتقین علی ابن ابی
طالب علیه الصلوات والسلام از زیاده از من داشته باشد
من خود را از غصه هلاک سازم غرض که حضرت سلطان در

همان شب

همان شب در خواب دید که کسی باو میگوید ای سلطان ابو سعید
ان چهار کلمه خیر که بصدق تمام قبول کردی بحضرت پادشاه
علی الاطلاق تقرب تمام یافتی وحضرت احدیت عزت کلمته
وجلت عظمته ترا پادشاهی کرامت فرمود باید که بهمان نوع
که قبول کرده عمل نمایی ودرباره رعیت طریقه مرحمت فرو
نگذاری چون صبح صادق سر از گریبان مشرق براورده بخدمت
حضرت خواجه رفته این واقعه را عرض کرده فرموده اند که
بمجرد نیت چیزی که در دل در اوردی خدای تعالی دولت
این جهانی بتو ارزانی داشت اگر بدان عمل نمایی سعادت اخرت
نیز بر وجه احسن میسر است ودر اثنای ان این حکایت وحالات
بطریق نصایح بر زبان دربار گوهر نثار حضرت خواجه گذشته
که نوشیروان عادل العابل خود نشانی نوشت که اگر در ولایت تو
یکقطعه زمین نامزروع ماند بقوم ایم که تا بر دار کنند و حکمت
درین ان بود که فایده پادشاه از خراج باشد وخراج وقتی بسیار
شود که مملکت ابادان بود وابادانی نشود الا بزراعت

وتا با رعیت مسامحت نکنند واثار شفقت در حق ایشان بظهور نرسانند
زراعت میسر نشود بیت مملکت اباد خواهی خلق را معمور دار
وز سر ایشان بلای ظالمان را دور دار ودر زمان سلطان
محمد خدابنده امرا ولشکریان او بار رعایا زیادتی مینمودند
وبمصادره مال از ایشان میگرفتند روزی سلطان با امرا گفت
که من تا امروز جانب رعیت مرعی میداشتم بعد الیوم این رعایا را
بیطرف می کنم اگر مصلحت است بیایید تا همه را غارت کنیم و هیچ
از امتعه وغیر ان بدیشان نگذاریم اما بشرط انکه دیگر علوفه و
مرسوم از من نطلبید واگر بعد ازین یکی از شما این نوع توقع والتماس
از من کند او را در حال بسیاست رسانم امرا ولشکریان گفتند
که ما بی علوفه ومرسوم چه گونه توانیم بود ووظیفه خدمت چگونه
بجای توانیم اورد پس سلطان فرمود که جمعیت وتربیت مجموع
ومصالح ما وشما واباداني از سعی وکار رعایا باشد در عمارت و
زراعت وتجارت چون ایشانرا غارت کنیم از زمان چنین
توقعات از که توان کرد شما اندیشه کنید که اگر کاو وتخم

ارسا

ارسا ایشان نباشد وغلات ایشان نخورید ایشانرا بضرورت
ترک زراعت باید کرد وبعد ازان که ترک زراعت کنند و
محصول نباشد شما چه خواهید خورد امرا چون این سخنان استماع
نمودند روی در نوازش رعیت اوردند نظم شنیدم
از بزرگان نخرده سنج که سلطان را رعیت بهتر از گنج کزان
گنج ار شود اخر سراید وزین هر لحظه دخلی نو در اید
پس بهترین امور انست که در تکثیر زراعت کوشند ومردمانرا
بزراعت وعمارت ترغیب نمایند ودر اجرای کاریزها وجویبارها
وانهار سعی تمام بظهور رسانند تا از نهال سعادت دنیوی
واخروی اثمار بسیار وفواید بی شمار حاصل نمایند واز حضرت
ولایت پناه حقایق دستگاه مظهر الطاف ربانی شیخ
ابا ناصر شیبانی روح الله تعالی روحه که مدفن شریفش
در شکیبان علما وشیخ واقع است چنان منقول است که در
اوان حال وعنفوان جوانی بتحصیل علوم دینیه اشتغال مینموده اند

و اوقات شریف خود را در ایام شباب بطریق صواب
بتحصیل مصروف میداشته اند که بعد از ان دانشمند شده اند
بامر دهقنت اشتغال نموده کما ینبغی بدان امر قیام می نموده اند
چنانچه در زمینی که زراعت مینموده اند بدست خود تخم میکرده اند
و گاو می رانده اند و طریق گاو راندن ان بزرگوار عالیمقدار
چنان بوده که در یک سر زمین ظرف آب و در سر دیگر سبدی
پر از علیق گاو می نهاده اند که هر نوبت گاوان ازان تمتع
گیرند و چوبی که گاو می رانده اند در نمد گرفته بوده اند و محصولی
که بدین طریق حاصل مینموده اند بتمام صرف فقرا و مساکین
می کرده اند روزی درویشی دل ریش که بظاهر و باطن اراسته
بوده در حینی که ان بزرگوار گاو می رانده اند چیزی طلب نموده
ان بزرگوار زیاده از دو تا نان چیزی دیگر نبوده یکی را
بدرویش داده و چون درویش دعای خیر گفته خواسته
که تای دیگر بدرویش دهد درویش از نظر ان بزرگوار

درحال

درحال غایب شده شیخ بگاو راندن مشغول شده بود چون میان
در زمین رفته همه زر بیرون امده این حالت در میان مردم اشتهار
یافته نظم هر سعادت که بزرگان جهان یافته اند هیچ
شک نیست که از دولت درویشانست اخوالامر کنه
سلطنت عالم قدس هر کرا هست از حضرت درویشانست
چون این واقعه بسمع حضرت سلطان رشید دنیوی و اخروی
سلطان سنجر ماضی رحمة الله علیه رسیده ان حضرت بر سبیل
تحفه یک اشتر زر سرخ نزد ان بزرگوار فرستاده استدعای
همت و فاتحه نموده چون در حینی که گاو می رانده اند بنظر
شریف ایشان در اورده اند و کیفیت معروض داشته
فرموده اند که ما را بدین زر احتیاج نیست چون بیشتر مبالغه نموده اند
مشت خاک بر داشته اند و در دامن ان شخص که زر اورده
ریخته اند زر سرخ شده چون زر را باز نزد سلطان برده چگونگی
حال بعرض رسانیده سلطان خود متوجه شده اند که ان بزر
گوار را دریابند چون بشکیبان رسیده اند و ان عالمقدار

داشته اند که بدین او می اید از صحبت سلطان احتراز نموده

درهمان موضع در ساعت در پرده رفته اند و دیگر بیرون

نیامده و قبر ان بزرگوار در همان موضع که خرقه خود گذاشته

و غایب شده بوده ساخته اند چون سلطان این حال مشاهده

نموده بر خود بسیار گریسته و دران موضع خانقاهی بنا

نموده و بقاع خیر دیگر و اثران ظاهر است غرض انکه اکرام دهقنت را

شرف تمام نبودی ان بزرگوار بدان قیام ننمودی و بدان مقام

نرسیدی رباعی ای خواجه بامر دهقنت باش مدام ۹ تا روضهٔ

قدس باشدت جای مقام ۹ چون شیخ ابا ناصر اگر بتدریج جای کنی

اید بسر میاد تو لقمهٔ خام و عالیحضرت هدایت منزلت حقایق

شعار عرفان دثار صاحب النفس القدسیة جامع اوصاف

الانسیة قطب فلک الکرامة و الولایة و محیط مرکز الهدایة

و الاستقامة کاشف رموز اولیاء المهتدین وارث الانبیاء

و المرسلین قدوة المکاشفین قبلة الواصلین المتوجه الی جناب

جلال رب العالمین الواصل الی مقاصد الحق و الیقین

شاه سنجان قدس سره درین باب رباعی است رباعی چون

میگذرد عمر نکوکاری به ۹ تا بتوانی کسی نیازاری به ۹ چون

کشته خود بدست خود می دروی ۹ تخمی که نکوتر است

ان کاری به ۹ و عالیجناب ولایت پناه هدایت دستگاه کامل

بارگاه عنایت و راه نمای راه حقیقت محتشم روزگار و

محترم پیر هنر کار دانای کافی شیخ زین الملة و الطریقة و الحقیقة

و الشریعة و الدین محمد الطائی نیز در باب زرعت رباعی فرموده اند

رباعی از جمله کارها که در مملکت است کاری نتوان گفت

به از دهقنت است ۹ گر بپرسند ت که دهقنت چیست

بگوی دیوانگی و عاشقی و سلطنت و از حضرت هدایت پناه

ولایت دستگاه سلطان الاولیاء فی الافاق و برهان الاتقیا

علی الاطلاق وارث علوم الانبیاء و المرسلین کاشف

رموز الاولیاء و المهتدین قبلة الواصلین و برهان العارفین

منبع الفر و السعادات مرشد الدهر بیه حاجات حبیب شیخ

ابو نصر زبده فضلا ۹ شیخ الاسلام عمده علما قدس الله

روحه در نقشافتوحه که مدفن مبارک آن حضرت در قریه ایراده بولایت
طبس گیلکی است و وطن مألوف آن حضرت و آبا و اجداد ایشان
از قریه بابک بولایت زاوه و محولات است این رباعی رباعی ای
دل به کم و بیش زراعت خوگیر ۞ فی مدح کبیر گوی و فی ذم صغیر
یکقطعه زمین حاصل آن شلغم و سیر ۞ بهتر که هزار قطعه در مدح
وزیر ۞ خواهی که ز دهقنت نیابی آزار ۞ پیوسته بدلخواه
تو باشند همه کار ۞ و آنگاه تشاغل بود در انبار ۞ در سنبله
آب ده و میزان میکار ۞ و چنین منقولست که در زمان ایشان
شخصی بود که خود را از جمله زاهدان پاک طینت و متورعان
پاکیزه سیرت داشتی صبح و شام بعبادت ملک علام جل ذکره
میگذرانیدی چون ودیعت حیوة بموکل اجل سپرده بود و رخت
ازین مرحله فانی برای جاودانی برده عزیزی او را در
خواب دیده و از و حالتی که بعد از وفات واقع شده بود
پرسیده که گفته است که مدتی در شکنجه عذاب گرفتار بودم
و در چنگال عقاب عقوبت می فرمودم ناگاه پروانه

نجات از دیوان کرم الهی در رسید و حضرت حق سبحانه
و تعالی گناهان مرا بیامرزید و سبب آمرزش من آن بود که در
بیابانی بر کنار چشمه درختی کاشته بودم بگرد درویشی در
گرم گاه روز بسایه آن درخت پناه آورده بود و زمانی
استراحه کرده و آسوده شده و مشقت او براحت مبدل گشته
از روی نیاز بدرگاه بی نیاز زبان بدعا گشاده گفته خدایا
آن نیکبخت را که این درخت کاشته بیامرزی الحال نیز دعا
بنشانه اجابت رسیده مرا بیامرزید و از حفره جحیم بروضه
نعیم رسانید بیت آنچه از آن هست نجات آخرت ۞ کار
نماز است ۞ دگر دهقنت و جناب حقایق شعار عرفان
دثار افضل الفضلا و سید الحکما سید ناصر خسرو در سعادت
نامه ابیات نیز درین باب فرموده اند بیت به از ضیاع عالم
دهقانند ۞ که وحش و طیر را راحت رسانند ۞ ز کاسب
رایگان چیزی نخیزد ۞ ز دهقان عاقبت چیزی بریزد
جهان آدمی از دهقانست ۞ از و چون باغ و کشت و کوهستانست

ازین به با بنی آدم چکارست که او ساد جهان این یادگارست
براحت از دهاقین مرفع و موثر همان کر ادمی دیگرستوزند
اگر دهقان چنان باشد که باید کسی در پایهٔ دهقان نیاید
اگر جبهای قحط نان نیاید سبک کوی از ملایک
درباید بکار اندر همه مردان کارند عرق ریزند و
قوت خلق دارند کلید رزق و قسمت در ده انگشت
چراغ دلفروزی کرده در مشت بدنیا عاقلانه تخم کشتند
بعقبی در گل و باغ بهشتند وجناب افصح المتکلمین و املح المتاخرین
ملک الحکماء قدوة الفضلا مصراع تغمّده دولت ملت محمد طوسی
قدس الله تعالی روحه و در اخلاق ناصری اورده است که تا بود
ایم بد حال است و یکوقت کدا و مزارع همه وقت خوش حالست
و یکوقت منعم و جهت ظاهرست پس بهترین اهل ضایع دهقانی باشد
و چون انسانی و وحش و طیور در دنیا از و براحت رسند و در
اخرت نیز امید نجاتست **نظم** کر راه بفردوس برین
میطلبی زنهار بامر دهقنت کوش مدام نقلست که خسرو

پرویز

نجات پرویز با همزادان مهرانگیز روزی در فصل بهاران خرم و
شادان هوای صید نخچیر نمود و دران روز تا شب با ان شکر غزالان
بشکار مشغول میبود چنانچه دران دشت و صحرا نخچیر و آهو
از سر تیر ان صیادافکنان نمی جست و پرنده از ان میدان از دست
باز اندازان نمی رست **بیت** کمانهای کیانی بر سر دست از ان
صید افگنان صیدی نمی جست نه او از نی پر در دناوک همی زد
نه او بنمود چکاوک دران صحرا نه کبک از باز می جست نه باز
از دست باز انداز می رست و چون زمانه از سیاهی شب
داج رقم کشید بر بیاض تخته عاج جهان تاریک شد ان
دلبران شیرین حرکات چون اب خضر که نهان بوده باشد در ظلمات
در جلوهٔ ناز در امده کرد اکرد خسرو چون کواکب درخشنده
بر کرده نو قضا را بنمود اتشی از دور که یافت دیدهٔ خسرو
ازان نور ضیا جان اتش پرستان سوی اتش روان شده بقریه رسیدند
و انجا جا کرفته بعیش و عشرت تمام ساغر صهبا کرفتند **بیت**
بعشرت ان بتان بودند تا روز زتاب اتش می مجلس افروز

و چون وقت بامدادان که مهر انور از گریبان افق بر آورد و جهان
سمور شام از دوش نهاده قاقم پوش بار دیگر یکی از همراهان خسرو
روان شد بجانب میوه زاری و از غایت ناهنجاری آن سرو گل
اندام ، سیه کرد از پی سیبی دو بادام ، بزجر و تعدی
از نخل دهقان باز کرد پیر دهقان از جفای آن سرو روان نزد
خسرو رفت بفریاد و فغان پیر دهقان را طلبیده پرسش نمود
و از روی غضب بدان گلعذار گفت که چرا سیب این پیر را باز کرده
آن ساده رخسار از بیم جان خود نکرد اقرار خسرو به پیر گفت که چاره
آنست که شکمش اشکافته اگر سیب بیرون آید او را بنوعی سیاست
نموده باشم که موجب عبرت دیگران گردد و هیچکس در ممالک من
مثل این دست درازی نکند و اگر تهمت نموده باشی بجرم خون او
خواهم فرمود که خون ترا بریزند چون شکم آن گل چهره اشکافتند سیب
بیرون آمد هر قطعه ویرا در حال به یکی از مملکت خود فرستاد و پس آنکه
پیر دهقان را طلبیده اسبان و شتران و آنچه همراه بود آن جوان را به پیر
دهقان داد و مقرر کرد که در زمان دولت او مال و اخراجات

از پیر دهقان نگیرند که بروی حیف رفته چنانچه جناب فصاحت شعاری
بلاغت دثاری مولانا شهاب الدین عبد الله جامی در خسرو و شیرین
مذکور ساخته اند **نظم**

کمند انداز صید این کهن دشت ، درین وادی کند زین گونه گل گشت
که خسرو با پری رویان همزاد ، عیش و شادمانی خرم و شاد
شد و شش روز در هوای صید و نخچیر ، که با مشکین غزالان افکند تیر
هوای خرم و فصل بهاران ، نشانده ابر گرد ره زباران
نشسته آفتاب و دی بدزدی ، شده باغ از بنفشه لاجوردی
ز زیر ژاله رسته سبزه تر ، چنان کز بیضه طوطی بر زند سر
میان لاله عرعر جا گرفته ، چو خوبان پای در حنا گرفته
شده از اعتدال فصل نوروز ، در و دیوار گیتی خاطر افروز
حریر آبگشته تنبیه برف ، شده چکس مکس تمغای شنگرف
گل گاهی زکوی غنچه تر ، نشانده بر گریبان تکمه زر
زبهر عشرت گلهای خودکام ، چمن را گانه بلبل شده جام
شده زیر شکوفه نخل ترکم ، زگرما بازگون پوشیده قاقم
نشان خیمه عشرت شده گل

مقرر کرده عشرت گاه بلبل / شده قمری ابر افغان گر از شوق
پدید آورده از قوس قزح طوق / شراب ارغوانی لاله در سر
لباس شادمانی غنچه در بر / زهر سو غنچه رعنای لاله
شده کام غزالان پر نواله / هوای معتدل نی گرم و نی سرد
ز دشواری گل نه محنت کرد / زمین آن می که خورد از جام گردون
ز سبزه زنگ دل میداد بیرون / ریاحین تازه روی و سبز نوخیز
سوی صحرا جنیبت رانده پرویز / پری رویان تکاورهای تازی
همی دادند ستایش پارسی / نگاری لعبتان پرنیان پوش
همه آشوب عقل و آفت هوش / همه در جلوه گرد اگرد خسرو
کواکب وار بر گرد مه نو / کمانهای کیانی بر سر دست
از آن صید افکنان صیدی همی جست / یکی میکرد بال کبک آماج
یکی می کرد بست بر فتراک دراج / خدنگ هر طرف گردیده بر وی
هلاکش مانده هر جانب تذروی / ز آواز نی پر درد ناوک
همی زد نعره بنجود چکاوک / ز بس خون ریخت از پرنده بر خاک
رونده در میان گل تا باک / دوان هر سو سگ آشفته جایی

شده

شده دیوانه مشکین غزالی / در آن صحرانه کبک از باز می جست
نه باز از دست باز انداز می رست / ز بهر صید آن شهزاده تا شب
جنیبت رانده با خیل شکرلب / شبانگام کمین گردیده گرداب
جواب تندکی گردید نایاب / زمانه از سیاهی شب داج
رقم زد بر بیاض تخت عاج / جهان تاریک شد بر چشم مردم
ز تاریکی شب گردیده ره گم / قضا را آتشی بنمود از دور
شد آتش دیده پرویز را نور / نمود آن قوم را آتش گلستان
سوی آتش شدند آتش پرستان / ده بود اندران جا گرفتند
بعشرت ساغر صهبا گرفتند / ببانگ ارغنون و ناله چنگ
روان گردید جام ارغوان رنگ / چو مطرب زخمه بر عود میزد
صد آتش طعنه بر داود میزد / نی نای گوئی نیشکر بود
ز نیشکر چو شیرین کارتر بود / در آن شب بود نقل باده خوران
همه بادام چشم گلعذاران / گهی سیب ذقن که شکرلب
گزیدی چون گزک مستان در آن شب / بعشرت آن نهانی بود تا روز
ز تاب آتش مجلس افروز / چو وقت بامداد آن مهر انور

براورد از کریبان افق سر — جهان شد بار دیکر قاقمی پوش
بمور شام را بنهاد از دوش — ز صحرا دان خسرو کلعذاری
روان کردید سوی میوه زاری — ز نانجاری می ان کل اندام
سیه لی کرد از پی بی دو بادام — فزود از سیب شیرین وحص وارش
بزور از نخل دهقان کرد بارش — ز دستان سهی سرو برزاد
سوی پیر و نیز شد دهقان بفریاد — مران بیداد کر راجت پرویز
شد از روی غضب با ان ضنیم تیز — چو شه را تلخ دید ان ساده رخسار
بنکند از بیم جان خویش اقرار — بدهقان کفت شه را این چاره
بباید کند دشکمش اکر دپاره — اکر ظاهر شود راز نهانی
شود ان مایه امن و امانی — وکر تهمت بود با تیغ تیزم
بجرم خون او خونت بریزم — جوان کلجیده را شکم دریدند
درونش را لسبب اکنده دیدند — ز روی نکته دانی و کیاست
مرو را کرد خسرو چون سیاست — بس انکه رخت و تخت مرد ظالم
بدهقان داد در رد مظالم — ستمکاران چو ان کردار دیدند
ز بیدادی همه دامن کشیدند — غنا ینها نمود از روی احسان

دکر

دکر ان خسرو عادل بدهقان — که از دهقان بود اباد عالم
چرا بر خاطر ایشان رسد غم — جهان را خرمی باشد ز دهقان
از ایشانست کشت و باغ و بستان — اکر خواهد کسی پیوسته راحت
بدهقانان بود دایم بشفقت — وکر جوید کسی ازار دهقان
نه بیند دل خوشی هرکز بدوران

واکر این حقیر قلیل البضاعة تحقیق و تفتیش تمام این امر جلیل القدر اشتغال می نمود و اوقات مصروف میداشت بتطویل می انجامید ضرورتا در اختصار کوشید غرض که بر ارباب بصیرت و اصحاب خبرت مخفی نباشد که انفع صنایع و اطیب مکاسب زراعت است و اکابر دین و بزرکان اهل تحقیق و یقین در اکثر از کتب تصریح کرده اند که صحیح انست که افضل مکاسب امر زراعت است یقین است که در امری که جبرئیل امین بفرمان حضرت رب العالمین مر حضرت ادم صفی الله علیه السلام تعلیم فرموده باشد و اول کاری که در دنیا بعمل امده این امر باشد بهترین و شریفترین امور دنیا بوده موجب جمعیت دنیا و فراغت ان سرا خواهد بود قسم دوم در بیان افریدن حضرت ادم صفی الله و باحوا

در بیان عنبر سرشت گرفتن ارام و بجهة تناول کندم
بیرون فتادن ازان منزل شریف و مقام و ادم بر سر کوه
سراندیب و حوا بجده رفتن بفرمان ملک علام دنبات

بیرون امدن و در بین مزرعه فائد زراعت کردن ادم

رب الارباب از بهشت چون عزرائیل بحکم ملک جلیل از تمام اجزای
زمین یک قبضه بر داشته در بطن نعمان بریخت حق سبحانه وتعالی
قطعه سحاب پاک را بر بالای ان قبضه خاک بداشت و خیابان تعیین فرمود
که چهل روز بران خاک ببارد و هیچ نوع سایه از سران برندارند
ان سحاب بفرمان رب الارباب سی و نه صباح از دریای اندوه
اب بر داشته بر خاک ادم می بارید تا ان خاک باب غم و غما گشت

بیت خاک ادم را باب گل مخمر ساختند * پس درو درد و
بلا را جا مقرر ساختند * و روز چهلم از بحر شادی اب بر گرفته قطره
چند بران خاک افشانید کو بیا کثرت هموم و غموم ادمیان و قلت
نشاط و انبساط ایشان بدین سبب است چنانچه فرموده اند بیت
بی حکمت غریب و حدیث عجیب نیست * شادی یکزمان و غم
جاودان ما * و چون روح در قالب ادم دمیده و از روی

تنظیم

تعظیم مسجود ملایکه گشت حوا را از پهلوی وی افرید و مونس روزگار
وی ساختند فرمان در رسید که ای ادم اسکن انت وزوجک
الجنة ساکن شو تو و زوجه تو در بهشت و بخورید از همه میوهای
وی خوردنی بسیار هر جا که خواهید و از هر گونه لباس بپوشید
و از هر لون طعام بنوشید و گرد درخت گندم یا انگور یا کافور
یا شجرة العلم مگردید و شجرة العلم درختی بوده است در وسط
فردوس جامع ثمرات لطیفه و مطعومات طیبه و هر که ازوی
بخوردی نیک و بد بدانستی پس ادم و حوا در بهشت ارام گرفتند
و ابلیس بر حال ایشان رشک برده بوسیله طاوس و مار ببهشت
در امد و انواع حیله و وسوسه پیش اورده بسوگند دروغ ادم
و حوا را فریب داده تا از شجرهٔ منهیه تناول نمودند و لشکر بلا
روی بدیشان نهاد ادم سلطان دار الملک بهشت بود متوجه
بتاج عزت و ملبس بحله کرامت غلمان و ولدان پیش ادم در
مقام خدمت رضوان و حوران بهشت در پایه ملازمت
بعد از اکل ثمره ان شجره فی الحال تاج شرف از فرق جلال

ایشان درافتاد و حلل و حلهٔ بهشت از بدن ایشان بریخت برهنه ماندند
بحال خود نگریستند و از غایت حسرت و نامرادی زار زار بگریستند
بجانب هر درخت که می شتافتند از ایشان دور می شد و از هیچ
برگ نوایی نمی یافتند ادم از خجالت برهنگی بهر طرف میگریخت
و در پس هر درخت پنهان می شد خطاب الهی در رسید که افرارا
منّا یا ادم از ما گریزی ادم در جواب گفت بل حیاء منک از شرم
گناه خود سرگردان شده ام و چگونه گریزم که گریختن از حضرت تو ممکن
نیست بیت کجا روم که بغیر از درت پناه ندارم ٭ جز آستانه
لطفت گریزگاه ندارم ٭ عاقبت به برگ انجیر خود را بپوشانیدند
و فرمان رسید که از بهشت بیرون روید ادم دست حوا گرفت
از درون بهشت روی به بیرون نهادند و هر دم ادم در عقب
می نگریست که شاید شب غم را صباحی دان در بسته را مفتاحی
پدید اید از هیچ جانب رایحهٔ مرادی بمشام امید نرسید و چون
ادم خواست که از بهشت بیرون اید کلمهٔ بسم الله الرحمن الرحیم
بر زبانش جاری شد جبرئیل گفت ای ادم کلمهٔ بزرگ گفتی زمانی

باش

باش شاید که از افق غیب لمعهٔ نجاتی درخشان گردد و از مطلع کوکب
خلاصی طلوع کند خطاب امد که ای جبرئیل بگذار تا برود جبرئیل
گفت الهی ترا باسم رحمن و رحیم خوانند چه شود که بر وی رحمت کنی
ملک تعالی فرمود که مرا رحمت کم نیست و از رحمت کردن ملال
نمی گیرم اما اگر امروز بر وی رحمت کنم بر یک تن رحمت کرده
باشم باش تا فردا ادم روی به بهشت نهد هزار هزار عاصی از فرزندان
وی با وی انگاه بر ایشان رحمت کنم تا وسعت رحمت من اشکارا گردد
القصه چون صدای اهبطوا منها بر امد و حکم شد که همه فرود اید از بهشت
بهینی و دران محل ادم دست حوا گرفته گفت بیا تا برویم که نوبت معزولی
رسید و محنت و غریبی رسید رباعی برخیز که وقت افتراقست
امروز ٭ با محنت درد اتفاقست امروز ٭ ای دیده رخ
وصال دیدی بگذار ٭ خون بار که نوبت فراق است امروز ٭
همین که ادم و حوا با یکدیگر روان شدند جبرئیل امد که ای ادم
حکم چنین است که دست از حوا بداری و دامن مواصلت او از دست
بگذاری که هر یک را بجانب دیگر می باید رفت پس ادم دست

ایشان درافتاد و حلل و حلهٔ بهشت از بدن ایشان بریخت برهنه مانده
بحال خود نگریستند و از غایت حسرت و نامرادی زار زار بگریستند
بجانب هر درخت که می شتافتند از ایشان دور می شد و از هیچ
برگ نواهی نمی یافتند آدم از خجالت برهنگی بهر طرف میگریخت
و در پس هر درخت پنهان می شد خطاب الهی در رسید که آفرارًا
منّا یا آدم از ما گریزی آدم در جواب گفت بل حیاءً منک از شرم
گناه خود سرگردان شده ام و چگونه گریزم که گریختن از حضرت تو ممکن
نیست بیت کجا روم که بغیر از درت پناه ندارم ﴿ جز آستانه
لطفت گریزگاه ندارم ﴿ عاقبت به برگ انجیر خود را بپوشانیدند
و فرمان رسید که از بهشت بیرون روید آدم دست حوا گرفت
از درون بهشت روی به بیرون نهادند و هر دم آدم در عقب
می نگریست که شاید شب غم را صباحی و ان در بسته را مفتاحی
پدید آید از هیچ جانب رایحهٔ مرادی بمشام امید نرسید و چون
آدم خواست که از بهشت بیرون آید کلمهٔ بسم الله الرحمن الرحیم
بر زبانش جاری شد جبرئیل گفت ای آدم کلمهٔ بزرگ گفتی زمانی

باش

باش شاید که از افق غیب لمعهٔ نجاتی درخشان گردد و از مطلع کوکب
خلاصی طلوع کند خطاب آمد که ای جبرئیل مگذار تا برود جبرئیل
گفت الهی ترا باسم رحمن و رحیم خوانده چه شود که بروی رحمت کنی
ملک تعالی فرمود که مرا رحمت کم نیست و از رحمت کردن ملال
نمی گیرم فاما اگر امروز بروی رحمت کنم بر یک تن رحمت کرده
باشم باش تا فردا آدم روی به بهشت نهد هزار هزار عاصی از فرزندان
وی با وی آنگاه برایشان رحمت کنم تا وسعت رحمت من آشکارا گردد
القصه چون صدای اهبطوا منها برآمد و حکم شد که همه فرو روید از بهشت
بهیبتی و دران محل آدم دست حوا گرفته گفت بیا تا برویم که نوبت منزل
رسیده و محنت و غریبی رسیده رباعی برخیز که وقت افتراقت
امروز ﴿ با محنت درد اتفاقت امروز ﴿ ای دیده رخ
وصال دیدی یکچند ﴿ خون بار که نوبت فراق است امروز ﴿
همین که آدم و حوا با یکدیگر روان شدند جبرئیل آمد که ای آدم
حکم چنین است که دست از حوا بداری و دامن مواصلت او از دست
بگذاری که هر یک بجانب دیگر می باید رفت پس آدم دست

حوا بکه بشت وهر یک روی بطرفی اوردند ادم میکریست ومی کفت

واغربتا حوافریا دمی کرد ومیکفت وافرقتا ملایکه بتعجب ایستاده

مینکریستند وبر غربت ادم وکربت حوامی کریستند وایشان

یکدیکر را کم کردند نه این را از ان خبر که کجامیرود ونه این را از ان

وقوف که کجا می برد ادم بر سر کوه سراندیب افتاد وحوا بر ساحل

دریای هند که انرا جده کویند وفرود امد ادم دویست سال بر سر کوه

سراندیب می کریست ابن عباس رضی الله عنه کفته که هر کاه ادم

بهشت را یاد کردی بیهوش شدی نه از بهر بهشت که برای خداوند

بهشت جبریل بیامدی ودست بر سر ادم فرود اوردی ندا رسیدی

که ای جبرئیل ادم را مونسی کن که غریبست وچون جبرئیل خواستی

که برود ادم کفتی زمانی دیکر باش که غم دل با تو بکویم ودفترانده

خود بر تو خوانم وچون جبرئیل عزم رفتن کردی واز چشم ادم

ناپدید شدی چنان بنالید که مرغان هوا بر وی رحم امدی و

چندان بکریستی که جویهای اب از چشم وی روان کشتی بیت روزی

که چشم ما زجمالت جدا بود ۞ چنانکه چشم کار کند اشک ما بود

وحوا

وحوا نیز بر ساحل جده می کریست وناله وزاری میکرد روزی

ادم از جبرئیل پرسید که ای برادر حوا کجاست کفت بر کنار

دریا در فراق تو میکرید واز حال تو هیچ خبر ندارد ادم

بیهوش شد وجبرئیل سر وی بر کنار کرفت ناکاه در ان

بیهوشی می بیند که حوا بر کنار دریا نشسته میکرید ومیکوید که حبیبی

ادم ای دوست من ادم وای مونس وهمدم اجایع انت ام

شبعان ایا کرسنه یا سیری الابس انت ام عریان ایا برهنه

یا پوشیده انایم انت ام یقضان ایا در خوابی یا بیدار ادم چون حوا

که جوالش دید ناکاه بهوش امد وخروش وفغان بر کرفت

جبرئیل کفت ای ادم ترا چه شد ادم صورت واقعه باز نمود

چنان از روی درد بخروشید که جبرئیل بناله درامد ومناجات

کفت که الهی بر این دو غریب فرومانده رحم کن خطاب رسید

که ادم را بشارت ده که نزدیک ان رسید که شب فراق

بسر اید وماه مراد از شرق امید بر اید بیت نسیم باد صبا و

شم الهی اورد ۞ که روز محنت وغم رو بکوتهی اورد ۞ دانکه

حق سبحانه وتعالی توبه ادم قبول کرد وعلما را دران باب سخن
بسیار است یکی از محققان فرموده که سبب توبهٔ ادم سه چیز بود
حیا و بکا و دعا اما حیا بشابه بر ادم غالب بود که شهر بن حوشب
رحمة الله گفته که چون ادم بر زمین امد سیصد سال سر بالا نکرد
و باسمان ننگریست از شرمساری اما بکای وی بمرتبه بود که در
اخبار امده که اگر جمع کنند گریه تمامی اهل دنیا و نسبت دهند
به بکای داود پیغمبر هنوز گریه داود بیشتر باشد و اگر بکای
اهل عالم و بکای داود به نسبت گریه نوح بگیرند بکای نوح
ازانها زیاده باشد و اگر گریه مجموع عالمیان با گریه داود
و نوح جمع کنند بکای ادم از همه بیشتر بود در عیون الرضا آورده
که اب دیدهٔ ادم علیه السلام چون سیلی بیرون امد واز دیدهٔ
راست او مانند اب دجله واز چشم چپ او مثل اب فرات
ومرویست که ادم در مدت دویست سال چندان باران
حسرت از ابر دیده بر زمین ندامت بارید که در رخسار
مبارک دو جوی پدید امد واز اب چشم وی چشمها روان شده

مرغان

مرغان هوا اب از دیده ادم میخوردند و مایکدیگر میگفتند که این
خوش ابیست ما خوشتر ازین اب نخورده ام ادم گمان برد
که مرغان این سخن از روی طنز و افسوس میگویند اه سرد از دل
پر درد براورد و زار بنالید و گفت با خدایا حال بدانجا رسید
و کار بدان مرتبه انجامید که مرغان هوا اب دیده من تجربه میکنند
اخر اب چشم گنهکاری را چه عزة خواهد بود خطاب رسید
که ای صفی دل خوش دار که مرغان هوا راست میگویند که ما هیچ جواهری
نفیس تر از اب دیده نیازمندان نیافریده ام
گوهری بس گران بها اشکست ۞ سبب ابروی ما اشکست
گریه میکن که تا ثمر یابی ۞ ابر تا گریه بر چمن نکند ۞ غنچه هم خنده
بر سمن نکند اما دعای وی ان بود که تشفع کرد بحضرت رسالت
صلی الله علیه واله وسلم و گفت یا رب بحق محمد و اهل بیت محمد که
توبه مرا بشرف قبول رسان حق سبحانه پرسید که ای ادم تو محمد را
چگونه شناختی گفت الهی بر ساق عرش نام نامی او را با اسم سامی تو
قرین دیدم دانستم که گرامی ترین افریدگان بحضرت تو می تواند بود

پس چون آدم بحضرت خاتم صلی الله علیه وسلم استشفاع نمود توبه
او بمحل قبول رسید **نظم** چو آدم کرد روی دل بسویش ٭ شفیع
آدم آمد آب رویش ٭ که اول دسته بند گلشنش بود ٭ نه اخر
خوشه چین خرمنش بود و بعنایت بی غایت حضرت رب الارباب
از بهشت بیرون آمده بتعلیم حضرت جبرئیل امین در این مزرعه فانی زراعت
نمود و حضرت حق سبحانه وتعالی از وی کشت خشنود و این ابیات
با برکات در بیان الست که مذکور می شود ٭ پیش که میخانه و
هستی نبود ٭ نیستی بود که هستی نبود ٭ در حرم کعبه جان باری
در دراین بادیه جانداری ٭ نقد جان ارکه روا اصفی ٭
بود بظلمات عدم مختفی ٭ خانه زوایای قدم داشتیم
دانه بصحرای عدم کاشتیم ٭ بر در این میکده جوشی نبود ٭ بر سر
این کوی خروشی نبود ٭ بلبلی از روضه نوا ساز کرد
جانب این باغچه پرواز کرد ٭ ماند درین ناحیه فرمانده
چون گذر شاه بفرمانده ٭ انکه علم در سر عالم کشید
نقش علم علم آدم کشید ٭ یافت شکفتن بنسیم حیات

تازه

تازه گلی در چمن کاینات ٭ حرف نخست از قلم کاف نون
سرخط این تخته زنگار گون ٭ پیشرو قافله خاکیان
خاک رهش کعبه افلاکیان ٭ زارع این مزرعه دانه کاه
دانه ده و دانه خور دانه خواه ٭ چون رقمش کلک یدالله کشید
جاعل فی الارض خلیفه شنید ٭ ذره که از نور اله آمده
بهر گلش ریزه کاه آمده ٭ خیمه زن مکمن تکوین شده
لاله چی و گلشن تلوین شده ٭ چل بحران قالب صلصال شد
کاسه چینی از پس چل سال شد ٭ قالب او تا بچهل بامداد
در وسط مکه و طایف فتاد ٭ در عربستانش فتادن سبب
بود زمین بوس رسول عرب ٭ از افق غیب پس از چل صبوح
تافت برو پرتو خورشید روح ٭ در گل او نور ظهور آمده
واشرقت الارض بنور آمده ٭ از پی جان خانه بگل میگرفت
خانه گل مظلم و دل میگرفت ٭ راه عدم یکسره سوار آمده
زان طرف آلوده غبار آمده ٭ از زحشر ارواح قدس
شرم گزین ٭ زان جهت آمده رو بر زمین ٭ بانگ برین الوه

زین کرده زد درچین قدس سراپرده زد کفت

محور دانه کندم غذای – خورد بیرو حاسد کندم نمای

دانه فرو کردپی مرغ رام – مرغ ازان دانه برامد بدام

چون دلش از دانه نشان یافته – هرمژه رادانه فشان یافته

کندمش انکه بدو من ایشد – تافته چون کندم بریان شد

کریه کنان بادل غمدیده بود – طینت او خود کل نمدیده بود

خوقه براندخت لب بر سپار – کفت که خوش نیست سخن دربکار

برهنه زان کردتن نازنین – کز خلل حله شد انا ربانی

خواست کشد بالب چون نوش خویش – برهنه حور آتش درعوش خویش

برده باشجار بهشتی خروش – برک طلب کرد پی ستر پوش

کز توام برک مرادی هوس – هست مرا برک از این باغ و بس

شد علم حشمتش از جوب شاه – ماه علم برک و علم جوب شاخ

برک بنفشان تن آزادرا – برک عجب بود شمشاد را

قامت او زیر چنان برک و بار – راست درختی که بود میوه دار

طرفه درختی که ازان بوستان – جامه رسانید بهند وستان

راست

راست درختی که بود میوه دار – طرفه درختی که ازان بوستان

سایه رسانید بهندوستان – راست خرامید باقصای هند

نیشکری رست زصحرای هند – ابر شد از کریه دران بوستان

کان همه دریاست بهندوستان – هند نزارش طرف ان ماه

روی زمین رانشده خال سیاه – تخت سراندیب مقامش شده

پادشه هند غلامش شده – از خط سبزش ابیات خوبی کشید

سبزی ان تا بر طوطی کشید – چند کهی جام غمش نوش بود

در سیه هند سیه پوش بود – امده از هند تجارت کنان

مزرعه هند تجارت کنان – چون حردش از دکران پیکر رفت

امده سالار این ده کرفت – پادشه مند ده ساخته

خانه ازان در سر ره ساخته – ساحت این مزرعه اباد کرد

مزرعه را وقف بر اولاد کرد – این ده موروث که ماند از پدر

تخم ادب ریز دران ای پسر – انجم و افلاک لیستی تاخته

تاکه ترا ادمی ساخته – ادم سالکم باین که حیات مردنی

سوخته خرمن شده از کندمی – خصم تو این کندم نوش بود

چهره شد اگندم گون اکبر بود   بر تو درین فرع دهقان شکن
کفته کیال شده سنگ زن   خرمن خود داد چو دهقان باد
زانکه بود بد کرمش اعتماد   ای که بدانه شناسایت هست
دانکه هر دانه حسابیت هست   قرص جو از گندم ادم بهشت
مرک [illegible] راه بخود هست   خوشه چرا نوک سنان تیز کرد
یعنی این [illegible] پرهیز کرد   انکه پی دانه بسی دشت راند
دامن پر دانه بصحرا فشاند   مور ضعیف ارچه بود دانه خواه
دانه برون ریخته هم گاه گاه   مورچه با خبر است این قدر
وادمی غافل ازان بیخبر   حرص ~~اکر د درانجو~~ [illegible]
واقعه ادم وان دانه است   دانه کجا خرمن رنگ منست
دانه من دانه اشک منست   توبه درست ارچه ادم نخست
نیست خود ساز با دم درست   گر گنه ماست زاندازه بیش
لطف الهی بکند کار خویش   وکیفیت تعلیم فرمودن جبرئیل
علیه السلام حضرت ادم را علیه السلام در باب دهقانی آن بود
که روزی حضرت جبرئیل امین بفرمان حضرت رب العالمین

به پرستش

به پرستش او بوجه زمین تشریف نموده بود و تعهد احوال وی نمود
ادم علیه السلام شمهٔ از پریشانی خود بر سبیل حکایت بطریق
شکایت با حضرت روح القدس معروض داشت و گفت که در نفس
خود دغدغه و اضطراب می بینم که بواسطهٔ ان بعبادات حق جل وعلا
نمی توانم پرداخت و ازین حالت بسیار منفعلم حضرت جبرئیل
امین علیه السلام برفت وحال ادم را علیه السلام بحضرت حق سبحانه
وتعالی وجل وعلا معروض داشت باید و گفت این علت جوع است
و دو گاو سرخ و بروایتی یک گاو سیاه و دیگری سرخ بیاورد
وحضرت ادم بتعلیم حضرت جبرئیل ازاهن پرایه ساخت که بدان
زمین شکافند و خریطه از بهشت اورد و دروی سه دانه گندم
بود کشت دو گندم ازان تو و یک گندم ازان حوا است ووزن
هر دانه گندم صد هزار و ششصد درم بود چنانچه بسنگ بار هراة
که حالا درمیان مردم متداول است بطریقی که ده درم هفت مثقال
باشد و هفت مثقال یک استار و مثقال شش دانگ و دانگی
چهار نخود هر دانه مقدار دویست و پنجاه و دو من باشد مقصود

انکه ادم علیه السلام کفت ای جبرئیل این را بخورم کفت نه نکاه دار
که این ساعت جوع تو خواهد شد بجهت این از بهشت بیرون رفتی دنیا
و حیوة تو در دنیا باز بسته با نیست و این فتنه اولاد تست تا روز
قیامت بعد ازان کاو را و رخت چوب و اهن در اورد تا زمین را
بشکافت و مصالح زراعت ساخت و چون تخم کاشته شد
از حصه ادم کندم و از حصه حوا جو سبز شد و در روایتی انست
که حضرت ادم بحضرت الله تعالی بنالید که الهی تخم یکی و زمین و اب
و هوا یکی من کاشتم کندم سبز شد و حوا کاشت جو حاصل شد سبب
این چیست فرمان امد که چون مباشرت این امر و دولت از پس خواهد بود
که بو استه شیطان کندم نمای جو فروش فریب یافت لاجرم
نکال بر حسب اعمال امد تا عالمیان را معلوم شود که جزا از جنس عمل است
قوله تعالی جزاء بما کانوا یعملون حاصل که اتش جوع در باطن ادم
شعله میزد کفت ای جبرئیل اجازت هست تا ازین کندم نیز تناول
کنم جبرئیل کفت ای ادم باوجود انکه از ثمر این درخت این همه الم
و محنت و غم دیدی هنوز با اکل ان تعجیل مینمایی صبر کن که هنوز

کار در پیش است ادم بسیار کریست و دانست که مشقت بیشمار
لازمه نافرمانی پروردکار است پس پای در دامن صبر کشید و دست
از استین تحمل بیرون کرد تا کندم خوشه کشید خواست تا باز
تناول کند بصیرت دلالتش فرمود تا کندم خشک شد بعد ازان
بامداد جبرئیل علیه السلام و بتعلیم وی داس بساخت و کندم را
بدرویه و خرمن کرده بکوفت و کاه از دانه جدا کرد و در
میان دو سنک ارد نمود و بسرشت و بهر صورت که بدان
تاری می شد ادم میخواست که باکل ان اقدام نماید منع جبرئیل
تمتع شد بعد ازان فرمود که مغاکی بکن و هیزم جمع کن و اتشی
برافروز بران اقدام نمودند بعد ازان خمیر کرفت و کماجی ساخت
و در میان اتش نهاد تا پخته شد و کویند که طول و عرض ان نان
پانصد ذرع بود و بعضی روایت نانها ساخت و در تنور
بست چون بیرون امد جبرئیل کفت که یکزمان دیکر صبر کن
که اسوده شود و بعد ازان تناول کن ادم کفت سبحان الله
مرا این همه مشقت باید کشید تا لقمه تعمه نفس سازم عزیزی

غزنوی این مضمون را در سلک نظم شرف انتظام داده بیتی بیان نموده
بیت کرده ام خون می شود تا کرده ام ۰ از تنور رزق بیرون می کشم
و در بعضی روایات آورده اند که جبرئیل فرمود ای آدم سه ساعت
از روز باقی مانده چندان تحمل کن که آفتاب بنشیند و هنگام روزه
کشادن شود آن هنگام افطار کن آدم از ثواب این سوال کرد
گفت حق تعالی ترا در برابر این عمل سه دولت کرامت فرماید
اول آنکه ترا بیامرزد و عذاب نکند دوم آنکه از تو خشنود شود
که هرگز غضب نکند سیم آنکه در بهشت دارد که هرگز بیرون
نیارد آدم گفت ای جبرئیل این کرامتها خاصه منست گفت ای آدم
هر که از فرزندان تو تا روز قیامت باین عمل اشتغال نماید باین کرامت
مستعد گردد پس چون وقت تناول شد خواست تا دست
بسوی طعام برد جبرئیل گفت ای آدم حصه حوا را جدا کن تا بدو
رسانم حصه او را تعیین کرده به فرستاد چون آدم از طعام
حظ تمام یافت در باطن خود باز دغدغه و حرارتی تقاضای
فهم کرد بجبرئیل علیه السلام اظهار نموده جبرئیل فرمود

که سبب

که سبب تشنگی است که طبیعت تقاضای آب میکند گفت ای جبرئیل
تسکین و دفع آن بچه چیز میسر گردد برفت و با خود دستی آورد
و گفت زمین را بکند تا بزانوی خود که ناب زلال از زیر یخ
خنک تر و از عسل شیرین تر بیرون آمده از آن آب بیاشامید
تسکین تمام حاصل آمد پس برین مقدمات این کمینه قلیل البضاعة
شروع در زراعت نمودن واجب دانست و از قواعد آن بطریق
امتحان از مردم صاحب تجربه که درمیان مزارعان سمت اشتهار
و صورت انتشار یافته بود که درین امر عدیل و مثال خود ندارند
پرسیده مسوده نموده فراهم آورد چون هر یک از ایشان
بنوعی اظهار مینمودند این صورت موجب دغدغه و اشتباه
می شد رجوع بخدام سدره مقام عالیجناب نقابت مآب
سیادت پناه مکارم دستگاه افادت شعار فضایل و ثار
دقایق آثار زبدة النقباء فی العالم افتخار الاکابر بین الامم افضل
الاماجد بعلو النسب الفاخر قدوة الافاضل بسمو الحسب الزاهر
عمدة ارباب العلم والکمال اعتضاد ارباب اصحاب الدولة والاقبال

بیت مرتضی ممالک اسلام ، کارساز همه بلطف تمام السید
النقیب النجیب والسند الحبیب النسیب موید الاسلام والمسلمین
ملاذ الفقرا والمساکین المختص بعواطف الملک المعبود سید
نظام الدولة والدنیا والدین امیر سلطان محمود المشتهر بمیرک سید
غیاث گوهر درج کرامت اختر برج کمال بیت آفتاب اوج
حشمت سایه لطف اله ، مستفیض از نفحه کلاه فیضش جان و
دل ، مستنیر از لمعه رای منیرش مهر و ماه ، دولت او با جهان
رفعت او با سپهر ، فاش میگویند هر دم از سر تمکین و جاه ،
کاین جهان از بهر دولت ما هر چه میجویی بجوی ، وی سپهر از
رفعت ما هر چه میخواهی بخواه اعزه الله العزیز بعزة الدارین
ووفقه بتکمیل اسباب سعادات المنزلین که با وجود نجابت
حسبی و فطانت موروثی و مکتسبی باقسام فضایل وانواع حسن
خصایل مستجمع آمده و مدتی در تحقیق دقایق علوم و تفتیش حقایق فنون
جهد مستطاع مبذول داشته بمدارج ترقی و معارج تفوق فایق اند
و از اکابر نامدار ممتاز و بر جمله فضلاء روزگار سرافراز گشته اکثر

این

این طایفه شریفه ایشان را بنسبت خود مقام تقدیم و خود رغبت
ایشان در دایره رضا و تسلیم میدارند نمود اگرچه پایه قدر آن
معالی صفات مناقب سمات نظر بمراتب حشمت و جاه قرب
پادشاه و قیاس بمناقب معنوی از فضل و ادب و فضایل موهوب
و مکتسب از آن بلندتر است که بدانهای زراعت و عمارت
و میرابی و آنچه بدین امور متعلق است تعریف کنند اما چون آبا
و اجداد آن عالیجاه در زمان سلاطین جهاندار و خواقین
گردون اقتدار در اموری که موجب معموری و آبادانی و جمعیت
و رفاهیت رعایا و برایا بود و باستقلال و حکومت و اقبال و
کمال جاه و جلال از روی وقوف تمام علی الدوام مدخل داشته
اند و در ایام ایشان از امرا و ارکان دولت کسی بوقوف و
اختیار ایشان درین امور نبوده و در زمان دولت و سلطنت
و عدالت سلیمان مکان نصرت قرین فرمان فرمای خسرو نشان
مسند نشین جهان ای سلطان ظفر قرین صاحب قران خاقان
گردون سریر کیوان ایوان منوچهر مشتری مه طلعت بهرام مریخ

انتقام صولت جمشید خورشید فیض والنعام پرویز ناهید بزم
ومقام که سپهر پیر با هزار دیده نظیر او رعیت پروری بر
مسند خلافت ندیده و گوش ایام در هیچ مقام شبیه او داد
گستری بر سریر جهانبانی نشنیده بیت ندیده دیده گردون
نه گوش دهر شنیده عدیل او به نکوکاری و جهانداری بعهد او
ز بس آثار عدل نتوان کرد مگر بزلف بتان نسبت ستمکاری
جهانداری که معمار رای جهان آرایش معموره جهان را رشک بستان
جنان و قصر حور و غیرت باغ ارم و بیت المعمور ساخته بود
عدالت شعاری که در ایام خجسته فرجام خود دست ظلمه از سر
عجزه و رعایا کوتاه گردانیده در سرانجام عمارت و تکثیر زراعت
پرداخته بیت ز عدلش جهانگیر آباد شد دل خلق گیتی بدو شاد
شد نیامد برش دردناکی زغمی که تنها دبر خاطرش مرهمی
ندیدی در ایام او رنجه که نالد ز بیداد سرپنجه خیابان
سایه گستر بر عالمی که زلالی تر سید از یتیمی جوادی
که اقطار امطار فیض عمام انعام عامش بر ریاض آمال و حدائق

احوال

در زیران ۴

احوال عموم و انام علی الدوام فایض و باران گشته بود و رشحات
سحاب عنایت بی غایتش بر کشت زار آرزوی سایلان امیدوار
علی تعاقب الادوار ساکب شده بود بیت شد خجل از عطاش
ابر بهار وز حیا غرق در عرق گردید ز ابر فیاض دست
دربارش بحر شوریده گشت و برخود شوریده سلطان
مؤید کامکار خاقان مظفر گردون اقتدار رایت رحمت پرورد
کار مظهر کریمه و ربک یخلق ما یشاء و یختار اختر برج
جلالت گوهر درج شرف نصرة الدنیا والدولة کهف
الخافقین آسمان قدری که چون خورحال ذرات جهان
بود از چشم جهانبین دیدن او فرض عین و آنکه از آثار
عدل او جهان معمور شد شمع بزم دودهٔ تیمور خان سلطان حسین
که ایام حکومت و اختیار و شوکت و عظمت آن نامدار عالیجاه
سیادت پناه نقابت منقبت فلک رفعت کیوان منزلت بود حضرت
خاقان صاحب قران بنوعی زمام احکام مهام بقبضهٔ قدرتش
گذاشته بود و عنان اختیار ابنای روزگار بدست اقتدارش

بازداده بود که از فرزندان کامکار و امرای نامدار و صدور
ذوی الاقتدار و وزرای عالیمقدار و ارکان دولت و اعیان
مملکت هیچ یک در مهمات خاقانی و امور سلطانی که بعهده و اهتمام
آن عالیمقام بود مدخل نمی توانستند نمود   آگه از آداب رسوم
شهان * آگهی آگاه تر از آگهان * داورس کشور و دستور شاه
ناظر شاه آمده و منظور شاه * راحت شهری و سپاهی از و
شهر و سپاهی است مباهی از و * واقف هر در دو نهانی
شده هر بخشش مرهم جانی شده * در همه فن عالم مطلق شده
بر همه تن حاکم برحق شده * یافته سر رشته تقدیرها
تافته سر پنجهٔ تدبیرها * تقویت و تمشیت شرع از وست * پرورش
ادریافته این زرع از وست * زارع این مزرعهٔ فاخره الدنیا
مزرعة الاخرة * ناظر هر دیده بینایی شده عامر هر خانه خرابی شده
ریخته دنیا بره خدای * مالک دینار از و هر گدای شد بقدم
خضر و مسیحا بدم * باو ماکر ثبت دست و قدم * دینی و
دنیش ز بسیار نکویا * دنیش چو دینی خوش و دینی چو دین

تا ابدش

تا ابدش لطف ازل یار باد * خواب خوش و دولت بیدار باد
و ز نظر کج نظر انش آن * داشته در پرده عصمت نگاه
و صورت ساختن باغات و عمارات که حضرت کامکار اعلی ان
شهریار مرات ضمیر فیض پذیر و مجلای خاطر خورشید ماثر
جلوه داده خیال می فرمود بسعی و اهتمام آن عاقبت محمود
طالع مسعود هر یک باندک زمانی بر طبق مقصود تکمیل می یافت
و چون صفات حمیده و خدمات پسندیده اش بر ضمیر آفتاب تنویر
حضرت سلطان نامدار جهاندار واضح و لایح میگشت از کمال عنایت
و رافت در مجالس عالیش فرزند گفته انواع عاطفت و شفقت
فرموده بخلعت و کثرت موهبت و مکرمت سرافراز میگردانید
و ساعت بساعت و روز بروز مهماتش در ترقی و تزاید بود
و با وجود کثرت مهمات سلطانی و اشتغال امور دیوانی لطایف
اوقات فرخنده ساعات با وظایف عبادات و طاعات مصروف
داشته و شرایف ایام نیکو انجام را بتحقیق مسایل دین و تبیین مباحث
یقینی گذاشته لاجرم هر ساعت از مخزن بعثت و فیروزی خلعت

دولتی بنور وزی می یابد و هر روزش از معدن نصرت و بهروزی
تازه گوهری مرادی بدست می اید نقش هر ارزو که بر لوح
ضمیر منیرش ارتسام یافت زمانه انرا بر طبق مقصود و بر طبق
نهاد و صورت هر امید که در ایینه فرخنده ماشش روی نمود
روز بهمان منوال بر منصه ظهور جلوه داد   راه دین رفت و
عز دولت یافت ، دولت ازلی روی همت یافت   لاجرم
هر دم بشریف فیروزی ، دولتی می شود بنوروزی ، دوستارش
بجان و دل همه کس ، جز بیادش نمی زنند نفس ، مدعا انکه
چون این امور موروثی ایشانست بدانجهة خاطر شریف و طبع لطیف
ایشان بدان متعلق گشته و بنوعی بدقایق ان رسیده اند که امری
ازین امور نمانده است که حقیقت ان خاطر نشان نشده باشد
و حجابی از ان معنی که اگر مشکلی روی نماید کیفیت ان از ایشان معلوم نمایند
مرتفع شده اما انصاف انست که هرجا این نوع مهمات باشد ایشان
حاکم باشند که اجتهاد تمام در باب سرانجام مهمات بر وجه احسن
خاصه ان نیکو انجام است و نیز در نواب حضرت خاقان مؤید مظفر شعار

و امراء

و امراء نامدار و ارکان دولت و اعیان مملکت روشن و مبرهن
گشته بود که در هیچ عصر از اعصار فلک دوار با دیده بسیار
نظیر عالیجاه نقابت دستگاه و دانای مشکل‌گشای در باب امور و نیکوی
ندیده و گوش ایام خجسته فرجام در هیچ منزل و مقام شبیه او
صاحب کمال نیکو خصال در سرانجام مهمات عالم نشنیده و هر
باغ و عمارتی که بسعی ان عالیجاه با تمام میرسید بنوعی زیب و زینت
می یافت که طاوسان ریاض قدس را هوای تماشای ان در جلوه
و بپرواز می اورد و چمن گلعذارش بر وجهی نضارت و طراوت
میگرفت که بلبلان گلستان انس را تمنای مشاهده ان در غنچه
نشاط و اهتزاز میکرد غرض که قواعد این امر از ان نیکو انجام بغایت
ملک علام از روی وقوف تمام و لطافت کلام بر وجه
احسن بیان فرموده در باب امر مذکور و مهمات باغبانی و عمران
اظهار ترتیب میفرمودند بحکم الکه المامور معذور و این بیچاره
کلک نامرادی بر صحیفه اخلاص سوده و رقم چند خیال نموده
تا هر کس در زراعت و حراثت و باغبانی و زرداری

وسایر محال دهقانی بلوکات هراة وولایات نواحی
شروع نماید بر قواعد ان اطلاع یافته مجموع را بواقعی داند واورا
درین امور مشکلی نباشد بدین سبب این نسخه را ارشاد الزراعة نام
نهاد وترتیب ان بهشت باب روضه اتفاق افتاد وهر روضه
ازان جنت بهشت آئین مشتمل بر مزروعات وتاک واشجار
وگل وریاحین وغیرها که مزارعان فکرت پیشه وباغبانان حکمت
اندیشه درین ترتیب وسامان ان حیرانند بیت ودمیده مرغ
زارش بر جوانب و شکفته لاله زارش در نواحی و زشبنم
لاله راغوی بر بناگوش و زباران غنچه رامی در صراحی
اشارت میکند نرگس که می نوش فان العفو للذلات ماحی
وکیفیت ومنفعت ومضرت ودفع مضرت حیوانات وخضرات
واثمار واشجار وگل وریاحین وغیرها ازانچه درین نسخه ثبت شده
وهر یک را بدستوری که متعارف است مذکور ساخت
تا بدخوست جزوی محتاج بطبیب وکتب طبی نشوند وازخواص
مجموع نیز آگاه گشته التماس از تماشاییان این ریاض انکه چون

بقدم

بقدم اهتمام بر انیشان بگذرند وبنظر اعتبار در ینها بنگرند مزارع و
باغبانی را که در تربیتشان خون جگر خورده ودر تعبشان جان شیرین بلب
اورده است بدعای یاد کنند وبثنای شاد گردانند والتوفیق من الله
والمداد انه ولی الارشاد روضه اول دربیان دانستن اراضی که حضرت
الله تعالی هر قطعهٔ زمینی را خاصیتی داده وبچه کیفیت غله وانگور
وسر درخت می دهد ومعرفت زمین نیک وبد وصلاح زراعت
والله اعلم روضه دوم دربیان ساعات اختیار نمودن واحوال
سال دانستن از ایام هفته در هر روز که نوروز باشد ودر
محل بذر کردن ونهال کاشتن ایات بینات کلام قدسی
انجام حضرت ملک علام خواندن ودعای میوه نمودن وتلقیح
وکرم ووقت تخم کاشتن ومحافظت بذر ومحل در رویدن غله
وچه وقت بانبار بردن وبچه طریق نگاه داشتن وجهة
ضرورت با خوشه در انبار نمودن وسالها ازین نگاه داشتن
که خراب نشود ودفع مورچه وکیک ومگس وپشه وکنه وعلاج
پشه گزیدن وگزیدگی کردم روضه سیم دربیان زراعت نمودن

غله واجناس روضه چهارم دربیان جوبه تاک کندن وتاک نشاندن
وبالنگور اوردن وتاک بریدن وغیر ها ودانستن اسامی انگور
روضه پنجم دربیان خضرویات از خربزه وهندوانه وبادرنگ
وخیار وکاهو وریواج وسیر وپیاز واسفناج وترب وکرم
وبادنجان وغیرها ونیل ووسمه وحنا وحنظل وسبت وسنه برگ
وشنغل ورودنگ وسایر اجناس کاشتن ونفع وضرر ان دانستن
روضه ششم دربیان بذر نمودن اشجار وگل وریاحین وانچه قلمه وبیاض و
سنالست از گل وریاحین وغیر ان بچه نوع کاشتن وبچه قاعده
ترتیب دادن روضه هفتم دربیان اشجار وتاک پیوند نمودن
ومحافظت میوه النخل وقواعد ضرب وقسمت اراضی ودایگری
که دردهقنت ضرورتست وتخمین تخدان وربیع گرفتن غله
وتخمین خرمن غله وکز خیمه وخرگاه وکز هر عمارت تخمینا ان
وقسمت اب از قلیب وتره بستن ومردجوی بلوکات وولایات
نواحی وحقابه انهار ارشافلان وبلوکات وتخمین حاصل
بعضی از خضرویات گلاب وگلقند وعرق مشک بیدارقند

وشکر

وشکر وعرق پودنه وروغن گل وشیره کشمش وشیره ترنجبین
وشیره شکر ودوشاب کارشک وافتابی ومربیات اغوره
وبهی وشاه توت ولیمو وحلوا ازیاقوت ومغزی وغیره
وسرکه انداختن وسرکه الات ساختن واب غوره گرفتن
وقلعه وبنیر ساختن وقیلجه حاصل نمودن روضه هشتم دربیان اشجار
وگل وریاحین بسیاق باغبانی درچهار باغ کاشتن دربرابر
یکدیگر رباعی زنشیان که فلک جفا کند دهقان را ای یزدا
کسی گل وریحان را د اما رشحات جود باران کرم و خوش
تازه نمود غله ولبستانرا وچون رشح فیض این سحاب ونشر
نکهت این مشک ناب بهمت ان عالیجاه گردون جناب معطر
دماغ ومزین بوستان وباغ ارباب فضل گشته امیدواری
از مواهب فیض مقیب واسعاد ابدا وسعادت لاریب انست
که صحیفه عمرش بخاتمه ابد وسفینه دولتش بشیرازه سرمدی متصل
باشد بحق النبی وعترته تاریخ کتاب زمان تالیف این کتاب در رشید و
نود دو بارشاد الزراعه نخل کلم و چوشه سرسبزه میوه

داد و فرسود پی تاریخ ختمش صاحب زرع یارشاد
الزراعة صاحب افزود رباعی از رازق دانا که ز فیض قدمی
آورده گل و لاله ز کتم عدمی در نهصد و بیست و یک از هجرت
بود کین نسخه دلپذیر کردم قلمی روضه اول در بیان
دانستن اراضی که حضرت الله تعالی هر قطعه زمین را خاصیتی داده
و بچه کیفیت غله و انگور و سایر درخت میوه و معرفت زمین
نیک و بد صلاح زراعة و معمول حضرت آدم صفی علیه السلام نیز
بوده و بدانکه چون در زمین نمناک تخمی زراعت کنند و نیک
سبز شود بباید دانست که آن تخم در زمین خشک بهتر سبز می شود
و اگر در زمین خشک بکارند و نیک سبز شود بباید دانست
که آن تخم در زمین خشک بهتر سبز می شود و اگر در زمین خشک
بکارند و نیک نشود آن را در زمین نمناک باید کاشت و اگر
در زمین بلند کارند و نیک سبز نشود آن را در زمین متطامن
و پست باید کشت و اگر در زمین پست کارند و نیک سبز نشود
آن را در زمین بلند باید کشت چه بعضی تخمها در بعضی زمینها بهتر

سبز

سبز می شود و گفته اند که گندم و باقلی و ماش در زمین نمناک باید کشت
و جو در زمین خشک باید کشت و باقلی و ماش در زمین خشک زراعت
کنند ضعیف بود و کرم بیخ آن را ببرد و عدس و نخود و سایر
حبوبات در زمین خشک و نمناک هر دو می توان کشت و هر
زمین که محصول آن نیک نمی آید چون یک سال در آن باقلی مصری بکارند — (حاشیه: که آنرا [illegible] گویند)
بعد از آن هرچه در آن بکارند نیکو آید و جالینوس حکیم گوید که چون
باران بر زمین آید و زمین آن را نشف کند و شق نشود دلیل نیکی
زمین است و اگر در آن زمین انواع گیاهها رسته بود و قوی
بود دلیل نیکی زمین است و اگر گیاهها باریک و درشت قد بود
دلیل آنست که زمین میانه است و اگر گیاهها ضعیف بود و — (حاشیه: برهم پیچیده بود)
راست قد نبود دلیل بدی زمین است و نوع دیگر زمین را بکنند دو گز
یا سه گز پس قدری کلوخ از قعر آن برگیرند و در هاون نرم بسایند
و در آب باران غشته کنند چندان که آب از سر آن بگذرد
و همچنان بگذارند تا آب صافی شود و اگر طعم آب بحال خود
باشد زمین نیک بود و اگر آب شور شود آن زمین شوره

نار بود و هر زمین که خاک انرا بوی بد بود و صلاح زراعت نبود زمین
که شور بود و دران هیچ درخت نیاید مگر درخت خرما و نی و
غیر انوع دیگر زمین را مقداری بکنند و همان خاکرا دران حفره
کنند اگر خاک ازان حفره زیاده اید ان زمین نیک بود و اگر
خاک بان حفره برابری کند ان زمین میانه بود و اگر ازان
حفره کم اید ان زمین بد بود در صفت اراضی و گل و ریاحین و
اثمار و اشجار و غله و اجناس جهة سرسخنان این نسخه و تعریف
باغ شمال قصیده این فقیر حقیر مزین بالقاب حضرت شاه
دین پناه سلطان ظل الله منظور کرده ان اقتدار ایت رحمت پروردگار
کار مظهر کریمه و ربک یخلق ما یشاء و یختار مذکور ساخت
این باغ چه باغست که چون صحن جنانست وصفش بجهان
در همه جا ورد زبانست گلهای بگونرنگ و درختان
همه نورس در جلوه گری چون قد رعنای بتانست ظاهر
شده در روی همه چون چهره خوبان هر نوع گل و لاله
که در باغ جنانست هر برگ و گلش امده بر صورت مهذب

برسبزه

برسبزه ان باد جهان جلوه کنانست صد سال اگر فکر کند عقل
خوش اندیش در خوبی او قاصر و عاجز زبیانست مینوان
بهمه نعمت گلهای فراوان پیوسته پی دیدن او دل
نگرانست هر روز زهره رخساره این باغ خورشید فلک
ذره صفت چرخ زنانست میگفت نغمه بجری بلبل
خوش خوان این باغ شمالست که از شاه شهانست طهماسب
شه عادل و دانای نکورای کز معدلتش ملک بصد امن و امانست
در عدل فریدون تر زهمه امده امروز اسکندر وقت و
سلیمان زمانست بحر کرم و کان نجابت نتوان کز جود تو
شرمنده چه دریا و چه کانست از معدلت این شه دانای
نکورای شام و سحر این تو ز فلک نعره زنانست تا هست
جهان ذات تو باد السلامت زان روی بر خلق جهان
فیض رسانست اندر صفت و غله و اجناس و ریاحین
ابیات ولا با جهة سرسخنانست ادم ز جنان امده از بهر
زراعت تخمی که فکنده هم از ان گلشن جنانست قطعه

زمین که ده غله واجناس وابسته بالطاف خداوند جهانست
زمین ریگ بوم بر دو قسم است یکی انکه ریگ بر خاک غالبست
شده باران دوراه نافع است چون بذر نمایند تمام سبز می شود
واب بسیار نمیخورد وجهت انکه نم نگاه میدارند وزود و دیر
محصول اولی است دیگر انکه خاک بر ریگ غالب باشد انرا سه راه
مناسبت بذران تمام سبز میشود ومحصول ان نیز بر و اعلاست
ویده روز بیشتر از شخم میرسد وزمین ان نیز اب بسیار نمیخورد وجهت انکه
نم نگاه میدارد وهر چند انبار بسیار دهند فایده دارد ودر زمین
مذکور جمیع محصولات خوب می شود وشخم ریگ شده باران چهار راه
نافع است چون بذر نمایند تمام سبز میشود ومحصول ان بر قاعده
می اید وهر چند اب وانبار بسیار دهند فایده دهد وتاک نیز
در زمین مذکور ب می شود وسیاه ریگ بذران تمام سبز می شود و
اب بسیار نمیخورد ومحصول ان نیک نمی شود فاما درخت وتاک
در زمین مذکور خوب روش میکند وخوب می شود وسنگلاخ شده
باران دوراه مناسبت وبذران تمام سبز می شود واب وانبار

بسیار

بسیاری باید داد ومحصول او ادنی است وچون در زمین مذکور
تاک واشجار کارند خوب می شود وشرط انگور دادن تاک در
زمین مذکور انست که هر ساله انبار کلی دهند که محصول نیک شود
ره دار شده باران پنج راه مفید است چون بذر نمایند تمام سبز میشود
اما در سالی که باران بسیار شود محصول ان خوب نمی شود ودر سالی
که باران بسیار نباشد محصول ان خوب می شود وچون در زمین
مذکور تاک کارند تاک ان روشن می شود وقریب بده سال انگور
خوب می دهد وچون دوازده سال گذرد که ان بواسطه نم بسیار بوده
باشد بر موافقه سفیده خود شده باران چهار راه نبوده در اول
سال اگر بذر نمایند وباران نباشد تمام سبز نمی شود ومحصول ان
ادنی است واگر هفت ماهه زراعت نمایند وباران نشود تمام
سبز می شود ومحصول ان اعلاست شخم شده باران چهار راه مناسبت
بذران تمام سبز نمی شود واب وانبار بسیاری باید داد جهت
انکه نم نگاه نمی دارد ومحصول ان اعلاست وشدیار ومال نبودن
زمین ان پر نم مناسبت وانگور نیز در زمین مذکور خوب

می شود و تاک روشن نمی کند زرد خاک شده یا رچار راه نافع است
اما زمین ان بی زورست و بذر تمام سبز نمی کند و اب کم میخورد
و انبار بسیاری باید داد و محصول ان ادنی است سیاه خاک را شده
یا رچار راه نماینده و زمین ان پر زورست بذر تمام سبز می شود
و انبار بسیار اگر میسر شود دهند و اب بدستور میخورد و محصول
ان اعلاست و نزد اکثر دهاقین مقررست که در زمین مذکور
تمام محصولات و ارتفاعات نیکو می اید و زمین مذکور بهترین
اراضی دیگرست و فواید ان بیحد و بیشمارست چنانچه افصح المتکلمین
و املح المتاخرین ابن یامین درین باب فرموده اند   حبشی گوگرد
اخر عمر ضایع کردنست   ز ور بر خاک سیاه اور که یکسر
کیمیاست   سرخه خاک شده یاران سه ماه فایده دارد
و زمین ان بیشتر الست که بذر سبز نمی کند و انچه سبز کند چیزی حاصل
نمی شود شوره خاک بذر سبز نمی کند و نابود است شوره
ریک را هر ساله در محل یخ بند اب بسیار دهند که شوری
به یخ اب بیرون اورد و شیرین می شود و اگر یخ بند نباشد

وضرورت

وضرورت باشد چهار اب دربی دهند و بعد ازان زراعت نمایند
و انبار بسیار باید داد و باوجود این ملاحظه اکثر بذر سبز نمی کند
و انچه سبز کند محصول وی خوب نمی شود فاما در زمین مذکور بید
و سفیدار و توت و چنار و بیشه خوان و شغر و فندق و ختمی بلند قد
خوب واقع می شود غرض که در اراضی که صالح زراعت است
استاد دهقان شدیار بهارلیت و شدیار اعلا انست که
کلوخ بسیار داشته باشد و کیفیت ان بر دو قسم است انچه نیم
باران باشد یا زنماینده بغایت خوب است و محصول ان نیکو می اید
و انچه نیم باران نباشد که اب دهند محصول ان نیز خوب می شود اما
بدستور نم باران نیست و انچه سبز بر زراعت نمایند زمین انرا
اب داده شدیار نمایند که محصول خوب می شود و نیم باران شدیار
نمایند و اگر درشدیار نم باران جوزقه زراعت نمایند و اکثر
جوزقه ان یک خانه و دو خانه خشک شده بیله نمی بندد و اراضی
که غله زراعت نمایند انچه شدیار بهاری نباشد انبار دادن
و بذر شدن مناسبت چنانچه هر چند زمین معمورتر است غله به

از میشه است **روضه دوم** در بیان ساعت اختیار نمودن و
احوال سال دانستن از ایام هفته در هر روز که نوروز باشد
و در محل بذر کردن و نهال کاشتن ابیات بینات کلام قدسی
انجام حضرت ملک علام خواندن و دعای میوه تو دو قرع ملخ
و کرم و وقت تخم کاشتن و محافظت بذر و محل درویدن غله
و چه وقت بانبار بردن و بچه طریق نگاه داشتن و جهة ضرورت
یا خوشه در انبار نمودن و سالها از زن نگاه داشتن که خراب
نشود و دفع مورچه و کیک و دیگر و پشه و کژدم و علاج پشه گزیدن
و گزیدگی کژدم **در بیان ساعت اختیار نمودن** چون متقدمان
عظما و حکما که انوار علوم ایشان از مشکوة وحی انبیا علی نبینا و
علیهم الصلوة والسلام مقتبس بوده و از متاخران توفیق یافتگان
و تفکر در فی خلق السماوات والارض اگاهی یافته اند که احوال
اجسام سفلی را با اوضاع اجرام علوی نوع ارتباطات بسبیل
و در روزگار طویل چنین فن معتبر تدوین نموده اند که هر وقت
که خواهند قواعد بعضی از ان فنون توان دانست و کلیات احکام

امر دقت ص

اشا

اشا سال بسال بر سبیل اجمال و ساعت بساعت بطریق حکمت یقین
نیک و بد نموده اند چنانچه اوضاع علویات بر چه منوال و احوال سفلیات
بر چه حال خواهد بود و از قدیم الایام الازمان تا اکثر از علماء کبار و فضلاء
روزگار در هر امر شریفی ساعتی اختیار نموده افتتاح بدان کار نموده اند
پس ساعت اختیار نمودن را در جمیع امور خصوصا در باب زراعت
از لوازم باید دانست که نزد ارباب فلاحت و اصحاب دهقنت
بصحت پیوسته که چون در ساعت نیک بذر نمایند محصول ان بعنایت
الله تعالی نیکو اید و هیچ افتی نرسد و بالله العنایت والتوفیق جهلت
بر کناره شطرنج روزگار بازی پیش خواندن و بازنده کردگار
لیکن چون سنت قدیمی روا بود احیای سنن فضلای بزرگوار نمایان
بیتی چند از مدخل منظوم که از ان ساعتی شود معلوم فراهم اورده
مثبت گردانید تا دانستن ساعت بر مزارع اسان گشته و در اشکالی
نباشد **دانستن که در کدام ساعت برج قطعه** هر چه از ماه گذشته شش کن و پنج
دیگر فزای بر ان ❁ پس بهر پنج از ان بموضع شمس ❁ یکی برج
جای ماه بدان ❁ بگذشته زه ضرب کن ای نیک سیر ❁ در

سبز ده سیزده اش بر سر بر ۞ انگاه بدبرج توس کمانرسان ۞ از منزل
افتاب تا جای قمر **دانستن طبایع بروج** برجها را تو بر طبایع دان
سرنج نادان همیشه ضایع دان حملست آتش وشیر کمان ثور
خاکی وجدی وخوشه همان طبع جوزا و دلو و پله هوا هست خرچنگ و
حوت وعقرب ما ۞ بر فلک برج منقلب چار ست ۞ ولدین
باب حکم بسیارست ۞ حملست اول دکر سرطان ۞ باز میزان وجدی
نیک بدان ۞ ثابت امد بوصف چار دکر ۞ عقرب و دلو و ثور و
شیر شمر ۞ قوس وجوزا و خوشه و ماهی ۞ وصف ایشان اکر ز من خواهی
کویم این حکم هست بر جهان ۞ زانکه این چار هست ذو جسدین ۞ کر بود
میل تو زرعت را بکنی اختیار ساعت را ۞ بطلب ماه را بخانه خاک
در سرطان بود نباشد باک **اختیار در الغرس** در درختان نشانی اندر
باغ ۞ نمایم ترا رهی چو چراغ ۞ ماه باید به برج ثابت در
کوکب سعد را بماه نظر ۞ و ایات بنیات در محل بذر نو دن و نهال
کاشتن خواندن ۞ نقلست از بزرگان دین که هرکس در محل بذر
افشانیدن با خلاص تمام ایه کلام حضرت ملک علام عز اسمه را که مثل

حبة

حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله
واسع علیم بخواند حضرت الله تعالی زرعت را برکت تمام میدهد
چنانچه از معنی ایت بابرکت فرخنده رایت فهم می شود که هر دانه که
در زمین طیب بکارند وان دانه بروید هفت خوشه بدان نوع
که هفت شعبه ساخته از و منشعب کردد و بر سر هر شعبه خوشه بود و در
هر خوشه صد دانه که یکی را هفتصد حاصل شده باشد خدای زیاده کرداند
این هفتصد را بهفت هزار و بیشتر برای که خواهد از نفقه کنند با حسب
نیت او و خدای بسیار بخشش است که یکی را هفتصد و زیاده میدهد خدا
داناست بنفقه کنندها و عزایم انبیا و الیشان **مثنوی** انکه اشارت بجودت
میدهد ۞ دانه یکی هفتصدت میدهد ۞ دانه با انبازی شیطان بکار
تا ز یکی هفتصدت اید ببار ۞ و در وقت درخت کاشتن کلام کریم
حضرت ملک قدیم وحکیم واجب التعظیم تعالی شانه وتعاظم برهانه
بخواند که اصلها ثابت وفرعها فی السماء ان اشجار به برکت ایه پروردگار
سبز شده و بلند قدمی شوند و افق بالیشان نمی رسد معنی ایت انست که
بیخ او در زمین است استوار و محکم و شاخ ان در بلندی در منافع

اسما الله چنین امده است که هر که زراعتی داشته باشد الحلیم بنویسد
و در اب اندازد که بزراعت میرود حضرت حق سبحانه وتعالی ان
زراعت را از افت نگاه دارد و ملخ وانچه زرعت را نقصان رساند
بر چهار پاره کاغذ بنویسند و بر چهار گوشه زمین بر سر چوب بسته بالا
بگردانند و دعا اینست وحیل بینهم وبین ما یشتهون کما فعل باشیاعهم من قبل
انهم کانوا فی شک مریب و چون میوه نو که بچینند و خواهند که نوباوه
کنند این دعا بخوانند و در شمایل النبی ابوهریره رضی الله عنه روایت میکند
که بودند ادمیان که هر وقتی که می دیدند اول میوه را می اوردند بسوی
رسول صلی الله علیه واله وسلم پس هر چه گاهی که رسول صلی الله علیه واله
وسلم میوه را میگرفت میگفت اللهم بارک لنا فی ثمارنا وبارک لنا
فی مدینتنا وفی صاعنا وبارک لنا فی مدنا یعنی ای بار خدایا برکت ده
ما را در میوهای ما و برکت ده ما را در مدینه ما و برکت ده ما را در پیمانه
خود و ما جالینوس حکیم گوید که هر که تخم حنظل را با اب بجوشاند چنانکه
اب نیک تلخ شود پس قدری نمک بر وی افکند دیگر کشت افشانند
ملخ از ان حالی بگریزد هر که ملخ سبز را که اندر میان گیاه بود بگیرد

درمیان

درمیان کشت او بزد دیگر ملخان از انجا بگریزند هر که تخم را بزهره گاو
بیالاید پس بکارد هیچ چیز بدان کشت زیان نکند هر که گندم یا جو
یا ارزن کارد روزی باید کشت که باد از سوی قبله اید زیرا که چون
باد از جانب مشرق بود ان روز زمین سست بود و در سه وقت
تخم باید کشت بامداد یا شبانگاه یا نماز پیشین و روزی که تخم کارد
چون ماه بر افزونی بود بهتر بود که برکاست و افلاطون حکیم گوید
بهترین اوقات زرعت وقتی است که افتاب در اواخر سنبله بود
و زراعت که در سنبله باشد باید که در زمینی بود که بغایت هموار باشد
این زمین نم نگاه میدارد و احتیاج نمی شود که زود اب دهند و بعضی گفته‌اند
اولی انست که در میان زرعت کنند و در روزی که باد شمال اید
تخم در زمین نباید پاشید چه هر تخمی که درین وقت در زمین پاشند نیک
سبز نشود باید که تخمی که زراعت کنند بسه دفعه زرعت کنند بعضی در اول
زمان و بعضی در وسط زمان زرعت و بعضی در اخر زمان زرعت
تا اگر یکی را افت رسد دیگری بسلامت بماند و چون تا دو نیم ماه تخم بکارند
بهتر بود و محصول بیشتر باشد دیگر هر که خواهد که کرم نباشد در باغ

وزمین خار را باید جوشانید و پیش از افتاب بر امدن بگرد زمین
افشانند و تخم حنظل نیز مناسبت و محافظت بذر که افلاطون حکیم گوید
الست که چون برگ درخت سرو یا برگ چغندر یا تخمی که زرع خواهد
شد مخلوط سازند و در خانه نگاه دارند هیچ افت بدان تخم نرسد
تا وقتی که زراعت خواهد شد و چون استخوان فیل ریزه ریزه کنند
و با تخم مخلوط سازند یا ان را در اب بجوشانند و ان اب بر تخم
پاشند و در افتاب خشک کنند و بعد از ان بخانه برند از همه افات
محفوظ باشد و اگر کرا یکشبانه روز در اب غشته کنند و ان
اب بر تخم باشند و جامه بران روی پوشند تا تخم ان اب را نشف
کند و ان اب بر تخم پاشند و بعد از ان زراعت کنند از همه
افات محفوظ باشد و اگر ضفدع که در بیرون اب بود بگیرند و جمیع ان
زنده در ظرفی نهند و ان ظرف را در وسط زمین مزروع دفن کنند
و یک لحظه بگذارند و بعد از ان بیرون اورند از افت محفوظ ماند
و طعم رابع از و نیکو بود و اگر عدس را با هر تخمی که بود مخلوط سازند
و زراعت کنند هر افتی که باشد باقی عدس رسد و ان زراعت از ان

افت

افت محفوظ ماند غله و اجناس در خانه باد رو باشد که بر قاعده
سبز شود و اگر ضرورت شود که بصحرا در چاره باید نمود چون یکسال
گذرد و چاره خشک شود و بعضی دلش سوخته تمام سبز نمی شود و
اگر نم داشته باشد تمام نابود شده اصلا سبز نمی کند و انچه خصوصیات
هر یک را در خریطه کرده اویزند که باد و هوا داشته باشد
و اگر در کوزه و که و کنند سرش را باز گذارند که باد در و تصرف
نماید اما ملاحظه نمایند که موش تخم را ضایع و نابود نکند و اگر
سرش را مضبوط سازند ره دم گرفته دلش نقصان یافته
سبز نمی شود و چون گندم و جو برسد و نم داشته باشد زود
درونند تخصیص گندم که طعمش شیرین بود و گاه ان چهار پایه بخورد
و اگر در انبار دیر بماند تباه نشود و اگر دیر درونند در انبار زود
تباه شود و وزنش سبک بود و طعمش تلخ مزه و انچه در سحرگاه
درونند بهتر باشد از انکه در نیم روز گرم و چون خواهند که خرمن کنند
باید که موضع خرمن در بلندی باشد تا باد بهتر در و عمل کند و باید
که خرمن نزدیک خانها و نزدیک تره زار و فالیز و باغ و رز

نباشد که غبار خرمن زیان دارد و برک درختها و میوها را پژمرده کند
هرچند که ان غبارات غل اشجار را بمنزله کاه بود و موضع خرمن را اول
اب پاشد و سنک و چوب انرا بکوبند تا از مورچه ایمن شود و خاک
نرم سفید یا خاکستر بیخته کرد بر کرد خرمن بریزند تا مورچه نتواند
که ازان بگذرد و باید که غله درویده را در خرمن چنان بنهند که طول
خوشه بجانب شمال بود و ان طرف دیکر بجانب جنوب تا زود تر
خشک شود و بعضی کفته اند که طرف خوشه در زیر کنند وان طرف دیکر
ببالا تا از مرغان ایمن بود و چون کندم و جو پاک شود ده روز در
صحرا کذارند و هر روز اورا تری کرد دهند تا از افات محفوظ ماند
و چون خواهند که غله از خرمن بانبار اورند پیشتر از طلوع افتاب
تا ان زمان که سرد باشد باید اورد و در انبار ها سوراخها باید
کذاشت تا از جانب شرق و غرب و شمال تا باد درون اید
و روشنی بر غله افتد و خشک باشد وانبار از نم و بخار و اصطبل چهار
پایان و موضعی که دباغان کار میکنند و از احام و اتش خانه
و مطبخ دور باشد واکر زمینش نناک بود بواسطه نم کندم و جو و غیره

ان

ان پایدار بماند و شپشه کرم در وی افتد و مغز انرا بخورند و نابود
کردد واکر ضرورت بود کندم و جو را در خوشه کذارند و در
انبار کنند و بقدر حاجت بیرون اورند و پاک نمایند و صرف
سازند بدین ترتیب ده سال یا زیادت از جمیع افات
سلامت بماند واین قاعده از تعلیم حضرت یوسف پیغمبر است
علیه السلام دران وقت که عزیز مصر را از امدن سال قحط اگاه
کرد و بدین تدبیر مدت مدید مردم را از قحط خلاصی داد واکر خواهند
که ازان بسیار بماند و در انبار خراب نشود مناسب انست که انچه
خواهند با کل امیخته دیوار سازند و یا خشت مالیده عمارت سازند
سالها بماند و چون ضرورت شود ان عمارت را ویران ساخته
خشت و دیوار اندک اندک در اب کرفته ازین جدا سازند و
کفته اند که اکر جاورس را با خوشه بنهند اکر صد سال بران کذرد
فاسد نشود و می کفت چو خاکستر هر چوب که باشد با جو مخلوط
سازند خاصه خاکستر چوب درخت غار که امرود مثت
کویند ان را از افت نگاه دارد واکر همچنین تو د جو جاری

بالای بیامیزند یا بستان افروز با کج همراه کوفته و بیخته آن مقدار
که سفیدی آن درمیان جو مرغ ارشو د جو از همه آفات محفوظ
ماند و گفته اند که اگر سبوی سرکه که نیک ترش باشد درمیان
انبار جو پنهان کنند از همه آفات در امان باشد محافظت عدس
و ماش و ملک و باقلی چون کی این چوب را در ظرفی کنند دفع
سایر گیاهها افلاطون حکیم گوید که عصاره ورق المیخ باید
که ترش در ظرفی مخلوط سازند و یکشبانروز بگذارند بعد از آن
بیخ خار و هر گیاه مضری که بود بدان طلا کنند آن گیاه ناچیز شود
و اگر خواهند که زمین از گیاه پاک شود در وقتی که آفتاب
در جوزا باشد گیاه و خار آنرا از بیخ برکنند و آنرا همچنان
جمع کرده بگذارند تا وقتی که آفتاب بجدی آید پس آن را برگیرند
و در مزبله اندازند تا خشک شود دیگر آن گیاه در آن زمین سبز
نشود و اگر داس دار که از آن گیاه می برند از داس بسازند
و آنرا از خون بز نر کلان سال که آن را نماز گوینده آب دهند
هر گیاه و علف که از آن ببرند دیگر سبز نشود و بعضی گفته اند

که پیش

که پیش از طلوع سه برج درخت خار را از خاک خالی کنند
و آن را ببرند و فیروز با کبد بکرا آمیخته بر آن طلی کنند دیگر سبز نشود
و نیز گفته اند که وقتی که ماه در محاق باشد بوقت طلوع سنبله
یا جدی هر گیاهی را که ببرند دیگر سبز نشود دیگر دفع مورچه و
کیک و مگس و پشه و غیره دفع مورچه از زمین زراعت و درختان
و غیر آن آنست که هرکه ریزه را خورد بساید و بخانه مورچه ریزد
ریزد همه بمیرند و یا از آن گل که مورچه از خانه خود بیرون می آورد
با گوگرد و سرکه بیامیزد و بر معدن مورچه بریزد دیگر زنده نماند
دفع کیک و کنه آنست که هرکه سوسن و تخم حنظل و نمک را بجوشانند
و آب آنرا هر جا افشانند کیک و کنه نباشد دفع مگس آنست
که هرکه بلوط را با قرطاس و دانه که وی تلخ با بیخ کبر در خانه دود
کند مگس بمیرد هرکه مگس را بر گزنده کی کرد دم ماله در دو نشینه
دفع پشه هرکه خواهد که او را پشه عذاب نکند چوب عصا
با روغن دانه تخم زردالو بیالاید و پشه تشویش ندهد هرکرا
پشه گزنده کی بود یک مشت سیر پاک باید کرد و در روغن گاو

جوشانیده بیرون اورد و خاکستر کاغذ کهنه با ان سیر بباید کوفت
تا همچون مرهم کردد وچون برکزیدکی کذارد به شود ومی قطعت
ازچوب درخت سرو را قطعه قطعه کنند و درمیان ارد نهان
کنار هرکس که باشد از افت محفوظ ماند هرچند که مدتی که بران
بکذرد و اکر ریزه نمک نرم بکوبند و باارد مخلوط سازند هیچ
افت بوی نرسد صفت خمیر اکر بوره را درخمیر کنند نان
نرم وخوش طعم بود واکر مویز را یکشبانروز در اب اغشته کنند
وبعد از ان ان اب افشارند واز ان اب خمیر کنند نان خوش طعم باشد
وان را احتیاج بخمیرمایه نباشد واکر شیره انکور شیرین یکروز
یا دو روز بکذارند تا جوش کند واز کف ان ارد جاورس خمیر
کنند وان را قطعه قطعه کنند هرچند یک انکشت وان را خشک کنند
وچنان نکاه دارند که نم بان نرسد و در سبو یا قطعه از ان در اب
کرم کنند وبان ارد خمیر کنند احتیاج بخمیرمایه نباشد ونانی که
ازین خمیرمایه باشد باه را قوت دهد در ابتدا از ایام هفته
در هر روز که نوروز باشد چنین کوید خواجه رئیس اوحد العصر

ابوالقاسم

ابوالقاسم ابن علی الحکیم الترمذی رحمة الله علیه که خدای تعالی مرا صد و
بیست وپنج سال عمر داد و در مسلمانی تجربهای بسیار کرده بودم
در علم نجوم واحکامهای فلک را تمام دریافتم تا بدانستم که این دوازده
برج وکواکب وروشنایی افتاب وماه رسیدم وبساعت و
زمان ووقت نحس وسعد ونشیب بیازمودم تا نوروز که اندر ابتدا
احوال سال وی چون شود وچه دلیل کند بسیار رنج بردم تا علم
نجوم تا بیکهفته باز اوردم بتوفیق خدای عز وجل هر روزی که بهستی
در سال عمری که مرا بود هژده نوروز همچنین یافتم که اندرین
کتاب یاد کردم ومن این نوروزها را تجربه کردم از بهر منافع
دهقانین وخداوندان کشت تا بدانند که کار او چه کونه خواهد بود
وارتفاعات درخت وزمین چه بیشتر وکمتر واز سرما وکرما و
حال سلطان ورعیت وحال تنکی وفراخی وحال کوسفندان و
بازرکانان چه کونه باشد ودرین عمر که یافتم تجربه کردم اندرین
تا بتقویم حاجت نباشد وهرچند بکذرد این خسوف نباشد
حسبی الله ونعم الوکیل چون نوروز روز یکشنبه ودر ابتدای روز

آفتاب را باشد فراخی باشد و مخالفت کمتر بود و در میان مردمان
و پنبه زارها را افزایش بود و فالیزهای کوهی نیک باشد
و کشتها چنانکه بر آید نماند باخر سال تنگی باشد زود گذرد و
مرگ اندک بود والله اعلم و چون نوروز دوشنبه در آید آن
روز ماه را بود و آن سال فراخی نعمت بود و بارانهای بسیار بود
و کار سلطان ضعیف بود و بعضی را دست بود و دولت پنبه
زارها را بود و کشتها چنانکه نماید نباشد و فالیزها را آفت رسد
و کشت کوهی را دولت بود و کنجد و ارزن میانه بود و گندم
شیرین بود و سرمای نخستین در ماه بود والله اعلم و چون نوروز
سه شنبه باشد آن روز جوزا بود و آن سال فراخی باشد و طعامها
و گیاهها بسیار باشد و جنگها اندرین سال پدید شود و شفقت
از میان خلق برخیزد و مادر و پدر و فرزندان با یکدیگر نزاع
کنند و ملکی در مشرق کشته شود و باران بسیار باشد و ارتفاع
پنبه نبود و فالیزها گران شود و بیگاهی کمتر بود و انگور افسرده
بسیار بود و برف باخر سال آید و سیلهای ترمای بسیار بود

وکب

و کسب نیکو بود و هنددانه نیکو شود والله اعلم و چون نوروز چهارشنبه
بود آن روز مریخ و عطارد را بود و آن سال خون ریختن بود و فتنه باشد
و سختیها باشد و قحطها باشد بهمه اقلیم و سلاطین بصلح و پنبه زارها
بسیار باشد و فالیزها نیک بود و مرگ کندگان را باشد و
گژدم و کیک و مگس بسیار باشد و باقلی و ماش و ارزن را دولت
بود و درد چشم بسیار بود والله اعلم و چون نوروز پنجشنبه بود آن
روز مشتری را بود و کار سلاطین باستقامت بود و بد
گواهی بسیار بود و فالیزها بسیار بود و آن سال فراخی بود و پیشه
وران نیک بود و فالیزهای کوهی اندک بود و پنبه زارهای
صحرا بهتر بود و کنجد را نرخ بود و سرما و باران بسیار بود و سیلهای
فراوان باشد و مرگ کمتر بود والله اعلم و چون نوروز آدینه
بود آن روز زهره را بود و فراخ نعمت و گندم و جو ارزان
بود و کشتها نیک بعضی جایها پنبه زارها را آفت رسد و دخل بیگاهی
بهتر بود و فالیزها نیک باشد و فتنها آشکارا شود و مردمان
با یکدیگر غلبه کنند از ضعیف حال سلطان بود و غله فراوان شود

لیکن نگاه باید داشت و از آن روز حذر باید کردن که تنگی شود
و بیماری بسیار بود و مرگ کمتر باشد والله اعلم و چون نوروز شنبه
باشد اثر و نظر زحل را بود و آن روز و آن سال نحس بود و ناساز
داری ملوک باشد و نرخها بسیار باشد و خون بسیار باشد و
دولت فاسقان و دزدان را باشد و غلبه کنند با یکدیگر و لیکن
اندک بود و کشتها و فالیزها و پنبه نیک باشد جو و جواری نیک بود
و ارزن و خندوانه را دولت بود و سرما یا خر زمستان بود
والله اعلم بالصواب **روضه سیم** در بیان زراعت نمودن غله
و اجناس **کندم** کرم تر است روی را پاک سازد و گزیدگی سگ
دیوانه را فایده دهد اما نفاخ است و مصلح وی کرا و یه است **نظم**

کندم که برون آمده از گلشن فردوس ❊ گر خاک زده سینه خود
بهر حالت ❊ ای را اصلاح آنست که آنچه صحرا باشد در بهار شدیار
پنج راه یا چهار راه بر حسب دل خواه به دفعات نموده گذارند
که آفتاب هنوز در آن تمام تاثیر نماید افلاطون حکیم گوید که کسی که
شدیار میفرماید باید که طویل القامة باشد تا در وقت شدیار

کندم

گردن برد راز دنبال سر افزاند قادر تباشد و کسی که بیل و تبر
و میتی کار فرماید میانه بالا باید و باید که گوشت بدن او نازک نبود
و کسی که دراز دنبال نگاه می دارد بلند قامت و بلند آواز
باید تا چون در دنبال گله بود برا و ایل گله مطلع تواند شد و چون
سعی قصد کند از آواز بلند او بترسد و آنچه محوط است که خربزه
و بادنجان بوده باشد چون محصول رفع شود شدیار نمایند و در
غوره زار کندم زراعت نمایند که زمین آن آب بسیار نخورده
باشد که انبار گونه کم میدهند بدان مصلحت که غوزه در روز
اعتدال دهشته باشد پس بذری که در زمان مذکور کارند تمام
سبز نمی کند و آنچه سبز کند نیک نمی شود و اگر چنانچه جو در زمین
مذکور زراعت نمایند خوب می شود و اگر چنانچه معلوم شود که زمین
کندم زور رند اشته باشد انبار در میان شدیار و یا خاک ریخته
رانند که چون زمین معمور و آبادان شود بذر نمایند که در زمین
بی زور اگر بذر نمایند تمام سبز نمی شود و در محل تخم نبد اکثر را
نیز سرما نیز ضایع می کند و محصول آن به دستور زمان پر زور

نمی شود و چون کندم سبز بی زور را انبار دهند فایده ندارد غرض که
زمین پر زور می باید که محصول آن بدعا آید و اگر ضعیف شود انبار و سرکین
همه مرغان بجهت سما و زراعت و سما و درختها نیک است الا سرکین
بط که آن نیک نیست و بهترین همه سرکین کبوتر است و بهترین
روث گوسفند است پس از آن روث است و اشتر و بهترین افکار درازه
بعیر میش و بز است و بعد از آن سرکین گاو و سرکین خوک همه زرعها
و اشجار را خشک کند سوای درخت بادام تلخ که از آن نافع بود
و بعد ابل ماهر کادی دیگر که مخلوط سازند نیک بود و تنها نیک
نباشد و بجهت سما و درخت زیتون ارواث و دواب و البقا
و بس افکنده همه مرغان مخلوط باید ساخت و انبار دوساله که
کهنه شده باشد در زمین ریزند که فایده تمام دارد و در هر
زمین که انبار بیشتر ریزند یا شتر خوابانند محصول نیک نمی دهد
و در موضعی که خرمن جو و کندم و سایر اجناس بوده باشد
بعد باقلا محصول آن خوب نیاید و اگر کاه را در زمان آتش زنند
با آنکه کذارند که بوده شود محصول نیکو نیاید بعد کاه باقلا

که هرچند

که هرچند در زمین بماند مفید است و حقیقت آن نزد دهاقین
بتجربه معلوم شده و اگر خواهند که خوراک را در آخر سال بطریق سیاه
کشت کندم یا جو را زراعت نمایند زمین آن را آب داده شیار
نمایند و نیم باران شیار نمایند که اگر چنانچه در شیار نم باران زراعت
نمایند بذر سان سبز می شود اما روش نمی کند و چون زمین خشک
مغز است و در فرصتی که سبز شود آب نمی توان داد و آن
جهت بذر ضایع می شود و چون زمین را آب داده کذارند
که زرد نم شود شیار نمایند و معلوم شود که زمین خشک مغز است
بعضی کویند که کندم را یک شبانه روز در آب نموده بذر نمایند
که خوب سبز می شود اما دانه وی باریک و اسامی که نه کو می شود
هر یک در محل بقرار خوش تفاوت زراعت می شود در
موسمی میرسد چنانچه دهاقین صاحب تجربه دانا و مزارعان
خیراندیش هر دو سر التحقیق آن نموده اند والتفصیل بر الاطلاق
حکیم کوید که بهترین تخم کندم آنست که رنگ آن مایل بسرخی و زردی بود
چون رنگ زر و بزرگ و درست و محکم و خوش طعم بود و باید

بايد كه باريك ولاغر نبود و تخم جو بايد كه بزرك ومحكم وسفيد
بود ونشايد كه تخم كندم را بشويند چرا كه كندم مغسول رغبت كند
دانه ان باريك وكم بود وبهتر ان بود كه او ساك محصول شود
خوشهاى غله كه بزركتر و دانه دارتر بود جمع كنند وبجهة تخم نكاه
دارند چه هر تخم كه باين نوع بود دانه ان بسيار حاصل شود و هر تخم كه
بايد كه نو بود و تخم دو ساله ميانه بود و تخم سه ساله نيك نبود و تخم
چهار ساله بكار بكار نيايد مكر جاورس وارزن و اكر تخم ماش
وعدس وملك را بسركين كاو الوده كنند و زرع كنند زودتر
سبز شود و بيشتر مى رسد بعضى از اهل فلاحت كويند كه اكر تخمى كه
در دشت حاصل شده در كوه پايه بكارند و انچه در كوه پايه حاصل شود
در دشت بكارند بيشتر حاصل شود و نيكوتر ايد و بعضى كفته اند
كه سركين كبوتر يا هر مرغى ديكر باشد با تخم مخلوط سازند هر تخمى
كه بود حاصل ان بيشتر شود وليكن چون سركين اين مرغان با تخم مخلوط
سازند در زمين نمناك بكارند و در زمين خشك نكارند تا تخم
سوخته و بى حاصل نشود وكفته اند كه از پوست كرك غربالى

سازند

سازند كه ان بسى سوراخ بود و هر سوراخ ان مقدار كه انكشتى در ان
رود و تخم را از ان غربال فرو كنند نفع ان بسيار بود و تخم
پاشيدن در مقدار يك شبر در زمين كندم هفت دانه يا پنج دانه
افتد و زياده از اين نبود و از پنج چون دانه يا هفت دانه و از باقلى
چهار دانه و بعضى كفته اند كه در بلاد سردسير بيشتر بايد پاشيد كه كاه
باشد كه از سرما بعضى دانها تلف شود و كفته اند كه كسى كه تخم
مى پاشيد احتياط كند كه در وقت تخم پاشيدن تخم بر شاخ كاو
نيفتد چه اكر تخم بر شاخ كاو افتد محصول نيك نيايد و نان كه از ارد
اين كندم بود در تنور نايستد والتفصيل هذا زرع ۶ ۱ جيت و پنج من
جو بجى كه داس وخوشه وى سرخ و دانه ان بزرك است سى من
سروى كه از جو بجى خوردتر و برنك مشابه است بجو بجى سى من انچه
شد يا ريست اول ميزان و انچه فاليز و بادنجان زار بوده باشد
چون انبار داده اند اول عقرب و رسيدن هر يك از اول
سرطانست تا پانزدهم سرطان و ملاحظه نمايند كه كندم نم داشته
باشد كه درو كنند كه اكر خيلى خشك شود در خوشه نمى ايستد و ضايع مى شود

سفید چه اول میزان بیست من و اخر سرطان میرسد و در صحرا کاشتن
مناسبت مکه اول میزان بیست من و بیستم سرطان میرسد و
کاشتن وی نیز در صحرا مناسبت و ملاحظه نمایند که گندم ان نیز
نم داشته باشد که درویند سرخک بهاری اول جدی بیست من و
اخر سرطان میرسد و انرا نیز در صحرا کارند که خوب می شود
تنگ سنان از سرخ خوشه و سفید خوشه اما خوشه ان
ان خوبست و سفید خوشه در سالی که باران بسیار شود تنگ می شود
در صحرا کاشتن مناسبت اول میزان بیست من و پانزدهم سرطان
میرسد و گندم ان نیز نم داشته باشد که درویند شتر دندان که بغدادی
نیز گویند اول میزان بیست و پنجمن و دهم سرطان میرسد کل گندم که هر دانه
ان یکنصف سرخ و یکنصف سفید است اول میزان بیست من و بیستم سرطان
میرسد و بعضی از دهاقین کله گندم ان را گویند که اکثر تخمها باهم مخلوط
باشد وان را نیز که در اول میزان بزر نمایند خوب می شود و اخر
سرطان میرسد کل گندم که اصلا داسه ندارد و بیشتر در کوه پایه
زراعت می نمایند جهة انکه تاب سرما دارد و هر چند سرما

گندم گندم اول جدی دو من و بیستم سرطان میرسد

شود نقصان پیدا نمی کند در اول اسد زراعت می نمایند بقرار جریب
بیست و پنج من و در اخر سرطان میرسد تبک که گندم ان در برابر
سفید چه است در اول میزان بقرار جریب بیست من زراعت
نمایند و اخر سرطان میرسد سیاه دانه که بذر ان بسیاهی مایل است
در اول میزان در صحرا کارند بقرار جریب بیست من و در اخر
سرطان میرسد کبود دمه که بذر ان زعفرانی و خوش نکهت در اول
میزان بقرار جریب بیست و پنجمن کارند و در پانزدهم سرطان
میرسد و چون در زمین معمور بند شود بغایت خوب می اید بهاری
قاین که وارد گندم مشهور است گندم وی ریزه و سرخ و سفید است
و خوشه اش نیز بعضی سرخ و بعضی سفید است در حمل کارند بقرار جریب
شش من و اخر سرطان میرسد کیوتوجک مکه اول میزان بیست من
و اخر سرطان میرسد سرخ خوشه که از جنس سفید چه است و داسه
ندارد و در میزان بقرار جریب بیست من کارند و اخر سرطان میرسد
و باید که در هر سه سال خوشه گندمی که دانه ان بالیده و سیراب باشد
جهت بذر از گندم زار چیده سر و پای ان خوشه را انداخته بماله

ان را که گندم ان مالیده پشت نگاه دارند که چون از سه سال که گذشت
بذر تغیر یافت بکشت و نمی ماند و بدان واسطه محصول ان
خوب نمی شود **واگر خواهند** که شدیاری نمایند کشت نموده بر
روی شدیار بذر نموده یکنوبت زمین را رانده پل نمایند و کشت
جهة انست که جایی بی بذر نماند و بعد ازان اب داده گذارند
که زرد نم شود دو نوبت مال نمایند اول از طول زمین و دوم
از عرض بواسطه انکه موضعی بی مال نماند و مبالغه در میان دهاقین
انست که اگر گندم بلند شده باشد مال نمایند که فواید بسیار است
و منافع بیشمار دارد از جمله انست که کلوخها که افتاب تموز خورده
باشان شده بر روی گندم می افتد و بمنزله انبار است و بیخ وی
در زمین محکم شده بر قاعده سبز می شود و چون تنک پل هموار
شده گندم در زمین پنجه زده بر قاعده اب میخورد و دو دیلها
ده اب باز نمایند که چون بند شود در محل دهند باز نمودن
گندم ضایع نشود و نیکو اید واگر خواهند که سیاه کشت
نمایند شدیار را اب داده چون زرد نم شود مال کرده

بعد

بعد ازان کشت نموده بذر نمایند و یکنوبت رانند و دو نوبت
بشرح صدر مال نموده اگر رست اب باشد گرد پل نمایند واگر
تنده باشد کوچه پل نمایند و بعضی شدیار را اب نمی دهند
و کشت نموده بذر مینمایند و یکراه دیگر رانده بعد ازان اب
میدهند و چون زرد نم شود مال نموده اگر رست اب باشد گرد
پل واگر تنده باشد کوچه پل مینمایند وانچه شدیار نموده باشد
زمین ان را اب داده چون زرد نم شود دو نوبت رانده
و مال نمایند و بعد ازان بذر نموده یکنوبت دیگر رانده مال نمایند
و بشرحی که در سیاه کشت مذکور شده پل نمایند واگر خواهند
که در جویه زرعت نمایند زمین ان را تیش زده بر هر دو روی
جویه سه مرتبه بمقدار جریب پنج من زراعت نموده اب دهند
و محصول ان بدستور شدیاری و سیاه کشت می اید **در سنبله**
و میزان که گندم زعفرانی و مردی را سیاه کشت نموده باشند
بذر وی بتمام بیرون می اید و بیشتر از شدیاری سبز می شود و در
اخر سال چون بذر نمایند و سرما شود بذر وی را در محل بسته شدن

بیخ می کشد و نابود میکردد و انچه در سنبله و میزان بذر شده باشد
که در دهم قوس اب دهند که بغایت دانه ان بالیده و سیراب
می شود و در محل رسیدن اکثر داس ان ریخته کلک می شود و اکر
اب ندهند ریشه ان قصور پیدا کرده برک ان زرد شده
کرته می شود و سبب کرته شدن اب نادادن است و چون اب
دهند محصول ان بر قاعده می اید و فواید ان بدین موجب است
اول ریشه در زمین محکم نمودن زود در روش می شود دیکر
در زمین پنجه میزند و چون زمین پر زور باشد هر دانه
ده خوشه و اکر میانه زور باشد پنج خوشه پیدا می کند دیکر
در حوت بلند می شود و در حمل بند میراند و در ثور خوشه کشیده
کل میکند دیکر در اول جوزا و کل می شود و در اخر جوزا
میرسد و اکر چنانچه در محل بیخ بند کندم تنک شود عوض از
از هر جا که کندم بسیار سبز شده باشد بطریق نهال ان انجا
برکنده جای دیکر می توان کشت و قصوری ندارد و محصول
خوب می اید و چون حمل شود اکر زمین ساو داشته باشد

ساو نمایند که دو فایده دارد اول انکه کندم زود در روش می شود
و خوبی و لطافت ان زود ظاهر میکردد و دیکر انکه ساو بیماری
از زمین مذکور بر می افتد و در سال دیکر چون زراعت نمایند فایده
ان بدان محصول میرسد و اکر چنانچه کذارند که ساو در زمین مذکور
بذر ریزد علاج نمودن اشکالی دارد و چون علاج نتوان نمود
مزروع نمودن ان زمین خالی از دشواری نیست و در هر زمین
که سیاهو و مشک پیدا شود چون سبیت و سیر کارند
بر طرف می شود و اکر سبیت و سیر تعذری داشته باشد
باید که مباد چوب را از چوب سنجد سازند که چون زمین را شیار
نمایند ساو مذکور از انجا بر می افتد و این هر دو صورت نزد
دهاقین بتجربه محقق شده بعد از ان اکر تشنه شده باشد خاک
اب داده ملاحظه تمام نمایند که مدار بر خاک است و اکر
چنانچه در خاک اب دادن جای بماند که اب بدانجا نرسد
و باب سر رست نشده باشد یقینست که هر کاه اب دهند
کندم ان زمین اب نخواهد خورد و مقرر است که خشک

خواهد شد و اگر تشنه نشده باشد گذارند که آب طلب شود و
بعد از آن آب دهند پس در علم دهقنت آب داری از لوازم
باید دانست خصوصا در خاک آب دادن دیگر در هر چند
روز که محل آب دادن شود آب دهند و چون در ریشه پر
کردن شود قاعده است که در شب آب دهند که فایده تمام
دارد و در روزی که هوا گرم باشد آب ندهند که گندم آن
جوشیده و باریک می شود و اگر چنانچه ضرورت شود
و نوبت آب رسد در هوای گرم آب باید داد و آب رو آنرا
از پای گندم باز بندند که چون هوا میل بخنکی کند باز بندند
و اگر ملاحظه ننمایند نقصان پیدا می کند دیگر ملاحظه نمایند
که در محلی که باد باشد آب ندهند که چون گندم پر زور باشد
بنشیند از دو نقصان پیدا کند و دانه حنه دو چون دلمل شود
آنچه زعفرانی و مروی باشد آب ندهند و سایر گندمها را
چون دلمل شده باشد یک آب می توان داد که خوب برسد
اما دیمه کاشتن آنست که بقدار جریب پنج من بذر می شود

وبذر

وبذر آن علیحده است آنچه در میزان زرعت شود زمین آنرا
در بهار شدیار نموده گذارند که چون محل شود بر روی شدیار
بذر نموده رانده و بذر نمایند و نوبت دیگر مال نمایند و آنچه
در جدی دلو زراعت می شود زمین آن رانده بذر نمایند و
نوبت دیگر مع بذر نمایند و رسیدن آن در گرم سیل
که بلوکات باشد هیجدهم سرطان و سرد سیل که کوه پایه است
پانزدهم اسد است جو سرد و خشک است حدت اخلاط را ببرد جو
اما نفاخ است مصلح وی شیرینی است از روضه فردوس
که جو آمده بیرون ماکول نبی گشته از آن فیض رسالت
آبی از هر جنس که باشد بقدار جریب بیست و پنج من بذر
می شود و تدبش جو را در دهم اسد که تیر ماه است زراعت نمایند
که اگر چنانچه در اول اسد مزروع شود اکثر خشک و نابود می شود
و در میان دهاقین بسفید مرک مشهور است و در آخر میزان
میرسد و در آخر دلو که بهار است زراعت نمایند در دهم جوزا
میرسد و سیاه کشت آن بدستور گندم است مشک جو را در اول

سنبله زرعت نمایند وشد یاری وسیاه کشت ان نیز بدستور
گندم است ودر قوس اب دهند ودهم جوزا میرسد شیرین جو را
در میزان وحوت زرعت نمایند واخر جوزا میرسد تاجو جو را در میزان
وحوت زرعت نمایند واخر جوزا میرسد لوحک را درحوت
زرعت نمایند ودر بیستم جوزا میرسد شوره جو که از شیرین جو
وتاجو جو سفید تر است درحوت زرعت نمایند واخر جوزا
میرسد سرخی که خطها سیاه دارد درحوت زرعت نمایند
واخر جوزا میرسد دیجه جو را که خوشه دو پهلوی نیز گویند در اخر
دلو چون ابی زرعت نمایند در اخر ثور میرسد بیشتر از جوهای
دیگر وعمده دهقانست جو سنبانزا درحوت زرعت نمایند
که خوب می شود ودر دهم جوزا میرسد مشته جو که از جوهای
دیگر کلانتر است ودر میان دهاقین بسیاه جو مشهور است
ودر میزان وحوت زرعت نمایند واخر جوزا میرسد وقبل
ازین در بلوکات زرعت می شده وحالا در ولایت خواف
زرعت مینمایند وخوب می شود سیاه جو کی خوشه دو پهلوی

مدنیه را

مدنیه را در دلو زرعت نمایند ودر بیستم جوزا میرسد سی بکه
مدنیه از خوشه دو پهلو وچهار پهلو در دلو زرعت می شود
ودر اخر جوزا میرسد دیمه ~~از خوشه دو پهلو~~ که در دلو
زراعت می شود بمقدار جریب پنج من ورسیدن ان در
باقلا گرم سیل بیستم جوزا وسرد سیل دهم اسد است باقلا که گرجی
جرجر گویند سرد وتر است سرفه وباه را نافع است اما خوس را
کند سازد مصلح وی پودنه است بیت بر باقلی از چرخ بود جور
جفاها و باشد الفش ودر سر دهر کوچه ودشت سیمی مزید
که به بغدادی مشهور است در هر زمین که زرعت نمایند ان
زمین پاک گردد وقوت یابد ودر سال دوم هرچه دران
زمین بکارند ارتفاع ان نیکو باشد واگر ان زمین را درختستان
نمایند همان سال ودوم سال درخت را قوت دهد بواسطه
انکه شاخهای وی بمنزله انبار است وهیچ بانبار نیاز ندارد
واگر انبار ریزند در محلی که باقلا کل کنند اگر کسی دران میان
رود وهم بیمار نیست بواسطه انکه متعفن است وتاثیر تمام دارد

ومحل کاشتن ان سنبله است اما باید که ماه در محاق باشد و
اصطلاح کردن باقلا انست که باقلا را در خاک کش و غیران مضبوط
نموده سه روز در اب روان گذارند وچون باقلا را در خاک
کش یا جوال نموده در اب گذارند ملاحظه نمایند که چون سه روز
در اب باشد بسیار زیاده می شود احتمال ان دارد که خاک
کش وجوال را شکاف نموده تلف شود مدعا انکه اگر در جای
ده من کنجد سه من در اب نمایند زیاده در اب نمایند و بعضی
جهت اب نی دخم و بر خواب نیز در اب مینمایند غرض که چون
باقلا را از اب بیرون اورند **یکنوع** کاشتن انست
که احتیاج بالشه یار ندارد و از عقب عوامل درکشه شدیار
یکیک بذر نمایند چنانچه در جریب پانزده من افتد و چون
باتمام رسد مال نموده پل نمایند و در قوس اب دهند و دیگر
گذارند که چون باقلا گل کند و ماشوره بند اب دهند و اگر
قبل از ان اب دهند بدستور ماشوره نمی بندد ودرون
بر برگ و شاخ مینمایند و بعد از ان در اب دادن تقصیر نکنند

کہ فایدہ

که فایده بسیار دارد **نوع** دیگر انست که زمین را شدیار
نموده تیش زنند و در هر جویه بدستور جوزقه زراعت
نمایند که خوب روش بگیرند اما باقلا باید که نزدیک یکدیگر
نباشد وانچه در جویه زراعت شده باشد پیش از گل نمودن
بطریق جوزقه سر زنند که بلند قد نشود و روز بر بار نماید
و رسیدن ان دهم جوزا است **مشنک** که بوی ملک گویند
سرد وخشک است مولد سودا است مصلح وی شیرینی **نظم** از
روضه رضوان که مشنک امده بیرون ه دل سوخته و برخ
او سوز عیان است **کردک** که در دفاتر ملک نویسند در سنبله
بطریق مشک جو زراعت می شود و در قوس اب می دهند
و اکثر سیاه کشت است و بقرار جریب ده من بذر می شود
و رسیدن ان در دهم جوزا است **کنج** که بکلاوی مشهور است
در حوت زراعت می شود بقرار جریب ده من و اب بسیار
می باید داد و اصطلاح انست که در صحرا زراعت نمایند که شل
نگیرد و رسیدن ان اول سنبله است **دخل** که تبلک مشهور است

وحمل اکاشتن ان در حوت بقدار جریب پنجمن در صحرا زراعت
عدس
می شود ورسیدن ان اخر سرطان است **عدس** که بوری ملس گویند
سرد و خشک است جوشش خون را تسکین دهد و به اعصاب رابد است
مصلح وی گوشت امد چو عدس درج کلام و شرف یافت
منظور نیز دهد کر خرد و کلانست سبز و سرخ در دلو حوت زراعت
می شود و بقدار جریب سه من و زمین ان میانه زور مناسب است
واگر زمین پر زور باشد بوته ان بلند شده بر هر بوته اندک دانه
می بندد و کاشتن وی بدستور سیاه کشت است و پانزدهم
ارزن
سرطان میرسد **ارزن جاورس** سرد و خشک و قابض اند و خلط بد ازیشان
متولد شود و مصلح ایشان روغن است و بادام **بیت** در باغ
بده نوع بود ارزن و جاورس **د** صد گونه ازو فایده نیز گرانست
ازان سفید و سیاه و ریمی آزلک و پایان اما انچه سفید و رنگی است
بهاری در حمل و نیز در ماهی در پانزدهم سرطان که انگور نخشی
رنگ پیدا کند بذر نمایند و این قاعده نزد دهاقین مقرر است
وشه یا رزیل نوده بقدار جریب هشت من بذر نمایند و اگر
دهاقین

دهاقین بر انند که پنج من کفایت است اما چون بذر بتمام سبز نمیکنند
زیاده بذر مینمایند و بعد ازان اب داده چون زرد نم شود
مال نمایند و چون سبز شود اب دهند که باد بزد رسیدن
بهاری پانزدهم جوزا و بر ماهی اخر سنبله است و انچه
جاورس
جاورس سیاه است بقدار جریب چهار من در حمل بذر می شود
و کاشتن ان بدستور سفید رسمی است و در اخر سرطان
میرسد **شاه لاعروله کال** کاشتن ان بدستور ارزنست
و بذر ان بقدار جریب سه من فاما بذر نمودن هر یک که مذکور
میشود و رسیدن ان بتفاوتست **مویک بهاری** را در حمل
بذر نمایند و رسیدن ان اخر سرطانست **سرخک** را در حمل بذر
نمایند و پانزدهم جوزا میرسد و تیر ماهی را در پانزدهم سرطان
و رسیدن ان اخر سنبله است **سفید بوحک** را در حمل زراعت
نمایند و رسیدن ان اخر جوزاست **غوزه سر** که در حمل کارند
برنج
و در بیستم سرطان میرسد **برنج** خشک است باتفاق در گرمی

دخشکی وی خلاف کرده اند بدن را فربه سازد و قولنج راید است
مصلح وی قولنج روغن بیت امد طبیب خشک برنج ازچمن جله
بسیار خورد اب چو از تشنه لبانست زمین ان را شدیار
سه راه نموده پلها مضبوط نمایند چنانچه بلندی یکذرع و پهنای
ان نیز یکذرع باشد و شدیار نم باران و غیران که کهنه شده باشد
فایده ندارد کوربانه یا انبار بسیار می باید که محصول خوب اید
اما اگر کوربانه میسر شود بهتر است غرض که در تنگ پل ان کوربانه
ویا انبار بسیار ریخته در اول ثور اب دهند و عوامل در میانه
ان رانده مال نمایند چنانچه لای و گل شده باشد و شالی را که دو روزه
در اب نموده باشند بر روی ان بقرار جریب ده من
بذر نمایند و یکشبانه روز گذارند که اب دلای بر روی بذر نشیند
و بعد ازان تا محلی که رفع شود اب روان در میانه ان باشد
و چون در میانه اب سبز شود تا پانزده روز خبردار بوده
ملاحظه نمایند که چغوک سر نیش انرا بر نکنند که قدم بواسطان

پیدا

۶۶

پیدا می کند و اگر احیانا کشش بر روی ان بسیار شود
که اب باسانی نگذرد دو روز اب را باز بندند که چون کشش
خشک شود دیگر اب را بدستور دهند و در پانزدهم میزان
ماش میرسد ماش بعربی کلبتان وجج گویند در گرمی و خشکی معتدل است
خلط نیک ازو حاصل شود و دندان را مضر است مصلح وی بادام
بیت ماش امده در باغ جهان تازه و خرم با خلعت سبزی
که ازو تازه جهانست از سیاه سمرقندی و زرد هریوه
و سفید بخاری فاما در برکش تعجب تمام است که خورشید
بهر جانب میل کرد روی بان طرف دارد و در زمین ریگ
بوم که انبار ریخته باشند کاشتن مناسبت و محل بذر
نمودن وی بهاری در حمل تیرماهی اول سرطانست فاما اگر
در پانزدهم جوزا بذر نمایند بیگاه رسیده بخنکی میزان
نمیرسد و نقصان سرمانی یابد و بذر روی جریب سه من است
از هریوه و سمرقندی و بخاری اما بعضی از دهاقین جهة ملاحظه
انکه مبادا از زمین خشک مغز باشد و یا بذر درشک گشته

شدیار افتد به سبز شود و پنج من بذر می نماید و در محل سیاه بودن
هر جا که بسیار سبز شده تنک می سازند و سمرقندی کاشتن
بهتر از هریوه است و اگر سمرقندی را در بهار کارند دانه
نمی بندد تا تیرماه که هوا اندک خنک شود و اگر خشکی پیشه شود
از سرما نابود می شود و اگر هریوه را در بهار کارند خوب
نمی بندد و چندان فایده ندارد غرض که سمرقندی کاشتن در
تیرماه مناسبت و بیک دفعه میرسد و هریوه را چون در تیرماه
کارند خوب می شود اما بدفعات میرسد و چیدن و فراهم آوردن
وی اشکال تمام دارد و اگر چیده نشود غلاف وی شکافته
شده دانه وی میپاشد و انکه بعضی کل میکنند و بعضی دیگر
بسته جهت انست که سمرقندی و هریوه مخلوط زراعت
شده و بذر یکدست نیست و بخاری کاشتن فایده و حاصلی ندارد
و دانستن بذر انست که سمرقندی سیاه رنگ و خورد و
هریوه مایل بزردی و بزرک و بخاری سفید است و سیاه
کشت وی بهتر از شدیاری است بواسطه انکه چون در

شدیار

شدیار نبوده اب دهند و هر گاه زمین نم شود مال نمایند
اکثر پوست ماش که نم کشیده بازی شود و نابود میکردد
و اما اگر شدیار کهنه را اب داده روز سیم که زمین پرنم باشد
باشد شدیار نبوده مال کنند و بذر نمایند و مال دیگر نموده
پل سازند بغایت مناسبت و خوب سبز می شود و طریق سیاه
کشت وی انست که چون زمین خراک را اب دهند و دو روز
کذرد روز سیم که پرنم باشد یکنوبت رانده مال نمایند و ماش تا یکجا دسته
نبوده فی الحال بذر نمایند و بسیار در آب نگذارند که مبادا پوست
وی باز شود و نوبت دیگر رانده باز مال نمایند و پل کنند محافظت
و ابداری وی انست که از بذر نمودن چون بیست روز کذرد
سیاه نبوده هر جا که ماش بسیار سبز شده باشد نیز تنک
سازند که بهتری بندد چنانچه در فرع سه نهال زیاده نباشد و ده روز
دیگر بعد از اب گذشته اب ندهند چنانچه یکماه از بذر نمودن
گذشته خوب تشنه شده باشد بعد ازان اب دهند و چون از
واغ اب مذکور که ده کذرد باز اب دهند و بعد ازان هر پنج روز

اب دهند وچون در گل بستن شود هر ده روز اب دهند
که گل وی نریزد وماشوره خوب وتمام ببندد وچون دانه بندد
خبردار باشند که قمری وچغوک دانه وی را ضایع نکنند وسه
نخود ماه را میرسد **نخود** بعربی حمص گویند گرم وترست رنگ روی را
نیکو سازد وریش مثانه را مضرست مصلح وی خشخاش **است**
با خلعت ملّه که نخود امده بیرون صدگونه خروش از همه
خلق نیامد است **رسمی وکلکی وسیاه** زمین ان شخ ریگ وتنده وبلند
هوا مناسبست ودر قوس که یخ بندد باشد اب دهند که اگر چیا بخچه
گرمی در زمین باشد بمیرد واگر محل یخ بند آب ندهند گرم نخود را
ضایع میکند ودر اول حوت زمین را اب داده چون زرد نم
شود شد یار نمایند ومال نوده در جریب ده من بذر نمایند
وملاحظه نمایند که زمین وی پرنم باشد که خوب سبز شود
واگر زمین دانند که خشک مغز بوده باشد نخود را یکشبانه روز
در اب نیم گرم غشته کارند وانهای ان بزرگ شود واگر قدری
تخم جو با ان زراعت کنند زود تر برسد واگر ترس است شبانه روز

در اب اغشته کنند تا تخم ان کمتر شود وبعد ازان بکارند وبعد ازان
رانده پل نمایند وچون سبز شده بنیاد گل کردن نمایند اب دهند
دیگر هرگاه زمین وی زرد نم شود اب دهند وزیاده از حیات
اب نخورد واگر پیش از گل کردن اب دهند بوته وی بلند شده
نخود ان برقاعده نمی بندد ودر پای هر بوته که اب نگاه داشته
زرد شده نخود ان سنگک می شود واگر در زمین مغاک کارند
لوبیا بوته وی پاشل میکرد ورسیدن وی اخر جوزاست **لوبیا** گرم
وترست سینه وششش را نافعست خواب پریشان ارد مصلح وی
روغن است **نظم** شام که برون امده امده غمناک برخاست
داغش بدل وغمزده از هجر چنانست **سیاه وسفید** بذر
انرا یکروز در آب نموده در دهم ثور کارند وبرخاست میرود
وگل وی سرخ وجنس یوسف مشهورست **رسمی وسیاه یکرنگ وابلق**
محل زراعت حمله بیستم ثورست بذر را دو روز در اب نموده
کارند فاما اکثر از دهاقین در جویه جو رفته وبادنجان کاشته
اگر علحده خواهند که زراعت نمایند بمقدار جریب پنج من در جویه

جواری — بذر نمایند و تا اخر میزان کل بود و محصول میدهند جواری از سفید
و سیاه سرد و خشک است و قابض خون بد ازو تولد کنه
مصلح وی شیر بیت از باغ بهشت امده غمناک جواری و سرپش
فکنده مکر ازبی جکر است و در محل زمین ان راشد یار نمود ه
بعضی بطریق جوزقه تیش زده پر نم زرعت نمایند بقرار جریب
و بعضی در کرد و بیل زرعت نمایند بقرار سه من اما باید که زمان
ان پر زور باشد که در یکجریب تخمینا شش خروار حاصل میشود
و در اخر سرطان میرسد و سال دوم هرچه دران زمین کارند
حلبه — ارتفاع نیکو دهد تخصیص خربزه حلبه گرم تر است بلغم غلیظ را
دفع کند اما درد سر و بوی نعل ادرد مصلح وی کنگر است بیت
حلبه که بباغ امده از جنت فردوس و بسیار ازو فایده
ادمیا است و در محل زرعت میشود بقرار جریب پنج من
کنجد — و اکثر سیاه کشتت و اخر سرطان میرسد کنجد گرم تر است
بدن را فربه کند و معده را سست سازد مصلح وی انست که بریان
سازند بیت بهرتن نانی که بود کنجد بسیار و چون حشم

۶۹

خلایق شد و ظاهر که بنا است زمین ان را در اول ثور بطریق گندم
بیل نموده جریب دو من نیم بذر نمایند و بعد ازان اب داده گذارند
که چون زرد نم شود مال نمایند و هر وقت که اب طلب شود اب دهند
کاجیره — و رسیدن ان اخر سرطان است کاجیره گرم خشک است
و طبع را نرم کند معده را مضر است مصلح وی عسل است نظم در سوزد
که از امده کاجیره عجب نیست و از چرخ جفایش که پیوسته
زبان است و در شدیار پر نم بقرار جریب پنج من بذر نموده بیل نمایند
و محل زرعت ان در حوت و حمل است و اب نمی باید داد
و در دهم اسد میرسد و گل سرخ زیرا که گل ان را گویند چیده گل زرد
و یرا بچینند که خوب نیست و گل سرخ را در سیه کوب نرم نموده اب
زرد و یرا استانند و یکشبانه روز مناسب گل در ظرفی گذارند بعد
ازان بیرون اورده دست مالیده بتمام پاشان سازند و انچه بجا ماند
که باز بهمین دستور نسازند زرد و به رنگ میشود و دیگری را بر
کتان — روی بوریا تنک سازند که خشک کتان معتدلت سرفه را نیک و
معده را به مصلح وی عسل است بیت از جور فلک گشته کتان را رخ

زردی ، چون عاشق بیچاره که بی تاب و توانست ، زمین انرا
شدیار نموده پل نمایند و در پانزدهم حوت در جریب شش من بذر
نموده اب دهند و چون زرد شود مال نمایند و در دهم سرطان
میرسد سیاه دانه گرم خشک است بلغم برد کرده رابدست بیت سیاه دانه
از گلشن فردوس سیه دانه چو امد شد زینت نانها که بهر سفره
خوانست ، زمین انرا در دلو بطریق پیاز پل کرده در جریب
یکمن نیم بذر نموده بر روی ریگ بریزند اگر نم باران نباشد اب
دهند و رسیدن وی در سرطانست کراویه گرم خشک است کراویه
باد ببرد و معده را قوت دهد و شکم ببندد و بعده نیکوتر از زیره
بود اما بدن خشک کند ، تا امده در باغ کراویه زینت شد
قوت هر معده و دلها که طبالست ، در پانزدهم دلو در
جریب یکمن بذر نموده بدستور سیاه دانه محافظت نمایند
و رسیدن وی اخر جوزاست اجغون گرم خشک است و جگررا
بازدارد و نیک است ، اجغون بچمن امده بانفع فراوان
پیوسته دل سوخته زین حال خوشالست زیره گرم است و خشک زیره

طعام

طعام را گوارد و باد بشکند بعربی کمون گویند بیت زیره ز جنان امده
بسیار بکوه طعم ، در باغ که چون مشک دهد بوی از انست
بذر و کشتن و رسیدن وی بدستور کراویه است بادیان بادیان
از هروی و رومی و مشهدی گرم خشک و نفخ باد رباینده اما
لطافت رومی بیشتر است بذر و کاشتن و رسیدن وی بدستور کراویه است
بیت امد بچمن بادیان پس تازه و خرم ، پیوسته ازان راحت
بیمار تمامست ، در حمل چون کارند و انبار و اب دهند تا سی
سال محصول میدهد و در نمی افتد اما مناسب انست که بذر وی را
بو ته کارند و نه افشانند روضه چهارم در بیان جویه کندن
و تاک نشانیدن و بانگور اوردن و تاک بریدن و غیر ان
و دانستن اسامی انگور اب وی گرم تر است و پوست وی
سرد تر دانه وی سرد خشک بدن را فربه کند مثانه را زیان
دارد مصلح وی انارست و غوره سرد خشک است تسکین حرارت
و صفرا دهد نفاخ است مصلح وی جوشیدن در دفع تکرک
افلاطون حکیم گوید که چون زن حایض برهنه به پشت تکیه کند

برابر ابری که از آن تگرگ می بارد تگرگ از آن موضع بموضع
دیگر رود و اگر لته که دختر بکر که خون اول حیض خود بآن پاک
باشد در ظرفی نهند و در وسط زرعت یا وسط قریه دفن کنند
در موضعی که لازم بان رسد آن زرعت و قریه از تگرگ محفوظ مانند
و اگر مقدار یک شبر از پوست خارپشت بزرگ یا از پوست
کفتار درخت تاک بندند که از دیگر درختها آن کرم بهتر بود
از تگرگ محفوظ ماند و اگر آینه در برابر ابری که از آن تگرگ می بارد
بدارند تگرگ برطرف شود و اگر خوشه انگور رسیده در استخوان
بندند و آن استخوان در میان کرم بزمین فرو برند و همچنان بگذارند
دیگر بزنگیرند تگرگ بان کرم ضرر نرساند و اگر پوست کفتار
در گرد دهی یا باغی بگردانند بعد از آن اندر دروازه آن
ده یا بر در آن باغ بیاویزند از تگرگ محفوظ ماند و اگر در
زمین حفره بکنند و سلحفاة زنده را در آن حفره نهند
چنانچه پشت آنرا زمین بود آن موضع از تگرگ محفوظ ماند
و اگر موش وحشی را بگیرند و چهار پاره کنند و در چهار

طرف

طرف قریه یا باغ در هر طرف یک عضو از آن دفن کنند از تگرگ محفوظ
ماند و جالینوس حکیم گوید که جهت سرما نانخواه اجون را بگیر در زر
پراکنده کنند این ماند وجهت ژاله یکوجب پوست بوزنه را از درخت
بیاویزد و بر درخت بزرگتر اندر رز یا اندر باغ ژاله بگرد آن
باغ نگردد و میوه را تباه نکند و هیچ زیان ندارد و در فرع گرما
افلاطون حکیم گوید روش حیوانات در حوالی مزروعات و
باغها جمع کنند چون توده‌های خاک و چون در شبی که دم سرما
باشد آتش در آن توده‌ها زنند تا دود آن بزرعت و اشجار
رسد از سرما محفوظ ماند و در شب سرما چون زند و درخت را
آب دهند سرما در آن اثر نکند و اگر در نزدیک تاک رز باقلی
بکارند چون باقلی برسد دانه آن بگیرند و اصول آن همچنان نگذارند
از سرما متضرر نشود و اگر اره که بان تاک می برند بروغن پیه
خروس آلوده کنند یا سیر کوفته با روغن مخلوط ساخته آلوده
کنند و هیچکس نگوید یا آنکه آن اره را بزهره گاو یا خون ضفدع
آلوده کنند آن تاک از این اره ببرند از سرما محفوظ ماند و اگر

واکر خاکستر تاک رز که خشک باشد بخیره مخلوط سازند یا بابی که از تاک
زر بیرون اید بعد از بریدن وانرا در ظرفی کنند و در میان
ان باغ دفن کنند چنانکه راس ان ظرف بجانب اسمان باشد
و سر ان را بپوشند ان باغ از سرما محفوظ ماند نظم از باغ
بهشت امده انگور رنگا بصد نوع ، چون خوشه پروین ورخ ماه
وشانست ، تاک نشاندن در زمین ریگ بوم و سیاه و ریگ
و سنگچال و شیخ و تلخ که بلند هوا باشد مناسبت بواسطه
انکه در زمین بلند تاک از سرما ایمن می باشد و در زمین مغاک
سرما و گرما تاثیر بیشتر می کند و هر انگور که در زمین مغاک
باشد ترشتر باشد و در زمین بلند شیرین تر بود فاما در زمین ۷
شخ انگور خوب می شود و تاک روش نمی کند زمین بلند پایان
اب خوب بیرون میرود و در زمین مغاک چون پایان اب
بیرون نرود جویه با لبنش نوده اکثر تاک ان ضایع می شود
و پایان اب گرم از لوازم است و هر قطعه که گرم که پایان
اب ندارد جویه و تاک ان نابود شود افلاطون حکیم گوید

زمینی

زمینی که صلاح تاک نشاندن بود اول زمین را یکذرع حفر کنند و
از میل ان حفره قدری خاک برگیرند و ظرفی را بکنند پر اب
باران کنند و ان خاک در ان ریزند و بشورانند و بگذارند
تا صافی شود پس اگر طعم و بوی ان اب بحال خود باشد ان زمین
نیک بود و اگر طعم اب میل بشوری کند یا از ان اب بوی کریه اید
ان زمین جهت تاک نشاندن نیک نباشد و اصطلاح انست که تخته
تخته زمین را نوده روبر افتاب رنگ ریزند و بجریب را
هشت جویه ساخت پشت پل اش شش ذرع و جویه را یکذرع و
نیم گذارند وانکه جویه را یکذرع و نیم میگذارند سبب انست که
پشت پل پر خاک شده بلند هوا باشد و جویه انچه دستور است
در زمین محکم که نمناک نباشد دو ذرع و اگر نمناک و نرم بود
یک ذرع چه اگر عمق ان ازین کمتر بود درخت تاک نمو دکنند بشود
و بار کمتر اورد و حرارت افتاب در اصل دوحه اثر کند و اگر
عمق جویه بیشتر باشد فایده دارد و خاک جویه را در میان پشت
پل بریزند بر لب جویه ریزند بواسطه باز در میان پشت پل

می باید ریخت جهت خار ریشه کردن در اول الحال خود ریخته شود
و چون جویه کندن با تمام رسد هر تخته را دو اب دهند که زمان
تنگ جویه رست اب شود و اگر محلی بلند باشد خاک ان را بر دارند
که باب تراز و باشد بعد از ان در لب جویچه کندن بنیاد کنند
و طول هر قوچه را جهت تاک کاشتن دو ذرع گذارند و عمق
هر قوچه را یکذرع و عرض ان چهار دنگ ذرع و لحدی سازند
چنانچه نیم ذرع از جویه و دنگ ذرع از لحد گیرد و در هر قوچه که
از هر دو جانب تاک کارند فاصله میان تاکها از امیری دو ذرع
و فخری و سایر انگورها یکذرع و نیم باشد بعضی فاصله را میان
هر قوچه بتفاوت میگذارند مناسب انست که فاصله را بتمامی
از امیری دو ذرع و سایر انگورها یکذرع و نیم سازند تا بسیاق
باغ داری رست بوده خوش نما نیز باشد و محل تاک کاشتن

در پانزدهم حوت تا یازدهم حمل اما پانزدهم حوت که محل تاک بریدنست
افلاطون حکیم گوید که تاک را در اواخر حوت کارند وقتی که حمل امده
باد دیور بود و بعضی در ان وقت که درخت ابتدا اسبز شدن

کند

کند و بعضی در ان وقت که انگور چیده باشند و بهترین اوقات
جهت تاک کاشتن خزانست خاصه در موضعی که اب کم باشد
چه بسبب نم زمستان عروق ان در زمین راسخ شود و بعضی
گفته اند که از اول ماه تا نیمه ماه تاک می توان کاشت و بعضی گفته اند
در چهار روز اول ماه باید کاشت و بعضی گفته اند در دو روز
اخر ماه و دو روز اول ماه و بهتر انست که در دو روز اخر ماه
کارند و هر تاک که در دو روز اخر ماه کارند بهتر گیرد و انچه در
شاخ درخت تاک برای کاشتن خواهند برید باید که در بیخ درز
برند و در وقت تاک کاشتن باید که قمر تحت الارض بود و تاکی
که جهت غرس خواهند برید باید که ان تاک بهن و درشت و سبک
نبود و بندهای ان از یکدیگر دور نبود و اندازه چنان برند که قدری
از تاک سال گذشته در اصل ان بود باید که از اعلی درخت در نعل
نبرد بلکه از تاکهای اواسط درخت بود باید که ان درخت نو نبود
و بسیار تر قدیمی نباشد چه اگر نو یا قدیمی باشد بار کمتر دهد
و بیننده ان بود که در وقتی که انگور خوشها سبز چاغ در اینده و هر تاک

که انگور را وبنه وافزونتر وبسیار تر باشد نشان کنند بقدر قبر که
بران طلا کنند و چون وقت بریدن شود انرا ببرند وبعد ازان
انرا بپوشند چنانچه باد بران عمل نکند و همان زمان بنشانند اگر
همین زمان میسر شود انرا در زمینی که اندک نمی داشته باشد و
خشک نبود و بسیار نمناک نبود در زیر کنند و اگر ظرف سفالین
مهیا کنند و قدری خاک نمناک در اسفل ان کنند و تاک دران ظرف
نهند و خاک نمناک بران ریزد بهتر بود و چون تاک بریده در
زیر خاک کنند انرا چنان بگذارند که سبز شود چه اگر سبز شود
و بکارند خشک شود و چون تاکرا ببرند در هر قوجه کرم شش زخ که
بر هر جانب سر زخ که یک وی سر بالا باشد که نشانند خاک بریزند
که هفت بند تاک در زمین باشد و سرهای زخ تا اندک خاک بریزند
که اگر سرما ضایع نکند و چون سرما کند سرهای زخ را از خاک
بیرون اورند که خوب سبز می شود افلاطون حکیم گوید هر دو طرف
تاک را بسرگین گاو تازه الوده کنند تا از کرم محفوظ ماند
و اگر قدری از غون و بلوط بکوبند و بعد از انکه تاک در

جتره نهند بران ریزند از افات سالم ماند و بسیار بار اورد
و بعضی گاه عدس و گاه نخود و گاه ماش و گاه باقلی بیاریزند
و چون تاک در جتره نهند انرا بر اصل ان ریزند چنانچه پوشیده
شود تا از سرمای زمستان محفوظ ماند و بعضی دیگر کف باقلی
بریان کرده دران ریزند و بعضی ازان ثقلی که بعد از شیره کردن
انگور بماند دران جتره ریزند اگر تاک انگور سفید بود و در پهلوی
اصل هر تاک یک سنگ و بعضی بیخ تاک را بروغن قطران
الوده کنند تا از کرم و عفونت محفوظ ماند و باید که هفت بند
تاک در زیر زمین باشد و انچه سبز نشود فی الحال عوض کارند از جهة
عوض کاشتن محافظت نموده باشند و بعضی گویند که تاک
ریشه دار کاشتن مناسب نیست بواسطه انکه تاک وی سه ساله
و چهار ساله شده بد بگیرد و بد روش است و قلم که یکساله و دوساله
است چون کارند خوب سبز می شود و خوب روش می کند اما
افلاطون حکیم گوید که چون تاک از موضعی بموضعی دیگر نقل کنند
زودتر بار اورد و بیشتر انگور دهد و انچه از موضعی او نقل کنند

پیش از سه سال بار آورد و بعضی که نخ تاک را بعاریتی علحده در تنگ
خاک می گذارند بواسطه آنست که چوبه و قوچه نرم مکمل نشده
و در موضع عاریتی که ریشه پیدا می کند چون بیرون آورده
در قوچه کارند ریشه وی خشک و نابود شود و در قوچه بعضی
باز ریشه پیدا می کند و بعضی خشک می شود پس اگر نخ تاک را
در محل بر بین در قوچه اصل کارند که آنجا ریشه پیدا کند و
بر قاعده سبز شود و از انجا بجای دیگر نقل بنماید نمود مناسب
خواهد بود و این دستور را عالیجاه سیادت پناه نقابت منقبت
افادت شعار فضایل و ثمار دقایق آثار مخدومی امیر سید نظام الدین
سلطان محمود المشتهر بمیرک سید غیاث پیدا کرده اند فاما بعضی
که در اول چون نکارند در گرفتن و سبز شدن آن دغدغه است
که از وقت گذشته و دستور آنست که در هر قوچه ده من انبار
کاو بل پنج من کو ریانه که تلخه نیز گویند انداخته خاک شیرین بموجب بر
روی آن ریزند لیکن مشهور آنست که تلخه که در قوچه گذارند انگور
آن بد طعم بود و زبری می شود و سبب نیز خوب است مدعا که

سرنخ

سر نخ بر هر جانب قوچه از آن تاک که در محل انگور نشان کرده
باشند و بر اصل باشد بر روی گذشته خاک ریزند و در همان ساعت
آب دهند و گذارند و چون تنگ چوبه زرد و نم شده باشد نشر هر چوبه
که تاک کاشته اند سر تا سر بالشک نموده دو دانگ ذرع
خاک ریخته بلند سازند و خاک کردن نخها را نرم نموده چنان سازند
که باد در گردن نخها در نیاید که بد سبز می شود و بنوعی ملاحظه
نمایند که هرگاه آب دهند آب در گردن نخ نیفتد که خشک
می شود و آنچه از روی بالشک نخ زیاده باشد از سر هر نخ یک
بیک که عبارت از بند است که گذشته زیاده را بر برد و
قریب یکماه آب ندهند مقصود از آب نادادن آنست که تنگ قوچه
گلست و قلم در گل ریشه پیدا می کند چون زرد و نم شود ریشه
پیدا نموده زود سبز شود و از بند هر قلم که دو سنگ و سه سنگ سبز
شده باشد یک سنگ پر زور آورده گذارند و بعد از یکماه
تا آخر اسد هر ده روز آب دهند و چون سنبله شود هر پانزده
روز آب دهند بواسطه آنکه تاک آن پخته شود و در سر ماه ضلع

نشود و سال دوم چون حوت شود خاک پاشتنگ را بعضی در تنگ
جویه تنگ نمایند و انچه قلم نگرفته باشد همان قوجه را بزمین
نو رسانیده بدستوری که مقرر است کاشته محافظت نمایند
اما باید که پاشتنگ را بلند بندند که اب و باد در کردن انجا در نیابد
که بسبزی شود و از سه قلم یک قلم را بریده بدو قلم اصل اورند
و انکه دو قلم میگذارند بمصلحت انست و اگر یک قلم ضایع شود قلم ضایع
شود قلم دیگر بماند و از تنک تو هر قلم یک بند یا ده بند که کاشته
زیاده را ببرند و بعد ازان در تنگ هر قوجه و کردن قلمها پیچ من
انبار کاه و ریخته تنگ سازند و در دهم حمل اب دهند و در
بیستم حمل انچه تنگ زواید از هر قلم بیرون امده باشد چیدم بیک تنگ
اورند و چون ان تنگ چهار دانگ ذرع یا یکذرع بلند شود
از هر جانب ان یک برگ بر دیوار جویه بگل محکم مضبوط سازند
که نخ خود را بسر جویه رساند و هر هفته تنگ زواید را بچینند و برگ را
گذارند که قلم در سایه ان رد شن می کند و در افتاب نمی
سوزد و در زمستان می افتد و هر قلم که از سر جویه گذشته

باشد

باشد از روی خاک تا نیم ذرع از سر جویه بالاتر شکهای زواید انرا چیده
پاک سازند و زیاده بچینند که افتاب قلم را می سوزد و ملاحظه نمایند
که تنگ زواید چنان چیده شود که ضرر بقلم نرسد و اگر چنانچه بعد
ازان از قلم مذکور تنگ زواید بیرون امده باشد بشرح صدر بر چیده
پاک سازند و بعد ازان در سر جوزا یک اب و پانزدهم یک اب دیگر
دهند و در سرطان و اسد هر ده روز اب داده در سنبله هر پانزده
روز اب دهند و در میزان اب ندهند که نخ تاک پخته شود و سال
سیم چون حوت شود از لب جویه تا تگ جویه از هر دو جانب
جیا را انگشت تراشیده در تنگ جویه ریزند چنانچه یکوجب خاک در تنگ
جویه افتد و درین سال احتیاج بانبار ندارد و از دو قلم که در یک
بوته است چون انگور هر دو قلم ظاهر شود انگور هر قلم که خوب
و مطلوب و قلم وی پر زور باشد محافظت نموده قلم دیگر را
از روی خاک بریده بیک قلم بر اصل اورند و نخ زیادتی و زنجیره
ان قلم را پاک نموده لوه سازند و در میان پل سر بر دارند و سر قلم را
همانجا در خاک مضبوط نمایند و درین سال پیشتر پیدا شد بار نماید

تا نخ و زنجیره که بعد از ان در پشت پل بند کنند در خاک پشت پل مضبوط
شود باد اثر ضرر نرساند واب بدستور دهند واز روی خاک که
تنگ جویه است تا نیم ذرع از سر پل بالا نیک زوایه را بتمام چیده در سر
هر لو سه نخ یا چهار نخ در خور زور گذارند سال چهارم چون حوت شود
از هر دو نخ بر سر لوپر برده انجا سر بردارد و بقیه را در میان پل
و بعد از ان پشت پل با خار پشته نموده جانب لوپر را کوچه
از روی زمین اصل اخوره ساخته خاک از ان بر سر خار پشته ریزند
واخوره نمودن جهت لوپر بستن است و دیگر تنگ جویه را شیار
نمایند و دو نخ سر لوپر را کشیده در خاک سر لوپر مضبوط سازند که
باد ان را ضرر نرساند و تنه تاک کج نشود و هر تاک را پنج من
انبار کاو دهند و از هر دو جانب جویه را چهار لخت دیگر نرم شده
بر روی انبار ریزند و در پنجم حمل تنک اب دهند و چون سبز شود
پینکه جنی نموده چنان سازند که در هر بند که دو پینک و سه پینک
بیرون امده باشد یک پینک بر اصل و رند و بعد از ان پینکهای
مذکور را تنک نموده بنوعی ملاحظه نمایند که پشت پل بر تاک شود

وملاحظه

وملاحظه انگور نمایند که درین سال مدعا نخ تاک گشت و در سر جوبا
یک اب و پانزدهم یک اب دیگر داده در سرطان و اسد هر ده
روز و سنبله هر پانزده روز اب دهند و چون انگور شیرین
شود تنگ شدیار دیگر نموده تا بیست روز اب ندهند که انگور
پیش رس را اب دهند باز نمایند و بعد از ان سایر انگورها را
یک اب داده شدیار دیگر نمایند و گذارند که نخ تاک پخته شود
و اگر اب دهند نقصان دارد اول انکه انگور شلک میشود
دوم نخ تاک در روش میشود و در سرما ضرر میکند چون
پخته نشده مدعا از شدیار نمودن بسیار است که اول ریشهای
بریده ضایع نشود دوم تاک بر زور شود و در هوای خنک
تنگ جویه را شدیار نمایند که ریشه تاک را باد ضایع نکند و تاک
خشک نشود وسال پنجم چون حوت شود اول تاک را از سر نخ خور
زور بریده چنانچه فخری را سه پینک و امیری را شش
پینک و بیدانه را چهار پینک و ابی را نه پینک و صاحبی را چهار پینک
و نخشی را سه پینک و شاه انگور را سه پینک و قلبی را سه پینک

وراوحه را بدستور ابی وملاحی را سه‌نیک وسایه انگورها را
فراخور روز گذاشته زوایه را برند وسر کلاغ وتول کلاغ که
بر شاخ تاک باشد تمام بریده پاک سازند واگر گذارند مورچه جا گرده
مغز تاک را میخورد وتاک خشک می‌شود وجالینوس حکیم گوید
در معرفت فضول تاک وفضول تاک عبارت است از تاکهای باریک
که ازان اطراف وجوانب تاک اصل بیرون می‌اید هر یک ازانها که
انگور نداشته باشد بدست قطع کنند واین بان نرسانند
وفضولی تاک نورا البته قطع باید کرد وبعضی از اهل فلاحت از فضول
انچه قوی باشد قطع کنند وهمچنان بگذارند اما وقت تاک بریدن
ما بین اول دلو واول حوت است وبعضی تاک ان وقتی برند که انگور
چیده باشند وبرگ ریز بود واین اولی است چه تاک قوت
میگیرد وانگور اینده قوی‌تر می‌شود ودر بهار تاک بریدن پیشتر
ازانکه انگور او بیرون اید تاک را ضعیف میکند بسبب ابی که دران
وقت از تاک میچکد وسرما دران زود تر باشد تاثیر میکند
وبعضی گفته‌اند که بریدن تاک در خزان بهتر است اما از هر تاک

انقدر

انقدر در فصل ان که می‌باید برید چهار دانگ در خزان ببرند و
دو دانگ بگذارند که در بهار ببرند بجهة انکه سرمای زمستان گاه
باشد که بان موضع بریده اثر کند ویک دو چشم را خشک کند
واره که بان تاک برند تیز باید وتاک بریدن در وقت نقصان ماه
باید وبهتر ان بود که در محاق بود در فصل دوم واگر چنانچه تاک بزرگ
وکوتاه ببرند دیر تاک شده انگور نمی‌دهد ومشهور است میان
دهاقین وچهار دانگ تاک بین وتر بریست دو دانگ انبار
واب داری وشاخ زیادتی وزنجیره که سبز شده باشد تمام بریده
پاک سازند وبعد ازان از تنگ جویه بموجب گل بر داشته لوبر
بنبه نند وانبار وخاک شیرین ریزند واز هر دو جانب جویه خاک
تراشیده بر روی ان ریزند وپشت پلرا گردانیده بطریق شد بار
نمایند که علف سبز نشود واز اول حمل تا پانزدهم جوزا اب ده بمند
جهة انکه تاک در روش نشود ودر سایه برگ گل انگور می‌ریزد ودر تقا عده
نمی‌نید دو بعد ازان اب بدستور دهند وچون نوچه تاک بموجب
بلند شده از سیاهه وشاخ تاک کهنه که از یک بند سه‌نیک بیرون

امده باشد هر کدام که انگور داشته باشد و پر زور باشد که داشته
زوایه را بر طرف سازند دیگر هر گاه خواهند که تاک را انبار دهند
اگر لو پر نخواهند بست اول تنک جویه راست یا رنو ده بعد از ان
انبار دهند در سالی که از تنک جویه خاک بر داشته لو پر بندند
شد یا رنو دن مناسب نیست انبار دهند دیگر اگر توانند هر ساله
انبار کاو دهند و اگر هر ساله میسر نشود در هر دو سال یا سه سال
یک انبار کاو دهند و انبار کاو باید که کهنه نباشد و تازه تاک را
فایده دهد و اگر انبار ندهند و پوتاک شده انگور بدستور نمی دهد
و چون خواهند که قلم تاک را فرهنگ کشند در حوت از سر رنک
اب نیم بیخ بالا تر توجه کنند و از بیخ یکساله سه تنک که داشته باغ
در تنک توجه گذارند و انبار ریخته خاک ریزند و بقیه بیخ تاک را خاک
ریزند و قلم تاک را که فرهنگ کشیده اند از تنه تاک بزنند که آب
خوردن وی از تنه تاک است و در محافظت ان بنوعی که مذکور
شد سعی و اهتمام تمام بجای اورند که حضرت الله تعالی به برکت
بسیار و فایده بیشمار عنایت میفرماید و رسیدن انگور از اول

سرطان است

سرطان است تا اخر سنبله و اسامی انگور بی نهایت است
اما انچه در بلوکات مذکوره در چهار باغ که خدام ان عالیجاه نقابت
پناه معالی دستگاه مخدومی ولی النعمی مدظله العالی در قریه فران
از بلوک النجان که نشانه البیت از باغ جنان ساخته اند و
بگلهای رنگارنگ و ریاحین و درختان میوه دار و درختان دیگر
از سرو و صنوبر و بید و چنار و سفیدار چمن چمن جدا نموده بهر جانب
یک تخته انگور رشک رخسار حور رسانیده اند که قول عاقلان
و دیده بینایان دران حیرانست صد نوع انگور واقع است در

توصیف چهار باغ مذکور

و دعای دوام دولت ابد پیوند عالیجاه و نقابت
پناه مخدومی ولی النعمی مدظله العالی

نظم

نیست چنین باغ بروی زمین
روشش از دیده هر خورده بین ۔ منزل عیش
است و مقام فراغ ۔ نیست در افاق چنین چار باغ
هشت بهشت نشانی ازو ۔ باغ ارم هست بیانی ازو
سبز بساطش چو بساط فلک ۔ فاخته و بلبل ثنا خوانش ملک
لاله بطرف چمنش تا نمود ۔ داغ نهاده بدل هر حسود

سوسن او از پی چشم بدان ‌‌ ‌‌ نیل کشیده برخ بوستان
تا جوی این باغ بوجد و خروش ‌‌ ‌‌ گشته چو سکان فلک سبزه پوش
از صفت قامت سرو سهی ‌‌ ‌‌ میکند اندیشه ما کوتهی
گلبن او را چو بگردون سریست ‌‌ ‌‌ هر گل ازان نورده اختریست
سبزه ان چون خط خوبان لطیف ‌‌ ‌‌ ایمن از اسیب خزان و خریف
سنبل او چون سر زلف بتان ‌‌ ‌‌ غالیه بیز امده و عنبر فشان
غنچه ان چون گل خندان شده ‌‌ ‌‌ روح فزا چون رخ جانان شده
در چمنش رسته بهر سو گلیست ‌‌ ‌‌ سوخته هر گل او بلبلیست
هر طرفش یاسمن و نسترن ‌‌ ‌‌ جسته کشیده بفراز چمن
در تک ان جیز گل و هر گیاه ‌‌ ‌‌ جسته ز خورشید حوادث پناه
بر لب هر جوی سفیدار و بید ‌‌ ‌‌ داده ز طوبی و ز کوثر نوید
چشمه نوشش بمثل سلسبیل ‌‌ ‌‌ اب ده قلزم و دریای نیل
اب بموج چمنش تا رسید ‌‌ ‌‌ جدول از نسیم بهر سو کشید
نرگس این باغ ز روی فراغ ‌‌ ‌‌ بر کف خود مانده بعشرت اباغ
لاله چو ان عیش ز نرگس بدید ‌‌ ‌‌ همچو صراحی ز زمان سر کشید

هر شجرش

هر شجرش بر لب اب روان ‌‌ ‌‌ داده ز طوبی و ز کوثر نشان
صف زده استی ز عجز و نیاز ‌‌ ‌‌ پهلوی هم رست چو اهل نماز
شاخه هر یک که بود میوه ناک ‌‌ ‌‌ روی نیاز لیست که دارد بخاک
از گل و از میوه این بوستان ‌‌ ‌‌ یک بیکش شرح و بیان چون توان
جو به تاکش که در اید بچشم ‌‌ ‌‌ روشنی و نور فزاید بچشم
نخشی و صاحبیش لعل ناب ‌‌ ‌‌ فخری د ابیش چو در خوشاب
از صور خوشه بیدانه اش ‌‌ ‌‌ خوشه پروین شده دیوانه اش
چون دهم از نوع بنوعش خبر ‌‌ ‌‌ هست چو نوعش ز عدد بیشتر
انچه منش دیده و دانسته ام ‌‌ ‌‌ ثبت شده انچه توانسته ام
هست بصد نوع کزین خاک پاک ‌‌ ‌‌ خوشه انگور بر اید ز تاک
انکه چنین باغ دلاویز ساخت ‌‌ ‌‌ طبع پی ترتیبش تیز ساخت
راست نکردی چنین چون جنان ‌‌ ‌‌ گر نشدی لطف حقش هم عنان
تا که جهان را بود این اب و رنگ ‌‌ ‌‌ سیر فلک را و زمان را درنگ
تا اثر از توده غبرا بود ‌‌ ‌‌ تا فلک و گنبد و خضرا بود
تا بفلک سیر کند مهر و ماه ‌‌ ‌‌ تا دمد از کوه و صحرا گیاه

پایهٔ قدرش ز فلک بگذران   دانچه مراد است بدانش رسان

جاه و دولتش بجد و عمر تمام   خالی از آسیب و خلل والسلام

واین صورت نزد عاقلان ظاهر بود که آنچه بنظر شریف خدام
عالیجاه نقابت پناه در آمده بتحقیق و تصحیح آن نموده باشند در آن
دغدغه و شبهه نیست والتفصیل هذا خلیل از حسینی که دانه وی کلان
و سیاه و بیگاه میرسد و سرخک که دانه وی خورد است راوچه
از رسمی و سفید و خواجه براندار بیدانه از رسمی و خالدار و شخی
و بورانی   شاه انگور از رسمی و بورانی   ابی از رسمی و بلوچی
نخشبی از نر و ماده و خواجه بلندانه   صاحبی از سفید و سرخ از نر و
ماده   یاقوتی از نر و ماده   لعل یک دانه که نزدیک بفخری است
کل بر طشت تر باشنگ   فخری از رسمی و نر ماده و قندزی
و سیاه و نشانی و جهان آرایی   فخریه از رسمی و قندزی
زرجامی ∴ ملاحی ∴ سنگینک ∴ امیری ∴ مسکه از سرخ
و قندزی و خواجه براندار و رسمی از نر و ماده و زرد بستانی
میش ∴ خایهٔ کبک ∴ خایه خروس ∴ رازقی   ریش فرعون

که روده

که روده کش میگویند از سفید و سیاه شکرک سکرچه از رسمی و چه
امیری قراجاوه از سفید و سیاه قوشخی و سیاه رسمی سیاه سرکه
کلاب انگور   استرابادی   شیخ علی   کوهی   عسلانی
دارای سمرقندی   علی کاکی و بشتنی و علانی بخاری   انگشت عروس
میان سرای   سیاه پشتی   طایفی   سرخچه   سفیدچه
دیده کاو   شلجمی   ترشری   رسمی ترشیری   سبزک
خالدار کاهکی   غوره شیرین دل کبوتر   قیمتی   سرخ قندزی
از نخشبی کروتر   سرخ حصاری بکین تر از صاحبی و خورد
تر از قندزی است   سرخ کردنازک   زرد خورد تر
از سیاه انگور زرد بلند قد   نار انگور   شیر غالی ابرش
عادلی سیاه گردن کوتاه که بطریق سنگینک است   اب
اورد   سرخل باخرزی   نجک جوز انگور   خیار انگور
ابراهیمی   خشم مزه   بلخی حسینی نام   عاقلی بلخی سرخ
اندخوی و محمودی مشهور به کندانی   شاهانی که انگور سیاه حبشی است
تزانی قاین که نزدیک بانگور ابی است   حلاوی قاین که نزدیک

بانگور سیاه است جزی قاین که خورد تر از شاه انگور است
و باشاه انگور میرسد تخم انگور و خرما انگور قندهاری

روضه پنجم

در بیان خضرویات از خربزه و هندوانه و بادرنگ و خیار
و کاهو و ریواج و سیر و پیاز و اسفناج و ترب و کرم و بادنجان
و غیرها و نیل و وسمه و حنا و حنظل و سبت و سه برگه و
شفتل و رودنک و سایر اجناس کاشتن و نفع و ضرر آن دانستن
از جمله برین خضرویات آمده بسیار ۶ هر یک بطریقی که ازو

خربوزه

راحت جانست خربزه ۵ شیرین وی گرم ترست رنگ یا تازه
دارد و غثیان که دلشوره گویند آرد بصفرا مایلتر بود مصلح
ترشی است یا زنجبیل پرورده و بیمزه وی سرد ترست
و تشنگی را بنشاند در نفع و ضرر یکی اند   از خربزه نازک
از طعم چو قندش ۲ فریاد و فغان از همه سبز خطانست ۲
جالینوس حکیم گوید چون چوب سپید بسوزند و خاکستر آنرا در
فالیز افشانند کرم نباشد و اگر کرم فالیز را برچینند و بجوشانند
و آن آب هم در فالیز پاشند کرمان دیگر همه بمیرند و چون

شحم

شحم حنظل را نیز جوشانیده در سر دهنه که آب بفالیز میرود در زنند
کل و کرم در فالیز پیدا نشود افلاطون حکیم گوید در دفع گیاهی که آنرا
برومی ریورانیوس گویند که این گیاهی است که در فالیزها بسیار
پیدا شود و در دیگر زراعتها پیدا شود خاصیت او آنست که چون پیدا
شود آن زراعت را خشک کند و اهل فلاحت آنرا کل فالیز گویند
پنج چوب از چوبهای دفلی که آنرا خرزهره گویند بدست آرند
و یکی از آن در میان آن فالیز یا آن کشت زار فرو برند و چهار بر چهار
طرف آن موضع از آن گیاه پاک شود و اگر چهار پاره سفال آب
نا رسیده بدست آورند و بر هر یک صورتی اسد یعنی مردی
که گلوی آن اسد فشارد نقش کنند و در چهار طرف آن زمین
دفن کنند مضرت آن گیاه باز دارد و اگر خروس کلان سال را در حوالی
آن زمین بگردانند تا بانگ می کرده باشد مضرت آن گیاه
بر طرف شود و بعضی گفته اند که هر تخمی که زراعت خواهد کرد
خون مرغ خانگی بدان تخم بپاشند و بعد از آن زراعت کنند
از ضرر این گیاه ایمن شود و بعضی از فالیز کاران تجربه نموده اند

که اکر خیانچه بذر را چند روز در دود کذارند که دود خورده شود
خربزه ان شیرین شود و بذر اکر سال کرد شود ثمر ان بی علت
و بالیده شود و در صحرا که اراضی تودک لست و پر زور باشد خربزه
زمستانی کاشتن مناسب است و دانستن زمین پر زور
انست که خاک و خاشاک ان بلند قد باشد و هر چند زمین ان را جهة
امتحان به بیل پایان برند خاک نرم برون اید و حقیقت کاشتن
اراضی ان بر دو قسم است یکی انکه چون در زمین ریک بوم کارند
که نرم ولست ریشه ان بر وس نوده خربزه ان نیکو و شیرین اید و دیکر
انکه چون در زمین شخ کارند و اب کم یابد خوب نیاید جهة انکه
بیخ و ریشه خربزه عظیم باریک است و در زمین شخ روش
نمی تواند نمود و خربزه ان خوب نمی شود مکر انکه اب بدستور دهند
و در محوطه که جهة تابستانی در زمین شخ کارند چون اب دا[دن] بسیار
بدستور دهند خربزه ان بر قاعده می شود و در زمین ریک
بوم اکر کاشته بشرح صدر تربیت نمایند بغایت خوب
می شود و خربزه که در هر زمین که یکنوبت بکارند تا مدت تا

دیکر

دیکر نتوان کاشت چه اکر بکارند نیکو نیاید و در زمین که سال
بیش جواری کشته باشند چون خربزه کارند بغایت نیکو اید
و ثمر بسیار دهد و کم افت بود و بذر خربزه چیکانی و غیره را
دستور انست که به دفعه از اول و اوسط و اخر جدا جدا نکاه
دارند و نزد اصحاب خبرت و ارباب دهقنت که تجربه نموده اند
بوضوح پیوسته که در محلی که خربزه را به برند از روی هر کشه خربزه
که تخم بر دارند سر و پای تخم را بریده میان ان را جهة بذر نکاه
دارند که خربزه ان بی علت و بالیده و شیرین می شود و کل پیدا نمی کند
واین ارشاد از جناب سید جلال الدین محمود نیشابوری که از حضرت
سیادت پناه ولایت دستکاه حقایق شعار عرفان دثار
کامل بارکاه عنایت و راه نمای راه حقیقت سید نعیم الدین
نعمة الله ولی شنیده منقولست و بذر کندم را نیز بدین نوع اشارت
فرموده اند که از هر خوشه میانه انرا جهة بذر نکاه دارند و از
جناب ولایت ماب حقایق پناه ارشاد دستکاه مولانا
کمال الدین خواجه کوهی طاب ثراه منقولست که چون در محل

بذر نمودن تخم را در آب نموده از جرم پاک سازند و یکشب در
عسل گذارند خربزه آن بغایت لطیف و شیرین می شود و از آفت
ایمن می ماند و چون محل بذر شود به سه دفعه کاشته محافظت نمایند
که خربزه آن از عقب یکدیگر برسد و بذر را مخلوط زرعت ننمایند
که مناسب نیست و اگر میسر شود بذر را از خربزه پیش رس نگاه
دارند که کاشتن آن اعتبار تمام دارد باصطلاحی که در میان
دهاقین تخم بنجی مشهور است و زود میرسد و بذر سرشاخی کاشتن
اوقات ضایع نمودنست و چندان فایده ندارد و اسامی خربزه
بسیار است اما آنچه نزد خدام عالیجاه نقابت پناه معالی دستگاه
مخدومی ولی النعمی مدظله العالی مذکور شد پنجاه نوعست چنانچه
گفته اند رباعیه چون خربزه سبز خط طرفه عذار آمد چو ز فلک
چو گوی زر شیرین کار بر تخت چمن نشست و کردن اظهار
نامم به یکی و نوع پنجاه شمار اما بستانی زمین آن را که در قوس که تخم
بند باشد دو آب داده گذارند که اگر گرمی در زمین باشد بمیرد
و زمین جکانی و سبز خط و طارمی و غیر آن مناسب است که

ارزن

ارزن زار تر مامی باشد جهة آنکه چون زمین آن را آب بسیار داده اند
گل و شل نمیگردد و چون محل شود شدیار سه راه نموده انبار یا شوره
بر روی شدیار هموار نموده یکنوبت دیگر رانند و کشت زنند
و بعد از آن پلکش نموده تیش زننده و تخم را چهار روز در آب نموده
زمین تیش زده اگر نم باران نباشد آب داده روز دوم
بر سر نم ریک سوی جوی که جانب آفتاب در قوچه سه یا چهار بذر
مزروع نمایند چنانچه ارجکانی و سبز خط و طارمی و غیره در هر ربع
سه جلنک باشد و بر روی بذر خاکستر یا ریک ریزند و یا کلوخ
گذارند و چون سر کلوخ و خاکستر و یا ریک رسانند ناخن آب
داده و چون نیک نمودار شود دو دو سازند و زواید را بچینند
و آب دیگر داده در پای جلنک قوچه زده یگانه سازند
و یکهفته گذارند که تنگ قوچه خشک شود و بعد از آن در هر قوچه
قدری انبار کبوتر ریخته اگر انبار کبوتر میسر نشود پیش از آن
تراشیده شوره و انبار در پیش آن ریزند و سه پا آب نمایند
و چون زرد و نم شود سر جوی را یک بیل خاک برداشته بر

روی انبار ریزند و بر روی خاک تخته بسته سقاطه نمایند و سفالها
انست که بیخ جلنک را نرم نموده بعد ازان خاک عقب جلنک را در کردن
جلنک کشیده هموار سازند دیگر بعد از بیست روز اب دهند و
بعد ازان هرگاه آب طلب شود اب دهند و رسیدن خربزه
از تابستانی و زمستانی از اول سرطانست تا اخر سنبله
از رسمی و سفید و طارک محل کاشتن ان از پانزدهم حوت تا سر حمل است
اما باید که جهت ملاحظه سرما ده روز از پانزدهم حوت گذر کرد
که بذر کرده باشند یکدفعه دیگر در میان بذر نمایند و ده روز دیگر
چون گذرد دفعه دیگر بذر نمایند که اگر چنانچه بعضی در سرما ضایع
شود بعضی دیگر بماند و اولی انست که کشت زمین جلگانی روی
بر افتاب باشد که اگر نوعی دیگر کشته زنند دیر سبز می شود و بذر
ان بمقدار جریب یکمن **سبز خط** از رسمی و سیاه پوست کرخی و
اقبلی و محمودی و ملایی و ملکی محل کاشتن ان از اول حمل تا پانزدهم
روز است و بذر ان بمقدار جریب یکمن **طارمی** از اندرون
سبز رسمی و اندرون سرخ رسمی و اندرون سفید و چینی و سفید

ومحل

٨٥

محل کاشتن و بذر ان بدستور سبز خط است **زمستانی** زمین انرا
در محل یخ بندی یک آب داده گذارند که چون محل شود و شدیار بسته
نموده مال نمایند و در هر دو زرع کشت نموده ببلکش جویه سازند
و بذر را که دو سه روز در اب نموده باشند در زرع دو بذر
بر هر دو عقب جویه در قوجه که بذر مینمایند خاک خشک را بر داشته
نم رسانند و بهر چوب جا ترتیب نموده کارند و اندک خاک
بر روی ان ریزند و چون کفته که شود اب داده بعد ازان
هرگاه اب طلب شود اب دهند **خروی** از پیش بس و رسمی که
مشهور به بده است و بخاری اندرون سبز که علیشری گویند و
اندرون سرخ و اندرون سفید و سفید و چینی و شنقلاق و
طامی محل کاشتن ان از بیستم حمل تا دهم ثور است و بذر ان
بمقدار جریب نیمن **کله** از رسمی اندرون سرخ و اندرون
سفید و اندرون سبز که شربتی نیز می گویند و وکیلی محل کاشتن
و بذر ان بدستور خروی است **دو جرنخ ابها** محل کاشتن و بذر
ان بدستور خروی است **ابدالی** از رسمی و اندرون سبز و تنه

درناکه موج دارد واندرون سرخ است ومحل کاشتن وبذران
بدستور خسروی است بتموری از زرد وسیاه بشرح ابدالی
سوهانی بشرح ابدالی کرکی بشرح ابدالی باباشیخی از اندرون و
سفید بیرون زرد واندرون سبز بیرون زرد وکلمه مولانا
فخرالدین ومکی محل وکاشتن وبذران بدستور خسروی است
سفید اندرون سفید که بکله اولیا مشهور است محل کاشتن وبذران
بدستور باباشیخی است الچه رسمی از اندرون سفید واندرون
سبز واندرون سرخ محل کاشتن وبذران بدستور حروی است
بابری اندرون سفید واندرون سبز محل وکاشتن وبذران
بدستور الچه رسمی است میامی بشرح ایضا محمودی سفید
بلند قد اندرون سرخ محل کاشتن وبذران بدستور بابری است
ساق خاتون بیرون سفید اندرون سرخ ترشیزی بشرح خسروی است
رساسده سبز بلند مروی محل کاشتن وبذران بدستور
خسروی است دیمچه زمین آن راشد یار نوده مال نمایند
وبعد از ان کشته سازند چنانچه فاصله میان هر کشته یکذرع و

نیم باشد

هندوانه

نیم باشد ودر ذرع دو توجه زده بذر نمایند هندوانه سرد وتر است
تب وتشنگی را تسکین دهد اما نفاخ است مصلح قند یا گلاب
بیت تا خربزه شیرین بچمن ساخت منزل د پیوسته ودای
جگر سوخته خسته دلان است د از رسمی وقراقاش وزرد
مشهور یکه وکدو سر ساق خاتون واندرون سرخ بذر مجموع
بقدار جریب یکمن است ومحل کاشتن از بیستم حمل تا آخر ثور است
بدین نوع که زمین آنرا که ریگ بوم بوده باشد شدیار نوده
مال نمایند ودر هر دو ذرع کشت نوده بیلکش جویه ساخته
در هر ذرع دو بذر که دو روز در آب بوده باشد کارند و
رسیدن آن از دهم سرطان تا پانزدهم میزان است بادرنگ
که بعربی قثد گویند اند تبریزی و رسمی خیار که بعربی قثا گویند
سرد وتر اند بتها رانیک باشد وتشنگی بنشانند وهر زنی که
فرزند دارد وشیر او کم شود تخم خیار را با فانید نرم نوده بناشتا
بخورد شیر وی زیاده شود اما بادرنگ وخیار بهضم اند مصلح
ایشان نمک یا ابکامه یا انار بادرنگ همچون دل عشاق بود

رنگ کرفته بچارده قند تا بکف سیم بتانست خیار باخلعت
اجیده سبز آمده قضا این رنگ نکو رشک همه رنگرزان است
زمین را شیار نموده انبار یا شوره بر روی ان بریخته نوبت سر راه
دیگر رانده تیشش زنند و بذر انچه بهاریست در حمل پنج روز وانچه
تیرماهیست دراسد یکروز در اب نمایند و زمین را در اخر تیرماه اب
داده روز دوم بر سر نم بر یکروی جویه بجانب افتاب در
ذرع چهار قوجه نموده در قوجه سه بذر مذکور کارند و چون
بعضی سر بکلوخ یا خاکستر رسانند ناخن آب دهند که تمام
بیرون اید وانچه سبز نشود عوض کارند و بر روی جویه دیگر که
لنبر است در تیرماه بذر ترب کاشتن است و بذر هر یک مناسب
در جریب نیم من و بذر ترب پنج استار از مجموع که در قوجه دو عدد
و سه عدد سبز شده باشد بیک عدد اورند و قاعده انست
که چون کفترک شود اب داده پیش از انکه خشکیده انبار دهند
داب دیگر داده خاک جویه پیش جویه ره و برو راکه نسر است
در پیش جلنک بر روی انبار ریخته بسته سفال نمایند بین

نوع

نوع که خاک خشک عقب جلنک را در کردن جلنک کشیده هموار
سازند و بهاریه را بعد از بیست روز تیرماهی را بعد از ده روز دوغ
اب دهند وچون جلنک در روش اید بچوب یا بکارد نشتر زنند
که دستنک پیدا سازد و خوب به بند دو ناخن بوی نرسانند که
تلخ می شود و رسیدن انچه بهاریست اخر ثور و انچه تیرماهیست
اخر سنبله و در محل بادرنگ و خیار باز نمودن ملاحظه نمایند که
ازار بجلنک نرسد که تلخی بادرنگ و خیار و خشک شدن جلنک
بواسطه انست و در بهار که شل کیرد قریب یکماه اب نه دهند
که شل بر طرف شود و بعد ازان چون انبار و اب دهند سبز
شده بادرنگ و خیار خوب می دهد و چون بادرنگ بهاری
با تمام رسد پنجه جلنک را قلم نموده انبار و اب دهند که بادرنگ
تیرماهی نیز میدهد کاهو که بعربی خس کویند سرد و تر است
خواب اورد و خون صاف کند اما چشم را مضر است مصلح وی
کرفس است نظم درکلشن اکر بار دو رطب امده کاهو
پیوسته دوای دل صاحب مرضانست زمین ان را در میزان

پل نموده بطریق پیاز زراعت نمایند اما زمین ان تنک اب
مناسبست واکر زمین رست آب زراعت نمایند واب دریای بد
کاهو است برک ان زردی شود ودر جریب ده استار
بذر کفایتست وریک بر روی ان پاشیده اب دهند ودر حوت
میانه انرا بسوزنه نرم نموده انبار دهند وچون حمل شود اکرنم باران
نباشد اب دیکر دهند واکر نزدیک یکدیکر باشد برکنده
تنک سازند چنانچه یکدفعه در قوس دریکوجب دو نهال ودفعه
دوم در دلو در ذرع چهار نهال باشد مناسبست ودر هر پل
که کاهو تنک شده باشد انانچه در دلو برسم زیادتی از میان بر میکنند
بدستور نهال عوض می توان کاشت که مساوی باشد
وچون کاهو برسد یک مشت خاک پخته در میانه هر یک ریزند
وسه روز کذارند که میانه ان زرد میشود وبعد ازان به برند وهر شب
که شبنم بر کاهو افتد تا چاشتکاه در میان کاهوزار نروند
که شبنم وی خشک شود واکر میان کاهوزار روند چون دست وجامه
بر هر یک از کاهو برسد تلخ میشود ورسیدن ان اول ثور است

وجهت

وجهت بذر کاهو ساکذارند که در جوزا کل کند وچون برسد بذر
انرا فراهم اورند که بذر صلبیت واکر بطریق کرم رومی
پایان انرا بریده کارند سبز شده بذر حاصل شود اما چون این
بذر را کارند کاهوی ان بلند قد نمی شود ونابودی کرده ریواج
سرد بود وشکم را ببندد وصفرا وخون بنشاند بیت باساعد
سیمین بحسن امده ریواج ح دل می برد ازجمله مکر ساق تبانت
وچون در باغ کارند زمین را پل نموده بذر را در اول حوت که
دو روز در اب نموده باشند کاشته اکرنم باران نباشد
اب دهند وبیخ وی اکه قرنه کویند در قوس ویا دلو کاشته اب
دهند وچون بر قاعده محافظت نمایند بذر سال چهارم وبیخ سال
ریواج می دهد وطریق پروردن ریواج از کرمه که در افتاب
وسرده که در لنبه باشد انست که هر سال در جدی زمین انرا
اب داده چون زرد نم شود وبسوزنه کوش نموده خار وخاشاک
انبار داده که در میانه ان سبز شده باشد صاف نمایند وبعد ازان اب دهند
وچون بیستم دلو شود کرد قرنه را یکوجب مدور بسنکه برادوه

خاک بر بالای قرنه ریزند و چون ریواج سر بخاک رساند باز
بلند ساخته خاک رسانند و از اول حمل تا پانزدهم ثور که
ریواج کرم و سرده میرسد هر ده روز یک اب دهند که تازک
و پر اب باشد و چون ریواج تمام شود یک اب دیگر داده تا جای
دیگر اب ندهند و قرنها را بسنگ نشان نموده کذارند که هر قرنه
که درین سال ریواج داده سال سیم محصول خواهد داد چنانچه در میان
دهاقین بر دو والیش مشهورست وانچه درین سال محصول نداده
باشند در سال اینده بدستوری که مذکور شد محافظت نمایند
که بعنایت حضرت الله تعالی محصول خوب میدهد **حنظل** کرم
خشک بود بلغم را ببرد و سودا سبک کند و در عصبها را مفیدست
و چون تخم وی را جوشانند و اب وی نیک تلخ شود اگر بکرکشت
افشانند تلخ ده کرم در ان حوالی نباشد و چون در خانه افشانند
کیک و کنه نباشد و هر جا که کارند منفعت تمام دارد **بیت**
بسیار مفید امده حنظل سوی کلزار ٭ بستان شده زو خرم
در امن امانست ٭ در اول ثور زمین را شد یار شود ده بکلش

جویه

جویه ساخته بدستور هندوانه در هر ذرع دو بذر که دو روز در اب
بوده باشد کارند و رسیدن وی در اخر اسد است و روش و صورت
وی بدستور هندوانه است اما خوردی شود و بغایت تمنت
ترب گرم تر است طعام هضم کند و سده بکشاید و غثیان که دل
شورا گویند ارد مصلح وی سیر که اما هر که ترب را بکوبد و اتش بکرد
و سه بامداد بخورد تنفس از گزند ایمن باشد **بیت** از باغ جهان
امده تا ترب بگلشن ٭ شد زینت هر سفره چه سلطان و
چه خوانست ٭ از سرخ خوارزمی و سفید و سیاه زمین افزا
بطریق بادنجان پل نموده بذر را یک روز در اب نمایند و به برغ
بقرار جریب پانزده استار دو دو کارند و محل کاشتن ان
بهاری در ثور و تیرماهی اسد است و چهار ماه میرسد اما بدر
انها در زمین پر زور کارند و اگر زمین بی زور باشد انبار در کردن
ترب نریزند که ترب سوراخ سوراخ می شود و در پهلوی جویه
تنگ سازند که مفیدست **پیاز و سیر و بعضی سبزیها سرلی**
درمیان پلی پیاز نظم چون سیر و پیاز امده با سبزی سیراب

هر یک جهت نان خورش کارکنانست **پیاز** از سفید و ملا و سرخ
وکوهی خراسانی و کوهی سمرقندی که بطریق شلغم است و پرده دارد
و گرم خشک است اشتها آرد و باد را نافع است اما در دسر آرد و مصلح وی
سرکه است **ببت** تا امده در باغ جهانزار چین امده خلد **د** پیوسته
نیازش بهمه اهل ولایت **و** انچه میان سالیست در سه محل کاشته
میشود **اول در میزان** که در جریب چهار من بذر یا سه من بذر اسفناج
هریوه مخلوط زراعت نمایند و سر علی ان را دو من بذر گشنیز که دو
نجش میشود نوده باشند کاشته ریگ بر روی ان ریزند
و اب دهند و بعد ازان دو روز دو سه اب پی در پی دهند که خوب سبز
میشود و بعد ازان ساو نوده انبار دهند و در میان [illegible]
هرگاه یخ بند نباشد اب دهند که فایده تمام دارد و اب باران
و برف فایده ندارد و برگ پیاز که زرد و خشک میشود بواسطه
انست که اب نخورده **و رسیدن پیاز سبز در پانزدهم حوت**
و اسفناج در سنبله است و انکه بذر بسیار مینمایند دو جهت دارد
اول انکه در تموز بذر بتمام سبز نمی شود دیگر انکه چون نشر کنده

میشود

میشود و مناسب انست که بذر بسیار کارند که ازان فایده باشد
و انکه پیاز را خشک بر میکنند تنگ بذر مینمایند بواسطه انکه پیاز ان
بزرگ میشود **دوم در سنبله** که بر دو نوع کارند **اول** پیاز ریزه است
و در پانزدهم حوت زمین ان را پل نوده سر پل در میانه پل کشند
زنند و در جریب ده خروار کاشته سر علی ان را دو من تخم گشنیز
دو بخش نوده بذر نمایند که خوب سبز میشود و چون با تمام رسد اب
دهند و بعد از چهار روز انبار اب داده دیگر دهند که چون از میانه
انبار سبز شود مناسب است **دوم** بذر است که زمین ان را پل
در جریب چهار من با یک من بذر اسفناج هریوه مخلوط زراعت نمایند
و سر پلی انها گشنیز بقرار جریب دو نیم بشرح صدر بذر نمایند و
چون با تمام رسد ریگ بر روی ان ریخته اب دهند و دو سه اب
دیگر پی در پی دهند که نیک سبز شود و بعد ازان ساو نوده انبار
دهند **و پانزدهم حمل** میرسد **در پانزدهم میزان** دو من بذر نمایند **و در جوزا**
میرسد و پیاز ان بالیده می شود و سره نمی کشد و انچه بهاریست که در اول
حوت کاشته می شود زمین ان را پل نوده بقرار جریب بذر پیاز

یکمن نیم و بذر اسفناج مشهدی نیم من با یکدیگر مخلوط زرعت نمایند
و سر پلی انرا کرم خیجی دو استار و بادام تره نیم من زرعت نمایند
و بر روی ان ریگ بریزند اگر نم باران نباشد آب دهند وازسلاو
کردن و انبار دادن و اب دادن ان لواجبی خبردار باشند و سبزین
ان سبز در سرطان و خشک در اخر **مقبولات سیر** کرم خشک است
حرارت غریزی را زیاده کند اما دماغ را مضر است مصلح وی و عرق است
بیت خوش طعم بود سیر و جوشکت بدیک دهقان شده
زو خرم و اباد دکانت محل کاشتن ان از سنبله است تا میزان
و کاشتن ان بر سه قسم است انکه زمین انرا ایل نوده بذر را بر روی
پل پاشیده دانه در شیب خاک نمایند و این قاعده ادنی است بواسطه
انکه اگر چه خشک کنن گذارند چون بذر بر روی زمین ماند
و تاب گرما ندارد و اکثر ضایع می شود مگر انکه سبز کنده شود
دیگر انکه بطریق پیاز ریزه میان سالیت که مذکور شد و این قاعده
اعلاست اگر سبز یا خشک کنده شود مناسب است دیگر انکه زمین را
بر راه اب کشه نوده تیش زنند و بر سر نم دوم مرتبه زرعت نمایند

و چون

و چون خشک کنده می شود اعلاست و بقرار جریب بدین موجب
انچه پل باشد از هر یوه چون سبز بر کنده شود صد و پنجاه من
و چون گذارند که خشک بر کنده شود صد و پنجاه من و چون گذارند
که خشک بر کنده شود صد من و غوری که خشک بر کنده می شود و انچه
دانه ان بزرگ و پوست وی سفید است دویست من و انچه دانه ان
خورد و پوست وی مایل بسرخی است صد و پنجاه من و انچه جوبه
باشد دوم مرتبه در یکوجب یک یک دانه از هر یوه هشتاد من و غوری
صد و بیست من بذر نمایند و چون با تمام رسد اب دهند و اگر خیابانچه
دو سه روز بماند که اب ندهند اکثر ضایع می شود و در ساو کردن
و شوره و اب دادن تقصیر نمایند و انچه خواهند که خشک بر کنده
شود سوره مع انبار داده انبار تنها ندهند که ریشه ان سوخته
اکثر ضایع می شود و در زمستان که یخ بند نباشد اب دهند که اب
باران و برف فایده ندارد و در هوای گرم اب ندهند که جوشیده
و ضایع می شود و در میان دهاقین مقرر است که اگر سیر را چهل
شوره و چهل اب دهند و چهل ساو نمایند چهل خروار تخمینا حاصل

اما انچه ... پانزده خروار حاصل می شود

می شود و رسیدن ان انچه سبزه کنده شود حمل است و انچه جهت
خشک کردن کذارند جوزا است غرض که جمیع محصولات را که انبار
و اب بر قاعده دهند و بدستور محافظت نمایند حضرت
الله تعالی برکت تمام میدهد **کرم بیخی** که بعربی کربت کویند کرم
خشک است در دویشت و سرفه را نافع است و چشم صحیح را مضر است
مصلح وی کوشت فربه **بیت** امد کرم بیخی و صد فایده اورد
در فایده سرفه ذکر در میان است اکثر در سرپل پیاز بهاری که در
حوت کاشته می شود کارند و اکر چنانچه علحده خواهند که زراعت
نمایند در یکجریب یکمن نیم بذر کفایت است در اول حوت زمین
انرا پل نموده بذر نمایند و بر روی ان ریک ریخته اکر باران نباشد
اب دهند و ازساو کردن و انبار دادن و اب دادن ان بواجبی
خبردار باشند و رسیدن وی در اخر سرطان است **بادام تره** کرم
خشک و هاضم است دل را قوت دهد شیر زیاده کند و بر کزیدگی
زنبور مرهم کنند تسکین دهد **بیت** بادام تره هاضم و شد قوت
دلها **م** محبوب ازان نزد همه محسالنت **و** اکثر در حوت

پل نموده

پل نموده در سرپل پیاز کارند و اکر خواهند که علحده کاشته شود
زمین انرا در حوت پل نموده در یکجریب یکمن و ده استار بذر
نموده ریک بر روی وی ریزند و اکر نم باران نباشد اب دهند
و ازساو نمودن و انبار و اب دادن بواجبی خبردار باشند و
رسیدن وی در سرطان است **اسفناخ** که بفارسی اسفناج کویند
سرد و تر است سرفه و سینه را نیک بود اما دیر هضم شود مصلح وی
البکامه است **بیت** تا اسفناج از چمن خلد رسیده تسکین
حرارات دل شعله زنانست بساده میان سالی و بهاری زمین
انرا پل نموده بذر که شب در اب بوده باشد صباح بر روی پل
افشانیده ریک ریخته اب دهند بدین موجب و از اب دادن و
ساو نمودن و انبار دادن بواجبی خبردار باشند **میان سالی**
که بذر بیرون بوده است در سنبله بقرار جریب چهار من بذر نموده سیر
... یکمن نیم بذر ترب سره و تره تیزک کارند و اخر میزان
بهاری که مشهد لیست از اول حوت تا اخر حمل بقرار جریب
دو من و سرپلی را از ترب سره و تره تیزک یکمن نیم بذر نمایند

وپنجاه روز بعد برسد تربزه حکم ترب دارد که مذکور شده اما لطیفترات
چون ترب سره سبز و لطیف امده در باغ ٭ مقبول حکیمان و
هم از مجرّب ما لنست ٭ اکثر در سرپل پیاز و هفتاج کارند تره تیزک
گرم خشک است طعام هضم کند و باه قوت دهد اما چشم
تاریک کند مصلح وی کاهو یا سرکه بیت از گلشن فردوس رسیده
تره تیزک ٭ چون جعد سمن سای بتان جلوه گنانست ٭ اکثر از دهها قبین
در سرپل پیاز و هفتاج کارند قنجی گرم خشک است طعام هضم کند
بذران را در میزان و عقرب کاشته بر قاعده محافظت
نمایند و رسیدن بذر وی در سرطانست بیت قنجی که چنین دید
که امد تره تیزک ٭ شد تند ازین صورت و زان تیز زبانست
کشنیز سرد و خشک است منع بخار طعام معده کند اما کثرت وی
چشم تاریک سازد مصلح وی سکنجبین است بیت کشنیز که
خوش بوی و لطیف امده از خلد پیوسته از و فایده
پیر و جوان است محل کاشتن ان اول میزانست زمین انرا بدستور
اسفناج پل نموده بذر و براد و بخش ساخته در جریب چهار من

کارند

کارند و باید که بذر وی تنک باشد و اگر بسیار باشد ثمل می کرد
و ضایع می شود و از اب دادن و سیاه نمودن و انبار دادن
بوراجی خبردار باشند و رسیدن ان دهم جوز است انجار کشنیز
گرم خشک است منع بخار طعام معده کند و طعام را بگوارد
و معده و جگر را بار زوارد اما چشم تاریک کند مصلح وی سرکه بیت
انجار بباغ امده بابوی دلاویز ٭ بی تاب و توان کرده کشنیز ٭
از انست ٭ در میزان زمین ان را پل نموده بذر وی را بدستور
کشنیز کارند و بر قاعده محافظت نمایند و رسیدن وی
در سرطان است چقندر سرد تر است بریک قول شده جگر
و سپرز بکشاید اما بد هضم است مصلح وی اب کامه است نظم
از جنت فردوس که سلق امده بیرون ٭ همچون دل عاشق
همه خونابه چکانست ٭ محل کاشتن ان از یازدهم دلو
تا پانزدهم حوت است اگر چنانچه در ثور کارند برگ انرا کرم
نابود میکند و بتمامی ضایع می شود غرض که بذر انرا چهار روز
در اب نمایند انچه جته مستانی که زارند زمین انرا چهار

نموده پر خاک و بلند تیش زنند که هر چند پل وی بلند و پر خاک باشد
چغندر روی بزرگتر می شود و اگر نم باران نباشد اب دهند و برنم
مانند دیگ یکدیگر کاشته در توجه دو عدد و یا سه عدد بذر نمایند
چنانچه در جریب دو من افتد و روی بذر را باز نمایند که اگر چنانچه
بریگ و خاک تر پوشیده نیک سبز نمی شود و چون نم باران نباشد
بعد از سه روز اب دهند و ملاحظه نمایند که قوچهای از بر شود و
نهال چغندر باد نبرد و یا انکه باد حرکت داده خشک نکند غرض که
بهمه حال یکبار سیاه اب باید نمود دیگر در اب دادن ملاحظه
نمایند که مباد اسیاه اب شود و چون یکوجب بلند شود در توجه
کرد و عدد و یا سه عدد سبز شده باشد نیک عدد او زنند و در اب
و انبار دادن و ساو نمودن تقصیر نکنند و باید که انبار را در
پهلوی جویه تنگ سازند چنانچه چهار انگشت از گردن چغندر
دورتر باشد و در گردن چغندر نریزند که سوراخ می شود
و بعد از انبار دادن تنگ جویه را پل گردان نمایند و بعد از
هر ابی که دهند چغندر را از جا حرکت دهند که بالیده می شود

و انچه در بهاری کنده می شود زمینان را پل نموده بقدر جریب پنج من بذر
نمایند و بر روی ان ریگ ریخته اگر نم باران نباشد اب دهند
زلق سرد و تر است جگر و سبز زرا بسیار فایده دهد اما دیر هضم
شود و مصلح وی اب کامه است بیت زلق امده در باغ عجب تازه و
خرم د بی تاب جگر خون شده کز سلق از انست د زمین انرا
در اول حوت پل نموده بقدر جریب پنج من بذر که چهار روز
در اب تر نموده باشند افشانیده ریگ بر روی ان افشانند و اگر
نم باران نباشد اب دهند و در اب و انبار دادن و ساو نمودن
تقصیر نه نمایند و در سرطان میرسد کدو سرد و تر است صفرا و مرفه
تسکین دهد بلغمی مزاج را بد است مصلح وی روغن است بیت چون
ساخت کدو گردن خود را چو صراحی د با همه ثبات خود رشک
همه کوزه گرانست د رسمی که خورد نیست و سبز کنده
می شود صراحی از سر کلان و گردن باریک و شمع سر روغنی
تا شکننی ∴ کماج کدو ∴ صیادی طرفه کدو ∴ حب کدو
نباتی سطح کدو ∴ هندوانه کدو ∴ شلجمی خم کدو ∴ دو کدان

کدو اما سبزی زمین ان ریش زده شاه جوی نمایند وپشت پل ان
چهار ذرع مناسب است وبذر انزاده روز در اب نموده در
دو روز اب انرا تازه نمایند ودر بعضی مواضع در شیر میکدازند
که کدوی ان شیرین می شود وچون پانزدهم حوت شود زمین
ان را اکر نم باران نباشد اب داده روز دوم برسرش بر هر دو
روی شاه جوی بجانب افتاب در ذرع دو تخم سرنکون کارند
واکر پایان بذر بالا نباشد اکثر سبز نمی شود غرض که در جریب
پانزده استار بذر شود وچون بعضی سر بکلوخ رساند آب
دهند که تمام سبز می شود وانچه سبز نشود عوض کارند وچون کفرک
شود پای جلنکها را لطی مغاک نموده از تک هر جویه یک بیل خاک
برداشته دو روز زیاده نکذارند که تک جویه خشک نشود
وبعد از ان انبار بسیار برزند واب دهند وساو نمایند ودیکر
در هر سه روز باید که اب دهند که خوب بهند وتاب تشنکی
ندارد وضایع می شود صراحی وغیره زمین جمله را یکذرع مغاک
نموده ریک وانبار مع سفال در میان ان ریخته سطح سازند

وبعد

وبعد از جویه نمودن اکر نم باران نباشد اب داده در پانزدهم حوت
در نیم ذرع دو بذر بر سرنم کاشته چون بلند شود جفت بندند و
بر قاعده محافظت نمایند ورسیدن کدوی رسمی که خوردنیست
وسبز کنده می شود اول جوزا وصراحی وغیره که خشک می شود واخر میزان
بادنجان که بعربی غدوانب وغد وحیصل وغد وحدق کویند کرم
خشک است مرغوب طبیعت است اما سودا ارد وجریب را زیاده
سازد ومصلح وی روغن است بیت بادنجانست امده مرغوب
پیمبر فرموده عالیش همه برکت انست از رسی وتخم قندی
که کرده است وسبزواری که سفید است وبشیر بادنجان مشهور است
ملک که سفید بلند قد است در بستم دلو بذر را ده روز در اب
نموده در زمین که افتاب رو وپناه باد وتوکیر باشد شدیار
نموده پل نمایند که نهال در زمین توکیر زود وخوب میرسد
واکر زمین توکیر میسر نشود در جا پناه باد وافتاب باشد هم
کرانده بود وبعد از ان بذر نموده ریک نرم روی خانه برروی
ان پاشند وهمان ساعت اب دهند ودر اب وانبار

دادن تقصیر نه نمایند و چون نهال برسد هر جا پناه باد باشد
زمین را شدیار نموده بر راه اب شاخه پشتش زنند و محافظ
پناه باد انست که باد کل بادنجان را می اندازد و بدین جهة بادنجان
نمی بندد چنانچه در میان دهاقین مشهور است که بادنجان در زیر پناه
پناه کرد کوچه ع انبار کاه و پی دیگ اب و ساد مناسبت و
در بیستم ثور زمین را از اب داده در میانه اب بر سر نم در ذرع
سه اصل نهال کارند چنانچه در جریب دوازده هزار نهال کاشته
شود و چون سه روز کذرد یک اب دهند و هر جا که نهال نکرفته
باشد عوض کارند و سه روز دیگر چون کذرد یک اب دیگر دهند
و بعد ازان کرد نهال را لباو زنه نرم ساخته بداغ اب کذارند
و چون بیست روز کذرد داغ آب داده ساد نمایند و انبار
دهند و هر چند انبار دهند فایده تمام دارد اما باید که انبار بسیار
در زمین خراک وشده یار که بادنجان زرعت خواهند نمود نریزند که
چون در زمین جویه ساخته نهال کارند ریشه ان که نازک است سوخته
بتمام سبز نمی شود و انچه سبز شود خوب روش نمی کند غرض که انبار

بسیار

بسیار در بیش نهال که در جویه کاشته باشند ریزند که مناسب است
و رسیدن بادنجان پانزدهم جوز است و نهال ان چهار ماه
بادنجان میدهد و جهة بذر بادنجان پیش رس اکه بخی کو بنده نشان نموده
چون برسد برکنده نکاه دارند که چون کارند زود بر دهد و اگر
بادنجان سر شاخی را کذارند چون کاشته شود دیر بر در اید و
چندان فایده به دهقان نرسد **کرم رومی** کرم خشک است
در و پشت و سینه رانکوست اما چشم را زیان دارد و مصلح وی
کوشت فربه **بیت** امد کرم رومی کشته چو قلندر سر
برهنه سر دارهمه پیر و جوان است اگر خواهند که یکجریب را
زراعت نمایند دو استار بذر کفایت است بذر را دو روز
در اب نمایند و در اول حوت زمین را ایل نموده بطریق بذر بادنجان
کاشته خاکستر بر روی ان ریزند و اب دهند و هر پانزده
روز که بکذرد اگر نم باران نباشد یک اب دهند و نهال زار را
تا اخر یک انبار دهند کفاف است و اگر خواهند در میان پیازهای
سباسی کارند که خوب می شود و ازانجا برکنده و جای دیگر نشانند

احتیاج ندارد و بعلت آنکه پیاز سبز برکنده می‌شود و کرم را در زمین گور
بدستور تربیت نمایند و چون در نهال زار کشته شده باشد
در اول ثور نهالها برکنده اگر زمینی که سبیت زار بود میسر شود
ورنه آب باشد بسر بیل در کردیل جا خالی نموده در ذرع یک
نهال کارند مناسب است و هر بیلی که نهال کاشته شود آب دهند
و چون پنج روز گذرد ناخن آب داده بعد از پانزده روز دماغ
آب داده و خاکسته و انبار زنند که شل پیدا کند و هر هفته
که تشنه شود آب دهند و در اول جوزا میانه انها بیل کردان
نموده صاف نمایند و در سنبله یک بیل کردان دیگر نموده انبار کاه
یا خاک روبه کوچه دهند که اگر انبار دیگر دهند نمی‌بندد و در تموز
انبار زنند که بواسطه گرمی هوا شل میگیرد و چون شل پیدا کند تا ده
روز آب ندهند و بعد از ان چون آب دهند آب بر برگ وی
افشانیده دست کشند که شل بر طرف می‌شود و رسیدن
ان در میزان است و چون عقرب شود یک برگ از هر کدام برکنده
بر بالای همان گذارند که شبنم نیفتد و یخ نه بندد و ضایع نشود

وچون

و چون کرم سه مرتبه است یکی آنکه رسیده است و دیگری نیم رسیده
که در چاره در عرض بیست روز خواهد رسید و دیگری که بسته
که برگ ان در دو میرسد در قوس مناسب هر یک مالکی زمین را
دو بیل خاک برداشته بمصلحت آب دادن شیوه دار سازند که
آب در میان کرم نایستد و بعد از ان یک یک کرم را مع اصل
برکنده در است با پهلوی هم گذاشته خاک بر ریشه ان بریزند
و بر روی ان کرم دو سه برگ گذارند و اگر سرما بسیار باشد
ده برگ مناسب است و بعد از ان دو آب دهند که ضایع نشود
و ملاحظه نمایند که آب به برگ کرم نرسد و پایان کرم را چون جدا
نمایند هر جا که کارند بذر ان حاصل می‌شود **پودنه باغی** کرم خشکست
قوت معده دهد اما منی کم سازد مصلح وی لعابات **بیت** چون
مشک ختن بوی دهد پودنه در باغ ه اباد ز بویش چمن و جمله
سکانست ه زمین انرا در آفتاب بدستور بیل نیفشه که اول بیل ا
بیل نموده نهال توجه و رجیب صد من کاشته آب دهند
و محل کاشتن ان در حوت و عقرب است اما در عقرب کاشتن

ان مناسب نیست و در بهار که پودنه بدرویدن میرسد پشت
بیل با اگر جای خالی باشد بسوزند کوشش نموده که نگذارند که ریشه دوانند
و خوب می‌شود و بعضی هر ساله که در بهار جوشش مینماید انبار میدهند
اما مناسب انست که هر نوبت که پودنه را درونده ساو نموده انبار
دهند و در هر سه روز اب دهند که در تموز پودنه از تشنگی ضایع
می‌شود و انچه محقق شده است که چون بذر ان را در زمین معمور کارند
میروید و خوب می‌شود اما جهت اسانی نهال میکارند و بعضی از
از دیهاتیان زمین انرا در سایه بیل نموده نهال میکارند و این دستور
ادنی است جهت انکه پودنه را در سایه کرد میکرد و برک ان زرد
می‌شود و ریشه ضایع میکند طرخون که مشهور تلخان شده گرم خشک است
جوشش دهان را ببرد اما در دکلو ار مصلح وی رب شاه توت است
بیت تلخان که بباغ امده با زلف پریشان د از سبزه خطان
هر طرف شد افغان است د نهال بدستور رفته پودنه کاشته
میشود و بذر انرا نیز بدستور پودنه می‌توان کاشت و اما جهت اسانی
نهال میکارند و سر شاخ تلخان را در سر بیل در اخر جوزا فرهنگ می‌توان

کشیده

کشیده که بسیار شود و از اب دادن و ساو نمودن و انبار دادن
بو اجبی خبردار باشند ریحان که بناز بوی مشهور شده معتدل است دل
و معده را قوت دهد و دماغ خشک را بد است مصلح وی بوی گل نیلوفر
بیت ریحان بخط یار ترین امده در باغ د وز ناز که بویش شده
چون مشک از انست د زمین انرا بیل نموده اول ثور در جریب
شش من بذر نمایند[۸] و ریگ بر روی ان ریخته اب دهند و نوع
دیگر نهال انرا بطریق نهال بادنجان بر سر نم کارند و هر نوبت
که درونده ساو نموده انبار باید داد که زور بسیار می‌طلبد و
در نوبت اول که درونده بلند تر باید درویده که نهال وی قوت
یافته پنجه پیدا می‌کند و جهت بذر بعد از دو درو گذارند که فایده
تمام دارد عاشق تره که بعضی نازبوی سبزه را گویند بیت عاشق
تره تا سبز و لطیف امده از خلد د ریحان بدل سوخته اند وه
کنانست کاشتن ان بدستور ریحانست و بعضی بادرنجبویه را گویند
و وی مشابهت به برگ گل بادام تره و خاصیت بسیار دارد
و بهترین سبزیهاست بادرنجبویه گرم خشک است مقوی دل و معده بود

۸ در نسخه دیگر بنظر امده که در یکمن نیم بذر نمایند

در دسرون را بد است مصلح وی صمغ عربی است **بیت** بادرنجبویه
آمده چون قوت دلها **و** بادام تر و بید ول وزین غصه بجانست **و** در
دیار عرب بسیار کارند و در زمان حضرت خاقان مغفور
شاهرخ میرزا انار الله برهانه در ملوکات مذکوره بسیار میکاشته اند
و حالا بر طرف شده اما در نیشابور نیز در بعضی مواضع می کارند
و طریق کاشتن وی انست که در اول سنبله یا در اول حوت زمین را
پل نوده بقرار جریب در سنبله سه من و در حوت یکمن نیم بذر بپاشند
بر روی وی ریگ ریخته اگر نم باران نباشد اب دهند و از ساو
کردن و انبار دادن و اب بواجبی خبردار باشند و رسیدن
بذر ان در اخر سرطان است فاما در سال پنج درو می نمایند و طریق
درویدنش از سر پنجه است و هر نوبت که درو کنند مناسب انست
که ساو نوده انبار و اب دهند **گندنا** که در کتب طبی کراث نویسند
گرم و تر است بواسیر را نافع است و دماغ را مضر است مصلح روغن
بیت با تیغ دو رویه جهت دفع مرضها **و** کراث که تا امده
شمشیر زنان است **و** بطریق پیاز میان سالی در سنبله زراعت

می شود

می شود اما بذر ان بقرار جریب در زمین شخ پانزده در ریگ بوم
هشت من و هر نوبت که رسیده باشد اگر زمین وی گل باشد درو کنند
که در هر جا که پا بر وی کنند نا اید سبز گرسنه و بد سبزی شود و چون
زرد نم شود و اگر ساو داشته باشد ساو نمایند و بعد از ان از روی
خاک درویده انبار نرم و خاکستر بر روی وی ریخته دست
کشند که خوب بیرون اید و چون بر قاعده محافظت نمایند تا سه
سال محصول خوب می دهد و نابود و تنگ شدن وی از بسیاری
ساو و محکم شدن زمین است مناسب تر انست که در هر درو
و بعد از ساو انبار نرم یا خاکستر دهند که زمین وی نرم دل
شده خوب سبز شود **شلجم** که بعربی لفت گویند گرم تر است
گرم و تر است چشم را فایده دهد و بدن را فربه کند اما نفاخ است
مصلح وی شیرینی یا نمک **بیت** شلجم ز بهشت امده و بوعلی بهشت
اجزای نفعش که حکیم همه لهنت محل کاشتن وی در سنبله است
زمین ان را پل نوده بذر در زمین شخ یکمن نیم و در ریگ یکمن و ده استار
کفایت و چون بذر نمایند اب داده گذارند که چون زرد نم

شود مال نمایند و بعد از ان چون خوب تشنه شود اب دهند و
ساو و انبار ان از خاک روبه کوچه است در رسیدن وی در عقرب است
جذری
جذر کرم تر است پشت و باه را قوت دهد اما خون بسوزاند مصلح
وی اب کامه بیت چون برگ خزان گشته جذر از ستم چرخ کبود
شده زرد که گویی یرقان است محل زرعت ان انچه تموزیست
دهم جوزا و انچه زمستانیست اول اسد بدین نوع که زمین را چهار راه
شدیار نموده بر راه ایک شه ساخته بر خاک و بلندیش زنند
که جذر وی بزرگ می شود بعد از ان اب داده چون زرد نم شود
بر سر زنگاب بیک دست بکلنگ چوب خط کشیده بیست و یکر
میانه خط را گشاده سازند و بقدار جریب یک من نیم بذر که یکروز در اب
بوده و شش من خاک بر و اضافه نموده باشند در میانه خط
ریزند و دست بر خط کشند که روی بذر پوشیده شود و روز
دوم اب دهند بنوعی که اب بر روی بذر بگردد و نم ببذر رسد
که اگر چنانچه اب بر روی بذر گردد سبز نمی شود مگر انکه روز دهم بی کی اب
دهند که خاک روی بذر خشک نشود و بذر سبز شود و چون سبز شود

جویه را

جویه را سیاه اب نمایند که اب در گردن جذر افتد و هر جا که اب
در گردن جذر نیفتد بادمی بر دلیه از ان چپ و راست که عبارت از
مایه است تنگ نموده چنان سازند که در میانه هر یک فاصله باشد
و ساو نموده چنان گذارند که خوب تشنه شود و بعد از ان اب
داده انبار دهند و رسیدن ان تموزی اخر میزان و زمستانی اخر
عقرب است شوط که بعربی شلجم گویند گرم است معده پاک کند
شوت
و قی ارد دماغ را بد است مصلح وی قی است بیت که چون خط
خوبان بچمن شوت دمیده است گشته پریشان چو زلف
بتان است و میان سالی ان رسیده در اسد و سنبله و بیاری
در بانند دهم حوت زرعت می شود بدین نوع که زمین ان را قلبه نموده
بذر نمایند و ریگ و انبار بر روی ان ریخته اب دهند و بذر
ان بقدار جریب میان سالی سه من که دو در روی می شود و بیاری
ان دو من که یک روح شود و زمین هر یک در بیستم و یا اخر ثور
بباد نجان میرسد اما باید که میان سالی را در میان بستان
که هیچ بند نباشد اب دهند که فایده دارد و اعتقاد بر اب

جوزقه
بسبوانه عوام بر القطن

باران نه نمایند جوزقه از سفید و ملا رسمی و مکه و خود رنگ محل
کاشتن ان در دهم ثور است جیب بسیار بود جوزقه را
حسن لطافت د محتاج بدو شاه و گدا در دو جهانست د
اما انچه مخوط است زمین ان را در اول زمستان کر تخ بند باشد اب دهند
که اگر کرمی داشته باشد بمیرد و بعد از ان شدیار ریز کلوخ زنند
کر تخ ساو نیز بوده باشد شود و کلوخها که برف و باران خورد
خاک ان کهنه و ریز و رشود و در تابستان اگر اب زود نرسید
کل و بار بریزد و نیز در زمستان مال کرده انبار ریخته تنک
سازند که در برف و باران زمین با انبار اغشته شود و
در حمل و ثور زمین را هفت راه نموده پر خاک و بلند تیش زنند
و سه روز گذارند که وراغ شود و چون جویه بر قاعده خاک اغشته
باشد در حک وی درروش شده کور کی بسیار بسته پر پنبه اید
و اگر زمین کلوخ زار کم خاک باشد بر قاعده سبز نمی شود دیگر تخم
با انگوزه که بدبوی و تلخ است و یا تخم حنظل و یا اسفنج جهت
انکه کرم در جوزقه نار بید النشود در اب نمایند و بعد از ان

زمین را

١٠١

زمین را اب داده روز دوم بر سر نم در یکوجب سه بذر کارند
چنانچه در جریب دو من کاشته شود و روز سیم ناخن اب داده
گذارند که نمودار شود و دیگر ساو نمایند و چون در خنک شود و ساق وی
که سبز است اندک سرخی از پایان پیدا کرده میل بجانب بالا نموده باشد
وراغ اب دهند و بامکه گویند که هژده روز مقرر رسیده و یا
گذشته سنه نسازند و اگر گذارند که ساق وی تمام سرخ شود
از عمل و بالش مانده جوزقه وی خورد و کم پنبه اید و اب دادن
وراغ اب انست که از اب پنبه جوب چهار انگشت دور باشد و نم
پنبه جوب رسد تا ریشه تنک دواند و اگر بلند اب دهند از روش
افتاده بلندی شود و بعد از ان چهار اب و هر هفته یک اب بنوعی دهند
که نیز اب در کردن جوزقه بنفقه بواسطه انکه از زور و روش بماند
اما باید که اب دوان تیز نباشد و هر گاه دانه ساو کنند و در
زمین رهت اب چون اب بپایان رسد از پایان تا بالای دهند
نمایند که تمامی شاداب باشد و بیک دستور اب خورد و هر نوبت که
اب دهند بهمین دستور خواهد بود تا نهال وی تمامی بیک قد باشد

و در زمین تنده چون در دهنها یکنوبت فتح نمایند بتمامی جو بیا
بیک دستور میرود و هر نوبت بطریق زمین رست اب احتیاج
بدهند بستن و باز کردن ندارد دیگر هرگاه چون زرد نم شود اب
دهند و قاعده انست که زمین جوزقه در زور اعتدال داشته باشد
و چون کورک و چون شانه گک در جوزقه زار پیدا شود انچه بلند باشد
سر زنند و انچه خورد باشد بعد از دو سه روز که بلند شود
نیز سر زنند که تمامی بیک قد باشد و دستک پیدا سازد و زور
بسیار نماید و چون دستک بلند شود دستک ها نیز سر زنند که دستک
دیگر پیدا سازد و اگر خورد سر زنند از روش می افتد و چون دستک
پیدا سازد و روی زمین تنگ میشود و اگر گل که بند وجهت باد
می افتد و کم بار اید و در محل گل کردن در هر هفته یک اب دهند
که گل وی نیا شد و بر قاعده بندد و چون کورک بندد و نمودار
شود در هر سه روز اب دهند اب بسیار میخورد و جوزقه وی
پر پنبه و نرم اید و چون جوزقه پیدا شود سیاه اب سازند و هر نوبت
بدین طریق اب دهند و ملاحظه نمایند که برگها بتمامی سبز رنگ باشند

و اگر

و اگر موضعی کم اب خورده باشد شاداب سازند تا یکرنگ شود
و رسیدن وی از پانزدهم اسد است تا پانزدهم میزان اکه
صورت که بزمین خراک کارند چون زور ندارد یکوجب که بلند
شود سر زنند که دستک پیدا سازد و اگر کارند که بلند شود
و بطریقی که در میان دهاقین مشهور است دم روباه می شود
و بدستور و قاعده بار نمی ارد محافظت ان نوعیست که
مذکور شده پنبه دانه را جهت تخم از چین دوم از جوزقه سفید چهار
خانه انچه پنبه وی نرم باشد جدا سازند و خوبی پنبه دانه انست
که ریزه و سیاه رنگ باشد و از جوزقه پنج خانه و سه خانه
نگاه ندارند و بذر جوزقه سیاه پوست اگرچه بربار می اید
اما پنبه وی درشت است ملاحظه نمایند که بذر از جوزقه سفید پوست
نگاه دارند که چون سال دیگر بذر نمایند جوزقه وی خوب و بکار
باز شود و اگه جوزقه بکاه باز می شود بذر وی از جوزقه چین
اخر است و ملاحظه بذر نه نموده اند و جوزقه خود رنگ را
بالای سفید گشته در پایان اب نگاه دارند که بذر وی

بدرنگ نباشد و انچه صابون گازند در اول حمل در زمین انبار ریخته تنک
سازند و آب دهند و چون زمین زرد نم شود شدیار نمایند و اگر تواند(ند)
زمین را هفت ماه نمایند و بعد ازان شدیار را بدستور سیت
پل کرده در جریب ده من پنبه دانه که یکروز با انکوزه و غیره در آب
بوده باشد بذر نمایند و اب دهند و چون زرد نم شود مال کرده کذارند
که سبز شود و بعد ازان ساو کرده بدستوری که مذکور شده داغ
اب دهند و اگر در اول انبار نداده باشند بعد از داغ اب انبار ساو
شود انبار دهند داب داده برقاعده محافظت نمایند شفدانه
از هروی و بخاری و هندی کرم خشکت بدن زخشک کنند و تخم را
تاریک سازند و مصلح وی بادام بیت چون خرم و دلشاد کنند امده
در باغ هست ان گل او خرم و فارغ زغمانست هروی را اگر در
میان جوزقه کارند و اگر خواهند که علحده باشد در بیستم جوزا ثور
زمین را اب داده چون زرد نم شود شدیار نموده مال نمایند و
بعد ازان در یکجریب دو من بذر نموده باز شدیار نمایند و پل کنند
و چون سبز شده یکوجب بلند شود ساو کرده انبار و اب دهند

دیکر هرگاه آب طلب نماید اب داده برقاعده محافظت نمایند و بین(ن)
وی در میزان است و بخاری را در اول ثور بدستوری که در کتب
هندی نوشته می شود در لوله پل کاشته اب دهند و در میزان
که تخم بند و پخته شود در دیده بندها بسته کذارند که خشک و بعد ازان
هر یک را شکسته پوست وی را باز نمایند طناب و طنابچه و آنچه
خواهند سازند هندی را در حمل بدستور جوزقه در لوله پل کارند تا محلی
که یکوجب بلند شود اب ندهند و بعد ازان هر محل که تشنه شود
اب دهند تا میزان که تخم بند و پخته شود و اگر زمینش ریک بوم بوده
باشد تخمینا چهار ذرع بلند می شود و دیگر در دیده بندها بسته کذارند
و هر محل خواهند یکماه در اب نموده بعد ازان خبر گیرند اگر پوست
وی خوب بازی شود بیرون اورده پوست وی را باز کرده
شسته در افتاب کذارند تا خشک شود و بعد ازان طناب و هرچه
خواهند سازند و عالیجناب سیادت پناهی نقابت دستگاهی
مخدومی از پوست وی زیلوچه منقش فرموده بودند که استادان
قالی باف رسانیده اند که عقول عاقلان و دیده بینایان بلطافت

ونازکی وی حیران بود غرض که پوست کنب هندی و بخاری جسم و
ربط فت خوب دارد و در سمرقند کاغذ خوب می سازند چنانچه
مشاهده می شود **بادرنگ** محل کاشتن ان در حلت و بدستور کدو
میرود بید اما باید روی پنج روز در اب بوده باشد که خوب سبز می شود
از گلشن فردوس فتند تا شده مهجور بر دال اگر رفته و ادکیته
زالنست زمین ویا یکذرع مغاک نموده ریگ وانبار ریخته
جویه سازند و اب داده روز دوم برسرش بر یکروی جویچه بجانب
افتاب در ذرع چهار توجه نموده در هر توجه بذر نمایند و بدستور
بادرنگ که مذکور شده محافظت نمایند و رسیدن وی در جوزا است
طره کدو سرد و تر است صفرا و حرارت را تسکین دهد بلغمی مزاج را بداست
محل کاشتن ان در حوت است وان نیز برجفت میرود اما باید روی
ده روز در اب باشد و هر دو روز اب تازه نمایند که چون کارند خوب
سبز شود **بیت** چون طرفه کدو امده مقبول بجنت **و** نزد همه از خرد و
کلان طرفه ان لنت اما زمین انرا یکذرع مغاک نموده ریگ
وانبار ریخته جویه سازند و اب داده روز دوم برسرش بجانب افتاب

درزرع

درذرع دو بذر کارند و چون بلند شود جفت بندند و رسیدن وی
طه خربزیران است **بادنجان توری** محل بذر کاشتن ان حمل است
وان نیز برجفت میرود **بیت** بادنجانی نامزد امد چو بتوری
برجفت کشیده سبز و نظاره کنانست بذر رویراده روز
در اب کرده زمین انرا یکذرع مغاک سازند وانبار بسیار ریخته
جویه نموده اب دهند و روز دوم برسرش در ذرع سه بذر
کارند و جوزا میرسد **صفت** گرم است بذر وی منی و باه و شیر
زیاده کند چون بکوبند و بر رعشه که عبارت است از لرزیدن
دست و پا که خاص باشد و یا تمامی اعضا که جام گویند مرهم کنند
فایده دهد **بیت** در باغ سبت امده بس تازه و خرم
کز خدمتش صحن چمن هیچو تبالنست **و** محل کاشتن ان سنبله
مناسبت بذرانرا یکروز در آب نموده بیرون اورند و
بریکمن بذر ده من خاک اضافه نموده در زمین هموار آب
کارند و در زمین تنده نکارند که شاداب نمی شود و از این جهت
سبت زود نابود می شود ملیارا باید که مضبوط نموده ملاحظه

نمایند که چون پنج شش سال می ماند در محل ایداسی ویران نشود
وسبب جهت کم ابی نقصان یابد و نقصان وی بر دو نوع است
اول انکه سبست را جفلک میکرد دوم انکه سبست از زور رویش
افتاده ساو بسیار پیدا می کنند وبعد شدیار نمودن چاره دیگر
ندارد غرض که هرگاه سبست را آب دهند بلهای وی پر اب می باید
که شاداب شود وکیفیت کاشتن ان بر دو قسم است اول
انکه چون شدیار کلوخ بسیار داشته باشد بشرح صدر پل کرده
بنوعی اب دهند که بلها پر اب شود بعد ازان دهنه بند نموده
بر روی اب بذر نمایند بقرار جریب دوازده من وبعضی
گویند ده من یا هشت من اما دوازده منه مناسبست بدان جهت که
نرم علف در میان سبست پیدا نشود وچون سبز شود و گرگ
گویند بعد از سه روز اب دهند وبعد از چهار روز دیگر که دو
برگه شود باز اب داده بعد ازان در هر پنج روز که هوا گرم
باشد اب دهند که ریشه خود در زمین محکم کند و در هوای
خنک اب ندهند واگر ضرورت شود که در بهار کار زند اول

در جریب شش من جو بذر نمایند وبعد ازان بذر سبست بشرح صدر
کاشته در اب داری ان بدستوری که مذکور شده اهتمام تمام
نمایند که بذر در محل سبز شدن خشک ونابود نشود دیگر انکه چون
شدیار کم کلوخ باشد پل کرده در میان پل وسر پلها پشت بلند نموده
بلها را بر قاعده مضبوط نمایند ونصف بذر را در خاک پاشیده
بعد ازان اب داده دهنه بند نمایند ونصف دیگر را بر روی اب
پاشند که هموار سبز شود واگر بذر را بتمام بر روی اب پاشند
سر پل ان بر قاعده سبز نمی شود و کاشتن جو در میان بذر سبست
انست که افتی بسبست نرسد وضرر ان بر دو نوع که متصور است اول
انکه چون ضعیف سبز می شود هوای خشک وافتاب گرم انرا
ضایع نکند دیگر انکه چون برگ وی نازک است پشه انرا نخورد
ونابود نشود وچون سبست برسد جو نارسیده را نیز با وی
دروند وجو را برسیدن نگذارند که دو ضرر دارد اول انکه
بیدرو سبست در میانه ان ضایع می شود دیگر انکه چون سبست
توجه را اب می باید داد جهت جو که رسیده و یا انکه میرسد اب

ندهند در میان بغل چونا بو و می شود سه برگ از گل سرخ و گل
سفید طبیعت وی سرد بود و در سر به برد و نفث الدم را که
خون برانداختن گویند نافع و انچه ندیده می شود زمین ان را
شدیار نمایند و مسطح نموده اب دهند و بذر ابر روی آ
پاشند و چون زرد نم شود اب دهند که بذر خود بتمام
سبز کند و انچه نهالست در ذرع سه بونه کاشته آب دهند
و زمین ان نیز مسطح است بیت دریای درختان همه افکنده
سقرلات ؛ سه برگ که منظور همه جرعه کشانست روغن گل
بعربی فوة گویند و معروف بود و بفوة الصبغ و بفارسی روناس
گویند وان نجیبت سرخ و نیکوترین ان بود که تازه و سرخ
و باریک باشد که از ارمن ارند وان معروف بود طبیعت وی
گرم و خشکست و گویند گرمی درو و سردی بود و جلاد باعتدال دهند
و برص سفید و قوباء که ریوست باسرکه طلا کردن نافع
بود و بدن را از زهر اثری که بود پاک کند و یکدرم یا دو درم
جهت سقط یعنی افتادن و ضربه افتادن یعنی لت خوردن نافع بود

چون با قدح شراب بیاشامند ورم سپرز بگدازند و ورق و ثمره
وی چون با سکنجبین بیاشامند ورم سپرز بگدازند و ورق و بیخ چون
چون بیاشامند که بدیگ جانوران راسود دارد و بیخ وی چون زن
بخود برگیرد حیض براند و بچه وی بغایت مدر بود تا بحدی که اورا
بول کند که خون بیاید و جگر و سپرز پاک کند و سده ان بگشاید و
چون با ماء العسل بیاشامند عرق النسا یعنی رگ کجوک و وجع
ورک و استرخاء یعنی سستی اعضا را نافع بود و اگر با عسل ضماد کنند
بر همین سبیل است و اولی ان بود که کسی بیاشامد هر روز بحمام دو د
گویند مضر بود بسپرز و مصلح ان انیسون بود و به یقوریس حکیم گوید
بدل وی در تنقیه جگر و سپرز ان راحیض و بول بوزن ان اسپنج دو دانگ
وزن ان مویز سیاه بود و گویند بدل وی در بهق برص شیطرج است
بیت رو دنگ بباغ امده کرباد لپر خون ؛ اما جهت فایده
از لب بدلانست ؛ در اول حوت در زمین مناک پل نموده بقرار
جریب ده من بذر نمایند و روی بذر را بریک پوشیده اگر باران
نباشد اب دهند و چون سبز شود در هر هفته یک اب دهند و در

سال دوم نیم ذرع ریگ پس از سبز شدن بر روی وی بریخت اب
دهند که در میان خاک و ریگ روش خوب میکند و در سال سیم سبز شدن
وی در جوزست زمان اب داده چون زرد شود دبیل کردن
نوده رو دنک را از میان خاک بیرون اورند نیل طبیعت
ان گرم و خشک بود گرم بود در اول خشک بود در دوم بیت از گلشن
فردوس که نیل امده بیرون ه زیبائی اثواب همه سیم تنانست ه
در اول حمل بدستور پیاز نیل نوده در جریب جهت نیل چهار من و جهت
تخم سه من که یکروز در اب بوده باشد در زمان بر زور بذر
نمایند و روی بذر را بریگ پوشیده اگر نم باران نباشد اب دهند
و چون محل شود دساو نوده انبار و اب دهند و اگر جهت نیل
کاشته باشند تا ضرورت نباشد اب ندهند که بدرنگ میشود
و اگر جهت تخم باشد هر گاه اب طلب شود اب دهند و سه ماه را میرسد
و انچه جهت نیل کاشته باشند چون دو ماه گذرد و بلند شود پیش
از ان که تخم نبسته و رنگ او تیز نشده درویده و دسته بندند
و چون در سایه خشک می شود برگهای وی را از شاخ جدا کرده

درنیاه

در نیاه گذارند که در باران تر نشود و بعد از ان برگها را صباح در اب سر
گرم نوده یکلحظه گذارند که رنگ خود را باز گذارد و اب را صاف
کرده در خم که نیم ذرع از رنگ وی بالاتر سوراخ خورد نوده باشند
ریزند و از چاشت تا پیشین بهم زده تا روز دیگر گذارند
که نیک صاف شود و سوراخ خود را باز نمایند که اب صاف بیرون
رود و نیل بماند و دیگر اب ما جفت را دو ته نوده و روی ریگ پاک گسترده
بهن کرده نیل را بر بالای وی ریزند که زود زرد اب خود باز دهد
و بعد از ان لبه کار را از الفت بر داشته در تغار با رنگ نیل و سرخی
لاکی جهت خوش رنگی حل ساخته چون نیم خشک شود کلیچه خورد ساخته
با تغار چند روز در افتاب گذارند که خشک شود حنای خشک سر دو
خشک بهت سوختگی رانیک باشد بهترین ان بود که بغایت سبز بود
در حالی که خرد کرده باشند بیت تا امده در باغ حنا با رخ زیبا
پیوسته بدست همه گل برنهانست ه در اول حمل تخم را در هر خریطه
کرده در تغار یکماه گذاشته در هر پنج روز اب تازه نمایند
که بر قاعده نم یافته چون بذر نمایند زود بیرون اید در جریب

چهار من کفایت است و در اول ثور بدستور پیاز پلهای خورد
یکذرع و نیم یا دو ذرع در ذرع باشد راست سازند و باب تر ازو
کرده بذر را بر روی آب پاشند و میزان میرسد و تا ده روز
هر روز آب دهند تا آتش زند و سبز شود و بعد ازان یکروز در
میان آب دهند تا بلند شود و چون چهار برگ شود انبار زرم
کاو دهند دیگر هر گاه تشنه شود آب دهند و باید که همه وقت آب
وی صاف باشد و اگر لای باشد برگ وی خشک می شود و چون
یکوجب بلند شود در هوای گرم آب ندهند که جوشیده و ضایع
می شود و بعد ازان چون بلندتر شود هر گاه خواهند آب دهند و چون
نزدیک بگل کردن رسد درویده دستهای خورد بسته در سایه
اویزند تا خشک شود و بعد ازان افشانند آنچه باشد جدا شود و اگر
جهة تخم باشد گذارند که گل کرده تخم بندد خطای نر سرد و تر است
سوختگی را فایده دهد در پانزدهم حمل بقرار جریب سه من بذر که بیست
روز در آب بوده باشد و هر پنج روز آب تازه نموده باشند
کارند و آب ندهند که از آب دادن بد رنگ می شود و پیش از گل
کردن

۱۰۱

بلور کوفته را

کردن بر کنده کوفته اندک زمه بلور کوفته را بر وی افشانیده و
بعد ازان بر دست مالند و زره اندک اندک بر دست پاشیده
با یکدیگر مخلوط سازند و چون خط بر آید خوش رنگ می شود و اگر
جهة بذر باشد آب داده گذارند که گل کرده تخم بندد وسمه خشک گرم
بود و در رنگ وی لطیف جهت خوش رنگ و لطیف امده کرده
و این باغ و شرمنده ابروی خوش سرو قد الفت و در اول
حمل زمین ویرا ایل کرده در جریب چهار من بذر نمایند که یکروز
در آب بوده باشد و روی بذر را بر یک پوشیده اگر نم باران
نباشد آب دهند و چون بیست کز دو بلند شود و ساو کرده انبار
و آب دهند دیگر تا ضرورت نباشد آب ندهند که از آب دادن
بسیار بد رنگ می شود و پیش از گل کردن باید درویده دو
در دی شود اما در داوش خوش رنگ نیست و دوم در وش
خوب است و هر نوبت که درویده دستهای خورد بسته در سایه اویزند
که خشک شود و بعد ازان افشانند برگهای وی وسمه می شود و اگر
جهة تخم باشد گذارند که گل کرده تخم بندد وسمه نر گرم بیبود

و ورحمل بذر نمایند بقرار جریب سه من که یکروز در اب بوده باشد

وتا میزان برکش چیده می شود و رنکش خالی از لطافتی نیست و برک

خشک وی رنک ندارد و تا ده سال که بیخ وی در زمین باشد هر سال

سبز شده بدستور محصول میدهد **بیت** هرچند که نیل امده با حسن و لطافت

این خوبی و حسنش همه از رنک جفا است **بیت نیل** درحمل بدستور نیل پاک کرده

در جریب سه من که سه روز در اب بوده باشد بذر نمایند و ریک

بربالای ان افشانیده اگر نم باران نباشد اب دهند و چون محل شود

ساو نموده انبار و اب دهند و دیکر هرکاه اب طلب شود اب دهند

و رسیدن بذر وی که کوفته جهت رنک نیل اضافه سازند سرطان است

بید انجیر کرم خشک بود و محلل باد هاست و بعربی خروع کویند

بیت خروع چنین امده از بهر فواید **و** بسیار از وسود و نقصان

کم است **و** درحمل بذر انرا یکروز در اب نموده در جویه کاشته

چون محل شود ساو نموده انبار و اب دهند دیکر هرکاه اب طلب شود

اب دهند و رسیدن وی در میزان است **پرده عروسک** بعربی

کاکنج کویند طبیعت ان سرد و خشک بود اکر اجنب ان هر روز

یکمثقال

یکمثقال فرو برند از یرقان خلاص یابند و اکر زن بعد از طهر

هفت روز هر روز هفت حب فرو برد منع ابستن کند و مجربست

و وی جکر و کرده و مثانه را نیکو بود و دوا در ار بول کند **بیت**

دل شده غرقه بخون امده که پرده عروسک **و** ز انست که

افشای از و راز نهان است **و** درحمل بذر وی را دو روز در اب

نموده در جویه کاشته چون بلند شود ساو نموده انبار و اب

دهند و دیکر هرکاه اب طلب شود اب دهند و رسیدن وی

در سرطان است **دستانبوی الجه مروی و ترنج زرد بخاری**

که فرنبه و دستانبوت رسیده هر دو کرم و تر است و نارسیده سرد و تر و در

وضر و حکم خربزه دارند **بیت** دستانبوی زیبا چو رسید از چمن

خلد **و** خوشبوی از وشد چمن و تازه جهان است **و** در اول حمل

زمین را تیشه زده اکر نم باران نباشد اب داده روز دوم

تخم ما که چهار روز در اب نموده باشند بر سر نم بر یکروی جویه

بجانب افتاب در قوجه سه بذر یا چهار بذر کارند و بدستور

خربزه حکانی و سبز خط محافظت نمایند و رسیدن وی در

سر طالست شبدر که بشفتل مشهورست در کیفیت و منفعت حکم سپست
دارد شبدر چمن امده چون خرم و زیبا و منزلک رندان که
وهم زمحالست محل کاشتن ان یکدفعه حمل ست و دفعه دیگر
جوزا زمین ان رایل نموده در جریب پنج من که یکروز در اب
بوده باشد بدستور سپست بذر نمایند و یکدروی میشود و چون
سرما شود از غایت نازکی نابود میکردد و هر ساله دستور
الست که بذر نمایند و کاشتن ان دو فایده دارد اول انکه
کل ان خوش رنگ و خوش نمای شود و منظور خرد و کلانست و جهت
تکلف بعضی احیانا در بلوکات مذکوره کارند دیگر انکه هر اسب
و کاو که سوخته و لاغر باشد چون بوی دهند در غایت فربهی
و خوبی میشود و در ولایت نیشاپور بسیار کارند روضه ششم
در بیان بذر نمودن اشجار و کل و ریاحین و انچه قلم و پیاز و نهال است
از کل و ریاحین و غیرها بچه نوع کاشتن و بچه قاعده تربیت
نمودن و مجموع را از انچه بذر میشود نمایند و انچه بذر نموده باشند
که سبز شده و پیاز که سبز میشود هر کدام را چنانچه تفصیل

خواهد

خواهد بود امد بمحل و موسم اب دهند که خوب سبزی شود و اعتقاد
بر اب باران نه نمایند که ریاحین و بذر اشجار و پیاز را چندان
فایده نمی دهد و باران خاصه غله و اجناس است چنانچه دهاقین
هر بارانی را تا اخر حوت بمنزله یک اب اعتبار کرده اند و چون
حمل شود اگر باران نیز باشد غله و اجناس را اب باید داد که زود
در روش روند که بعد از نوروز اب باران غله و اجناس را [illegible]
تمام نمی دهد و دلیل بر ان که پیاز و ریاحین و بذر اشجار و غیرها را
هر یک بمحل و موسم اب باید داد و اولست که چون لاله کوهی را
در باغات کارند هر پیاز که اب خورد لاله ان کلان و سیراب
میشود و انکه اب نخورد لاله ان ضعیف می ماند و طراوت ندارد
و محل نهال کاشتن اشجار در قوس است در فرصتی که برک بریزان
می شود و دلیلش انست که در زمستان اب سر درخت متوجه ریشه است
در هر جا کارند ریشه ان روشن نموده مستحکم میشود و در کرفتن
و سبز شدن ان شبهه نیست اما در میانه مردم دلو و حوت رسم شده
واکر درخت را به بر ماه سوراخ نکنند پس چوب کزی به بریان

سوراخ بتبر کشند و دران سوراخ زنند چنانچه از آن طرف بیرون
آید آن درخت خشک شود و اگر میخ آهنین در آتش گرم کنند چنانچه سرخ
شود و در چند موضع متعدد با اصل آن درخت فرو برند خشک شود
و اگر بیخ آن درخت خالی کنند چنانچه عروق آن پیدا شود و شاخ
لو که کهنه کشته باشد بسوزند و میان عروق درخت از آن
[illegible] برگ خشک می شود و اگر خواهند که بار درخت زیاده شود سرگین
کبوتر در آب کنند و در شاخهای درخت مالند ثمار آن بسیار
و اگر عصاره برگ باقلی بر درخت پاشند باران درخت بسیار
شود و اگر درختی بار نیاورد شخصی تبری بدست گیرد و دامن
بر میان زند و استیهارا بر مالد و بر سبیل قهر بجانب درخت
می آید و قصد آن میکند که درخت را بیندازد و دیگری بیاید و
حمایت می کند و میگوید که این درخت را مینداز که در سال آینده
بار خواهد آورد بفرمان خدای عز و جل در سال آینده بار آورد
و بتجربه صحت این معلوم است معرفت اموری که بان بار درخت
نریزد در میان غله گیاهی می باشد که دانه سیاه کرد و چون آن

دانه با غله مخلوط شود و از وی نان کنند که نان تلخ شود و آنرا
عرب زوان گویند و اطبا آنرا شیلم گویند چون از آن گیاه شکل
حلقه چیزی سازند و بر شاخ بلندتر درخت بندند میوه او ساقط
نشود و اگر دو سرطان بر درخت آویزند باران بسلامت
بماند و اگر طوقی از سرب بسازند و در گرد درخت کردانند
در موضعی که درخت از زمین جدا می شود باران درخت زیاده
می شود و بیخ آن ساقط نشود و اگر زمین گرد درخت را بکاوند
و آن بیخ که نزدیک بروی زمین بود شق کنند و سنگ دراز در آن
شق نهند و بعد از آن خاک بران روی ریزند درخت سالم بماند
و اگر گاه باقلی در آب کنند یک هفته و بعد از آن گرد بر گرد درخت
حفر کنند یک ذرع و دو سبو یا سه از آن در آن حفره ریزند اگر درخت
خورد باشد و سه سبو اگر بزرگ باشد یا سه روز باین دستور
عمل کنند باران درخت ساقط نشود و اگر بر رقعه این کلمات بنویسند
کن کشجرة غرست على شط نهر ما، تطعم لحمها ولا يسقط عنها
ورقها وما نظرت به من ثمرتها او رک وسلم وان رقعه را

بران درخت بندند میوه ان محفوظ ماند واکر سنکی بدست اورند
که سوراخ اصلی داشته باشد نه انکه کسی انرا سوراخ کرده باشد ان
سنک بر درخت بندند بار ان درخت ساقط نشود وجالینوس
حکیم کوید که اکر خواهند که بادام تلخ یا دانه زردالو و شفتالو
شیرین شود باید که بیخ ان درخت را خالی کنند و در وقت خزان
قدری نمک باریک بیامیزند و در بیخ ان درخت ریزند و بعد از
ده روز اب دهند تا بتدریج شیرین شود افلاطون حکیم کوید
که درختی که در خزان کارند اصول و عروق ان زیاده می شود و
درختی که در بهار کارند زیادتی در فروع و رعالی ان می شود و
در وقت کاشتن درخت باید قمر در محاق باشد یا تحت الارض
چه هر درخت که درین وقت کاشته شود بار بسیار اورد
و بسیار بلند نشود و هر درخت که در زیادتی نور قمر کارند یا
یا در وقتی که قمر در فوق الارض بود ان درخت بسیار بلند شود
و بار کمتر اورد و نقل کردن درخت بزرک از موضعی بموضع اول
ان موضع را که نقل بان خواهد کرد حفیره کنند سه ذرع در طول

وعرض و عمق پس بعضی شاخهای ان درخت را برند تا سبک شود پس
اصل ان درخت را حفر کنند وان را با همه عروق ان بر کنند لاکن
بعروق ان نرسانند وانرا چنان بر کنند که عروق ان در زمین
کشیده نشود و همچنان بیاورند و در حفره نهند و ملاحظه کنند که انچه
از شاخهای ان در موضع اول بجانب شرق بود برین قیاس شاخهای
دیکر عروق انرا چنان راست سازند که بر هم پیچیده نشود و قدری
و قدر سرکین دران حفره نهند و خاکی که از ان حفره بر امده باشد
دران حفره ریزند و بیخ ان درخت را از سه موضع ستون محکم زنند
تا از باد متحرک نشود و سبوی پر اب در دو ظرف اصل ان درخت
کذارند و بعد ان سبوها را سوراخ باریک کنند تا اب از ان ترشح
میکند و هر وقت که اب کم شود پر اب کنند تا دو ماه بدین دستور
عمل کنند و بعد از ان نقوس که اب بیشتر مخورد اب دهند و خشک
کردن درخت چون خواهند که درخت خشک شود دهان مور ابر عدس
کنند و بخایند بر ناشتا پس همچنان ان عدس در دهان نکاه دارند
شاخهای ان درخت را برند خشک شود قلم کاشتن درخت

چنانچه گفته اند **بیت** خواهی که شود کار تو چون باغ ارم در قوس
نهال کار و درخت قلم د واز اشجار میوه دار هریک که مذکور
میشود که قلم نیز توان کاشت قلم کارند که زود میوه می دهد
چون دوساله شود هر قلم را خواهند پیوند نمایند که خوب برسد نهال
بدستور قلم زود روش نمی کند ونهال وقلم دوساله کاشتن
مناسب است که سه ساله وچهارساله بدیگر پیوند وبد روش است
وچون اسامی میوه اکثر در پیوند نمودن مذکور می شود بدین جهت در پیوند
نمودن مذکور ساخت اول بذر نمودن وقلم کاشتن اشجار میوه دار
وغیرها **بیت** زقد گلرخان در باغ خوبی د نهال نازپرور افریده
اما دانه ها زردالو وفستق وبادام وفندق وغیرها راکه در خور
محکمی هریک چند روز در اب نموده در کشت بهر طریق کارند
سبز می شود بعد شفتالو وشلیر که اگر بیخ ایشان در زمین وپایان
بالا نباشد اکثر سبز نمی شوند چنانچه گفته اند **قطعه** هرچه میکاری زبذر میوه ها
چون فتد در خاک نیک اید برون   وقت دیگر ندارد هیچ یک
بعد شفتالو که باید سرنگون **زردالو** سرد تر است جگر گرما فایده دهد

وقع

وقع تشنگی کند اما زود تب ارد مصلح وی قی است با مصطکی انگبین
ر **بیت** زردالوی شیرین که بود دانه چو بادام د شهد است وشکر
چاشنی کام وزبان است د نزد بعضی از نهال کاران است که دانه
اش را نشویند وباشیره نگاه دارند که چون محل شود بذر نمایند
که زردالوی ان خوب می شود ودانه شفتالو وسایر میوه ها را نیز گویند
که اگر خشک کارند سبز می شود فاما انچه رسم شده است که چون دانه
میوه ها را فراخور محکمی چند روز در افتاب نموده کارند خوب
سبز می شود افلاطون حکیم گوید که گرفتن دانه درخت بجهت نقل کردن
بوضعی دیگر ان میوه را بعد از ان که رسیده شود بچینند ودانه
وی را در سایه در زیر خاک تر کنند تا خشک شود پس انرا برگیرند
وبوضعی که خواهند نقل کنند ودر اکثر اشجار میوه باین نوع نقل توان کرد
وقاعده کاشتن وی انست که زمین انرا نیم ذرع بیل کردن نموده انبار
وریگ ریخته کردیل نمایند که هرچند زمین ان نرم دل است نهال ان در
روش می شود وبذر نمودن وی ودر محل بدین نوع است اول چون قوس شود
دانه وی را پنج روز در اب نموده قبل از یخ بند زمین ویرا به بیل کشته نموده

کارند واگر زمین شخ باشد اب ندهند که زمین وی محکم شده اکثر سبز
نمی شود واگر ریگ بوم بوده باشد اب دهند که خوب بیرون نمی اید
و در پنج سنه کاشتن بواسطه انست که دانه ان شکافته در حمل سبز می شود
وچون اخر جوزا شود در نهم شود که نیک تشنه شده باشد اب دهند
واگر پیش از جوزا اب دهند خشک میشود دیگر هرگاه دانند که تشنه
شده باشد اب دهند واب زیادتی ندهند وملاحظه تمام نمایند
که مبادا نهال خشک شود وبر قاعده محافظت که خوب برسد دوم
در حوت یکهفته در اب نموده بذر نمایند که در حمل سبز می شود اما اعتبار
نهال قوس زیاده است واگر چنانچه بر قاعده محافظت نموده
باشند ودر سال اول اگر اب وانبار بر قاعده یافته نیکو محافظت
نموده باشند وضرورت باشد نهال وی را برکنده هرجا خواهند
می توان کاشت وچون سال دوم شود میانه انرا بسر ساوزنه نرم
نموده انبار دهند که نهال روش پیدا می کند وخوب میشود ونهال
دوساله کاشتن مناسبست وچون درخت زردالو بدیگر دو بپیوندند
در هر توجه دو نهال کارند که اگر یک نهال در کاشتن وپیوند نمودن

قصوری پیدا کند نهال دیگر بوده باشد ومجموع بایکدیگر برسند ودرخت
زردالو را هرچند کارند اب بسیار دهند که از تشنگی ضایع نشود اما
باید که اب بپای درخت نرسد که خشک نشود افلاطون حکیم گوید
که فضله که در اسفل نهال یا در موضعی غیر مناسب بیرون اید بدست قطع کنند
واهن بان نرسانند چه نهال دوساله نشود واهن بان نباید رساند
والا ضعیف واگر نهال مایل بود ستونی زنند از آثار است
بایسته ودرخت میوه را در اخر عقرب سماد دهند ونزدیک
باصل درخت باید ونشاید که متصل بدرخت بود ودر سالی چهار
نوبت پای اشجار را بکولند بادام معتدلست مغز و را نیک بود دیده هم است
مصلح وی شکر است یا انگبین جالینوس حکیم گوید که اگر کژدم گزنده
بجوز دو بر کژدم گزیده مالد فایده تمام دهد حب بادام خجندی و
ازان عشوه چشمش د بیمار بهر گوشه دلها نگریست
انچه بذر شود دانه وی را از نیمی در قوس سه روز وخجند برادر حوت
دو روز در اب نموده بذر نمایند وکاشتن ومحافظت نمودن
ان بدستور زردالو است اما درخت بادام را هرجا که کارند

انچه تنه و شاخ ان بلند شود ریشه ان بهمان دستور در زمین جا
نموده خود را نم میرساند و اب خوردنش از انجاست بدان
سبب باب دادن بسیار احتیاج ندارد و مناسب انست که نهال
خجندی کارند که زود کل نمی کند و رسمی پکاه کل نموده در سرما
ضایع می شود و انچه از عروق درخت است پای جوش کویند نهال
جالینوس حکیم کوید که در هر موضع کارند و سبز شود اولی ان بود
که بموضع دیکر نقل کنند که خوب روش میکند و انچه قلم است
در شاخ درخت بادام بندند که بعضی از پوست اصل با ان جدا شود
کارند و اکر پایان درخت بادام تلخ از خاک خالی کنند تا عروق
ان ظاهر شود و سرکین خوک نرم بکوبند و در ان ریزند پس بخاک
انرا بپوشند هر یکسال یکنوبت باین دستور عمل کنند بادام
شیرین شود **شفتالو** سرد و تر است کرم مزاج را مفید است اما نفاخ است
مصلح وی زنجبیل پرورده است جالینوس حکیم کوید که هر که بسیار
خورد تب ارد شفتالوی پر اب بود چون لب دلدار و
دندان نرسیده لبش اب چکانست **شلیل** در کیفیت و منفعت

ومضرت

و مضرت و دفع مضرت حکم شفتالو دارد **بیت** درباغ شلیل دار و
امده چون عارض خوبان و بربود دل از جمله اکر شیخ زمانست
شافتلنک در خواص حکم شفتالو دارد **بیت** چون شفتالو شفتلنک امد و از
باغ ملون و بیچاره شلیل از شده رخ زرد از انست و نزد بعضی
از نهال کاران انست که در محلی که شفتالو و شلیل و شافتلنک رسیده
باشند و تمیز لطافت هر یک نموده باشند دانهارا مع شیره در همان
ساعت بخاک و پایان بالا نموده بذر نمایند که بغایت خوب
سبز می شود و اکر ملاحظه بذر نمودن ننمایند اکثر سبز نمی شوند اما انچه
نزد دهاقین اصطلاحست دانها را یکماه در اب نموده در قوس
بشرح صد بکارند و بدستور زردالو محافظت نمایند و با وجود
بذر در اب نمودن اکثر سبز نمی شود غرض که دانها را تازه کاشتن
مناسب است و درخت شفتالو و شلیل و شافتلنک را هر جا که
کارند اب و انهار بسیار دارد و الا ثمرهٔ ان نیکو نیاید و نشو
نمیکند و طریق نهال کاشتن شفتالو را در پیوند نمودن مترو ج
نوشته که بچه نوع کارند و بکدام قاعده پیوند نمایند **انار** ی خوش

وترش سرد وخشک است جگر گرم را نیکوست اعصاب را بد است
مصلح وی شیرینی معتدلست جگر را نیک است سرفه و درد شقیقه را
برد و در بیتها منقلب را بصفرا شود مصلح وی انار ترش جالینوس
حکیم گوید هر که پوست انار ترش را نیکو بسوده بحمام بر خویشتن اندا
ماله کند نه ازتن او پاک شود هر که پوست درخت انار بجوشاند
و آب آن بخورد کرم کدو دانه را ببرد اما گزنده و رطوبت خیزد
هر جانوری که مار خورد د استخوان او هر جا دود کنند مار از آنجا
همه بگریزند وشاخ بز کوهی راهی خوصیت گوینده بیت از انار
عجایب شود خنده شیرین   شیرینی او از لب دندان بتافت
ازمی خوش وترش وشیرین وسیاه پوست وبیدانه وازغنه
وار دستانی انچه بذر شود دانه انرا در حوت که از انار برون
ارند بریک مالیده چنان سازند که یا دشاهان شود و بعد از ان
بذر نموده ریگ بر روی ان بریزند واب دهند وبر قاعده محافظت
نمایند و اگر چنانکه دانه ان خشک باشد در آب نموده بشرح صدر کارند (کرر رسش)
(مالف) و انچه قلم کاشته شود در اخر حوت از بار خانه شکسته سرنگون

کارند

کارند که بهتر میگیرد دو بار بسیار اورد و بزنند که مناسب نیست
وبعد از ان در زمین بلند هوا که ریگ بوم بوده باشد در قوچه چهار
قلم سرنگون خم نموده خاک ریزند و قلم را از جوانب واطراف
درخت شکنند که چون کارنده دیر بار آید جالینوس حکیم گوید که
چون قلم را سر در بالا کارند دیر در بار آید وکم بار نیز آید واگر
سرنگون کارند چنانچه فروع ان در حفر بوده زود در بار آید
وانار ان شق نشود واگر بسیار عنصر در پای درخت کارند نیز
دانه وی شق نشود و در وقتی که گل کند پای ان را بیل کرده نمود
قطع آب ندهند تا وقتی که انار ببندد وبعد از ان بیل کردن
دیگر نموده انبار ریزند و آب دهند وطریق آب دادن انست
که در هر سه روز یا چهار روز بیک دستور آب دهند که اگر خلاف انچه
بتفاوت آب خورد انار ان اکثر شکافته ونابود می شود وباید
که در پای هر چمن جویه باشد که بطریق تا که آب خورد اما ملاحظه
نمایند که آب در گردن درخت نرفته وبعضی از دهاقین در محل
سبز شدن پای درخت نر باید دستوری که جالینوس حکیم گفته بیل کردن

سوده جرم ریزه و خاکستر با انبار آمیخته ریزند و تجربه نموده اند
که شاخها در روش شده انار بسیار خوش رنگ میدهد اما خاکستر
جهت رنگین شدن انار است و اکر درخت انار را زمستان تو تنه
خم نموده خار و خاشاک بر بالای وی کذاشته خاک ریزند که از سرما
ایمن باشد و بهار که دغدغه سرما بر طرف شده باشد بیرون آورند
مناسب خواهد بود بواسطه آنکه تاب سرما ندارد و اکر چنانچه
از سرما نقصان یابد درختش را از روی خاک بزنند و کذارند که
تا بار دهد چون بعضی از شاخهایش سبز می شود و سال دوم کل
نموده بار می دهد آنچه سبز نشود از شاخهایش ببرند و اکر چنانچه
از روی خاک ببرند و آب و انبار باید چهار سال را در بار می آید
غرض که در بریدن درخت تعجیل ننماید و باید که بوته انار را
پر کاوش دهند چنانچه سه قلم یا پنج قلم باز آید تا انار بزرگ و خوب
دهد و در میان باغبانان مشهور است که پنج قلم زیاده و سه قلم کم است
جالینوس حکیم کوید که اکر سگ مرده اندر بن درخت وی
در خاک کنند بار وی کلان آید و اکر درخت وی را از جای بجای

دیگر

دیگر بکر دانند نیکوتر شود و بار بیشتر آرد و اکر خواهد کسی که انار
بی دانه کردد آن قلم که خواهد کاشت نصف از روی شکافته مغزی
که در میان آن چوب روی باشد بیرون آورد آنکاه آن شکافته را بر هم بچسپد
و بن آن شاخ را در توجه که کذاشته از شق آن سه انکشت بر روی
زمین باشد خاک ریزد و چون سبز شود آنچه بر بالای شق بود ببرند و آب
دهند تا بالش کند چون بالش کند بیار آید انار را بی جگر نبود و اکر بیخ
درخت انار ترش را از خاک خالی کنند و بیخ وی آن را بسرکین
خوک آلوده کنند و بول آدمی بران ریزند و باز خاکها در آن موضع ریزند
انار آن درخت شیرین شود و بهی سرد و خشک است معده را قوت
دهد اعصاب را بد است مصلح وی کلقند جالینوس حکیم کوید که شکم را
ببندد و هر که پس از طعام خورد ثقل زود از معده بیرون کند
بیت به آمده خوش طعم که در طعم چو او نیست القصه بهست
از همه نامش به از آنست از شیرین و ترش بذری توان نمود
و نهال وی خوب می رسد و افلاطون حکیم کوید که قلم نیز می توان کاشت
قلم را در حوت از پای رخانه بر دارند که زود به بار رسد اما جهت آسانی

نهال‌های خویش را که نوچه دوساله باشد بحمل و موسم که ند کو رشته کارند
جالینوس حکیم گوید که چون نهال‌های خویش کارند و سبز شود و اولی آنست
که بموضعی دیگر نقل کنند که خوب روش بگیرند مناسبت و حقیقت آنکه
درخت به بالای کوینه آنست که انرا آب بسیار باید داد و از همه
درختها بیشتر آب خورد و چون آب کم یابد ثمره آن خورد و خشک
بود و قاعده و دستور آنست که هر نوبت که به را آب دهند
چنان سازند که یکذرع بیخ درخت در آب باشد و هرگاه که زمین
آن خشک‌تر بود دیگر بار بهمان قرار آب دهند و طریق آنست که به را
بر کنار جوی آب کارند که پیوسته آب در پای وی باشد و اگر به
در تابستان تشنگی خورد ریشهٔ وی نقصان یافته برگهای وی
زرد میشود در آب دادن ملاحظه تمام نمایند و اگر خواهند که در زمستان
به را نگاه دارند چون تا رسبزی بیرون آمده سفید شده باشد تا بیست روز
آب ندهند و بعد از آن آب داده تا بیست روز دیگر گذارند
که بر قاعده برسد و باز نمایند و اگر درین ایام آب دهند بعضی
گل پیدا نموده بعضی دیگر شکافته ضایع میشود و چون این نوع عمل نمایند

به آن

به آن بیار و خوش بوی و خوش طعم باشد و چون بخانه آورند مناسب
آنست که اگر در پایان خانه و یا بالاخانه باشد باد در نیاید که باد
ویرا خشک نموده بی طراوت میسازد و اگر جزوی باشد هر یک را
در میان پنبه بپیچد و اگر بسیار باشد بر روی ریگ نرم که تنک نموده
باشند چیده در میانه ایشان فاصله باشد که پهلو بر پهلوی یکدیگر
نباشد که اکثر گل پیدا کرده ضایع میشوند و مرتبه نازکست که اگر زمین
وی نرم نباشد از گرانی خود آزار یافته پایانش سیاه و نابود
میشود و پردهٔ روی ویرا نیز پاک نسازند که آزار یافته بدرنگ
میشود چنانچه گفته بیت مبرای اشک از رخسار زردم گرد
کوی او که به از زرده گرد چون شود بی پرده روی او جالینوس
حکیم که اگر سگ عرده دین درخت وی در خاک کنند بار وی
کلان آید و درخت ویرا از جای بجای دیگر بگردانند نیکو میشود
و بار بیشتر آرد و اگر به را در برگ انجیر پیچیده در گل گیرند دیر بماند
و تباه نگردد و اگر در میان جو نهند نیز دیر بماند و اگر به را انجا بنهند
و آبش بخورند و تلفش بیرون می آید از آن نگاه شراب خورند

دیر تر مست شوند امرود سرد خشک است معده و دل را قوت دهد
اما قلنج آرد مصلح وی عسل یا زنجبیل پرورده جالینوس حکیم گوید
که شکم را ببندد مگر پس از طعام خورند و تشنگی نیز ببرد حب برسورت
دل و معده امرود دلکش این میوه دل فیض دل اهل دلانست یکدفعه
نهال آن از پای جوش است که از عروق درخت گویند جالینوس
حکیم گوید که چون پای جوش را کارند و سبز شود اول آن بود که بموضع دیگر
نقل کنند که خوب روش میکند و نوچه دو ساله حاصل شده درخت
کاشته می شود و دفعه دیگر تخم آنرا چون بکارند بروید و چون سحاب قطعات
تمام نماید در یکسال از یکذرع بلند تر شود ولیکن تخم آنرا باید که سه
روز در آب تر نموده در زمین معمور کارند والا نروید و درخت
امرود دراز عمر تر باشد از بعضی درختهای میوه دار و در زمین ریگ
بوم خوب می شود و چون آن را پیوند نمایند و هر ساله انبار دهند
ثمره خوب دهد و آب کمتر خواهد و باید که نهال آنرا در آخر ماه کارند
دمانرو دیبا باید و اگر اول ماه کارند دیر ببار درآید و تجربه چنین
معلوم نموده اند و دفعه دیگر قلمست که در حوت کارند و افلاطون

حکیم

حکیم گوید که شاخه وی از درخت اصلی باشد و بد شکند بر وجهی که بعضی
از پوست درخت با آن شاخ جدا شود و چون بدین نوع کارند
خوب سبز می شود مناسب است که از آن موضع دیگر برند سیب
سرد است دل را قوت دهد بلغمی مزاج را نشاید مصلح وی زنجبیل
پرورده جالینوس حکیم گوید هر که خواهد تا نوشته سفید بر سیب سرخ
پدید آید سیب سرخ را در گل باید گرفت و آنچه خواهد نوشتن
کشاده گذارد که دو دو باید کرد آنچه کشاده باشد سفید گردد
و آنچه اندر گل بماند اگر پیش از آنکه بر درخت رنگ گیرد موم بر و — باشد سرخ
گذارند یا چیزی مانند این بود نوشتگی سفید بماند و دیگر رنگ
گیرد و آن نیکو بود و پاکیزه تر و هر که سیب را در برگ جوز پیچد
و در گل گیرد هر چند خواهد نگاه دارد تباه نشود حب سیب
شکرین طعم که اسپ سیب میناد و خوش بوی و نکون چون ذقن سیمبرانست
نهال آن بر سه نوع حاصل می شود اول پای جوش است که از عروق
درخت روید دوم در حوت کارند اما باید که نوچه دو ساله باشد
و ریشه خوب داشته باشد که سبز شود جالینوس حکیم گوید که پای

جوشش را هرجا که کارند وسبز شود اولی آن بود که بوضع دیگر نقل
کنند که خوب روش بکیند دوم قلست که درخت کارند و
افلاطون حکیم گوید که شاخهٔ وی از درخت اصل باشد وبدست بشکنند
بروجهی که بعضی از پوست درخت بان شاخ چسپیده شود وچون بدین
طریق کارند خوب سبز می شود مناسب آن بود که ازان موضع نقل
کرده بوضع دیگر برند وسیم بذر رست که چون دو روز در آب
نوده در زمین معمور کارند بروید وبعضی گویند که تخم وی ضعیف است
ونروید این تصور باطل ست میروید چند نوبت کاشته شده ونهال
حاصل شده وان تعلق بمحافظت تمام دارد وچون نهال برسد در تیر
کارند ودر آفتاب نگارند که کرم پیدا می کند وخشک میشود افلاطون
حکیم گوید که اگر پیاز عنصر در بیخ درخت سیب کارند آن درخت از کرم
محفوظ ماند اگر سرکین خوک در ظرفی کنند وانرا بر بول آدمی
دیکشبانه روز بگذارند بعد ازان در بیخ درخت سیب ریزند کرم
درخت برطرف شود واگر بیخ درخت آلوی در خاک خالی کنند
وعروق آنرا بر روی شراب لته بیالایند وبعد ازان آنرا از خاک

بپوشند

بپوشند سیب آن درخت شیرین شود واگر سرکین دراز گوش که
تر باشد در آب غشته کند ویکهو ازان آب در بیخ درخت سیب
ریزند هفت روز بدین دستور عمل کنند هر آفتی که درخت سیب را بود
همه زایل شود واگر بیخ درخت سیب با بیخ شاخهای آن بزهره گاو
آلوده کنند سیب آن درخت از کرم محفوظ ماند ودر بیخ درخت
سیب نزدیک بروی زمان کرمی پیدا می شود که پوست درخت را
مخورد و درخت را خشک می کند آن موضع را بسرکین گاو بیالایند
ازان کرم محفوظ ماند واگر در سالی چهار نوبت بیخ درخت سیب را
بر بول آدمی کنند چنانچه بکرم زمین فرو رود رنک سیب آن سرخ
شود واگر بار درخت شفتالو همین عمل کنند رنک آن نیز سرخ شود
وچون سیب وشفتالو بر درخت محکم شود در نزدیک درخت
میخی بزمین فرو برند وشاخی که در جنوب آن درخت باشد بریسمان
بکشند تا نزدیک بزمین رسد وبران میخ ببندند وسبوی آب در زیر
آن نهند چنانچه حرارت آفتاب دران اثر کند وحرارت آب سیب
وشفتالو می رسیده باشد آن سیب وشفتالو چون برسد سرخ باشد

الوبالو سرد وترست صفرا تسکین دهد ومعده سست کند مصلح وی
کلقند است جالینوس حکیم گوید که سرد بود وشکم بگشاید وشهوت را
کم کند بیت از گلشن فردوس بود الوبالو مطلوب بصفرا و
دوای دل وجانست د نهال وی بدستور امرود از پای جوش
که عروق درخت است از تخم دو ساله حاصل می شود ودر حوت
کارند وجالینوس حکیم گوید که چون پای جوش کارند سبز شود
مناسب چنانست که بوضعی دیگر نقل کنند که خوب روش میکند
واگر خواهند که بذر نمایند نیز می توان نمود ونهال خوب میرسد اما بذر
وی یکماه در آب بوده باشد وهر پنج روز آب وی تازه نموده
باشند الوی بخارا در کیفیت ومنفعت ومضرت ودفع مضرت
حکم الوبالو دارد اما چون بر نهال میل نماید تلیین می کند ودر سرطان
میرسد وبسیار خوب می شود ونهال وی از پای جوش است که در عروق
درخت روید وهر جا کارند سبز شود اولی انست که بوضعی دیگر نقل
کنند که خوب در روش می شود ودر اول قوس وحوت کارند واگر خواهند
بذر نیز می توان نمود وخوب میرسد وبذر وی یکماه در آب باشد

وهر پنج روز آب وی تازه نموده باشند بیت تو تعریف چه
گویم من از الوی بخارا شهد است وشکر راحت دل سوختگان است
شریتی که بدره مشهور است برنگ وطعم گیلاس وخوردتر
از گیلاس است در کیفیت ومنفعت ومضرت ودفع مضرت
حکم الوبالو دارد اما چون بر نهال میل نماید تلیین می کند یکدفعه در
سرطان ودفعه دیگر در سنبله میرسد بسیار خوب می شود ونهال
ان از پای جوش است که از عروق درخت است اما هر جا که کارند
سبز شود بوضعی دیگر نقل کنند ودر حوت کاشته می شود
وبذر نیز می توان نمودن وبذر وی یکماه در آب باشد وهر پنج روز
آب تازه نمایند بیت امد بچمن شریتی وفایده آورد د صد گونه
فرح ز دل غمزده کانست مویول از سرخ وسفید بصورت و
طعم شریتی است ودر منفعت ومضرت ودفع مضرت حکم الو
بالو دارد ودر سنبله میرسد ونهال ان از پای جوش است که
از عروق درخت روید وهر جا کارند وسبز شود بوضع دیگر
نقل کنند ودر حوت کاشته می شود وبذر نیز می توان نمود

امابذر وی یکماه در اب باشد و هر پنج روز اب را تازه نمایند **توت**
مویل چین امده خوش طعم ملون و هر یک بصفا چون در و یاقوت
عیانست **مرمنجان** که در خطا عنکلان و ختلان ملاروت و در بلوکات مذکوره
شاه توت است ابادی کویند بصورت و رنک شاه توتست
چون بر نهال میل نمایند تکمین می کند و در سنبله میرسد نهال کارند
و بذر نیز می توان کاشت که بذروی پنج روز در اب بوده باشد
اما چون هر جا کارند پای خویش جوش بسیار پیدا می کند و نهال
وی بلند نمی شود **بیت** مرمنجان بکلزار بود ثانی شه توت و خون
جکرش چون دل عشاق دو نیم است **روا** **زرشک** سرد و خشک است
و قابض اعصاب را بد است مصلح وی شیرنی **بیت** بهر دل مجروح
سماق امده بیرون و بسیار نکو باشد و به از دیکر است
نهال وی بدستور الو بالو از پای جوش که از عروق درخت
باشد و کاشتن ان بدستوری که مذکور شده حاصل می شود و در حوت
کارند و بذر وی که پنج روز در اب باشد نیز می توان کاشت
و نهال خوب میرسد **زرک** سرد و خشک است جکر و معده را قوت دهد

اعصاب

اعصاب را مضعف است مصلح وی شیرنی است **بیت** زرک
امده بهتر ز همه میوه باغات در فایده بهر دل و خسته
جکر است نهال وی بدستور امرود از پای جوش است که
از عروق درخت باشد و کاشتن ان بدستوری که مذکور شده
در حوت کارند و بذروی که پنج روز در اب باشد نیز می توان
کاشت و نهال وی خوب میشود و بعضی کویند که قلم نیز میکرد
و ان تعلق بمحافظت تمام دارد **انجیر** کرم تر است سنک
مثانه ببرد و احداث سبش کند دفع وی بسیماب جالینوس حکیم
کوید درد سینه و سرفه را به برد و جکر و سپرز را سود دارد اما
انجیر سفید بهتر بود از سرخ و تر بهتر بود از خشک وی و چون بسیار
مداومت نمایند دندان را زیان دارد **بیت** انجیر بهشتی که
شده قوت دلها و مقبول از ان نزد همه جنتیانست از سفید
و سیاه و سرخ و زرد و درخت انجیر دراز عمر باشد و زود تفغ
نکرد و کاشتن ان بر سه نوع است و در موضعی که کارند باید
که پناه باد باشد و سایه نباشد و افتاب بران عمل داشته باشد

و در کنار اب و زمین نم ناک نباشد چه بسیاری اب و نم درخت
انجیر را زیان دارد اول پای جوش است که از عروق درخت حاصل
می شود و نوچه دو ساله باشد نهال کاشته می شود دوم قلمست
که از سر شاخ پنجه دار درخت مع پنجه ببرند و کارند سیم بذرست
که درخت انجیر را دو شبانه روز دیگر انرا در میان اب می مالند
و بعد ازان واب تازه می ریزند پس تخم انرا با سرکین گاو
مخلوط سازند و شاخ انجیر را که کارند سه روز اصل انرا در اب گذاشته
بعد ازان کارند و اگر به سرکین تازه گاو الوده کنند و بعد ازان
کارند بهتر بود و بعضی در اسفل نهال انجیر که در حفیره بود ده دو بیضه
یا سه بیضه نهند بار بسیار اورد و اگر شاخ انجیر نگون کارند
چنانچه فرع شاخ در حفره بود ان درخت بسیار بلند نشود
و میوه ان بسیار بود و اگر پیاز عنصر در بیخ درخت انجیر کارند
ان درخت و میوه ان از کرم بسلامت ماند و اگر بیخ درخت
ان یا از میوه ان کرم پیدا شود بیخ درخت را از خاک خالی کنند
چنانچه عروق ان ظاهر شود پس بر خاکستر کنند و روی ان پر خاک

در اب اغشته کنند و بعد ازان دو شبانه روز

خواهند

کنند

کنند ان کرم اخر شود و اگر عروق درخت انجیر را بشاد توت الوده کنند
انجیر ان درخت ساقط نشود و اگر سرگین کبوتر و نافل و روغن
کنجد هر سه برابر باهم بیامیزند و انجیر را که خام باشد بان بیالایند
زود پخته شود و اگر نمک نرم بسایند و بیخ درخت انجیر خالی کنند
واین نمک دران ریزند انجیر ان درخت زود پخته شود و ساقط
نشود و زراعت نمایند بدین نوع که لیف خرما را که از تخم تافته
باشند مناسب ان زمین رایکوجب مغاک شود ده ارغچی را در تک
مغاک گذارند و بذر را بر روی ارغچی گذارند و خاک ریزند و ریگ بر روی
ان پاشیده اب دهند و چون سبز شود هر گاه دانند که
تشنه شود اب دهند و چون یکساله شود ارغچی را از زمین بیرون
اورده هر جا خواهند نهال کارند و حقیقت لیف انست که
چون بذر ضعیف است و ریشه خود را در زمین محکم نمی تواند بود
بواسطه ان بذر ضایع نماید و در سالی که سرما بسیار باشد و درخت
وی نقصان یابد از روی خاک برند که چهار ساله را در بار می اید
و گذارند که دیگر بعضی از شاخ دستهٔ وی سبز می شود و انچه

بر روی لیف

سبز نشود و بیرند و سال دوم در بار می‌اید و مناسب انست که هر ساله
در زمستان اگر توانند درخت انجیر را خم نموده خار و خاشاک
بر بالای ان گذاشته خاک ریزند که از سرما ایمن باشد و در بهار
که دغدغه سرما برطرف شده باشد بیرون اورند جوز گرم
خشک است تریاق زهرهاست انچه از گزندها و غیرها بگزند چون
مغز جوز بخورند فایده تمام دهد اما دهان بجوشاند مصلح وی
ترشی یا البکامه جالینوس حکیم گوید که چون جوز خرد بود انچه بخورند
دران سال درد چشم نبود و از رسیده وی هر که بسیار خورد
اب پشت بیفزاید بیت جو نامده پر فایده و هست ز جمله
تریاق بهر زهر و دران در ضمانست   جوز دست مال ورای سمی
از درخت اصلی یا انکه پیوندی باشد پانزده روز در اب نشوده
در قوس بیدر نمانید و در ثور اب دهند و در محافظت ان سعی
و اهتمام نمایند که پنج سال بار دربار می‌اید و اگر کسی جوز را بهمان
موضع بکارد که درخت انجا خواهد گشت تا هم انجا بروید حاجت
نبود که جای دیگر بکارد و باز نقل کنند که بهتر باشد چه درخت

جوز را خاصیت انست که ریشه که بزرگترین باشد در زمانی جا
نموده خود را بنم میرساند پس در وقت نهال کندن و جای دیگر
کاشتن خلاصه ریشه ان گسسته گردد و خلل پذیرد و هرجا کارند
در سبز شدن ان دغدغه است جالینوس حکیم گوید که نهال کاشتن
جوز در سردسیر باید و چون خواهند که جوز کارند جوز را پنج شبانه
روز در شراب غشته کنند یا در بول کودک نابالغ و بعد از ان
کارند و چون بهار اید پوست جوزی اتنگ بود و در وقت
کاشتن ملاحظه کنند که سر جوز یعنی ان جانب که متصل بدرخت
نیست بجانب بالا بود سنجد سرد خشک است طبع را قبض کند
و اعصاب را بد است مصلح وی فانید است خوش رنگ و لطیف
امده سنجد سوی گلزار و ارایش هر مجلس و چون لعل نبات
نهال اول قلمست که در حوت کارند اما باید که شاخه ان
از درختی باشد که ان درخت اصلی بوده باشد و اب و ابنا
بسیار یافته باشد تا ثمره خوب دهد افلاطون حکیم گوید
که شاخ وی را از درخت اصلی باید شکست بر وجهی که بعضی

از پوست درخت با ان شاخ جدا شود و اهن بدان نرسانند
و چون برین وجه کارند خوب سبز میشود و بهتر ان باشد که انرا
ازان موضع نقل کرده بموضعی دیگر برند دوم پای جوش است
که از عروق درخت روید و هرجا کارند سبز شود اولی بود
که بموضعی دیگر نقل کنند سیم بذر است که در پانزدهم دلو که ده روز
حوت در اب بوده باشد کارند و در حمل سبز میشود بر قاعده
محافظت نمایند و چون نهال برسد هرجا خواهند کارند عناب
معتدل است خون صاف کند و سرفه ببرد اما بد هضم است
مصلح وی مویز است حب هر دانه عناب که از شاخ نماید رنگین و
نگون چون لب یاقوت لبانست د نهال وی یکدفعه
از پای جوش است که نوچه دو ساله باشد و دفعه دیگر بذر است
که یکماه در اب باشد و هر پنج روز اب تازه نمایند و چون
محافظت کنند نهال خوب بسته می‌شود و حاصل میشود اما
اکثر دهاقین جهت اسانی نهال از پای جوش نوچه دو ساله در
قوس کارند خرما گرم بود و خون را زیادت کند شهوت

افزاید

افزاید لیکن دندان را تباه کند حب خرما چنین امده چون
مشهد و چوشکر در دفع مرضاست که شناختش چنانست
انچه بذر است در حمل بیست روز در اب نموده در حوت
کارند و در زمستان بر بالای ان خانه ساخته نمد پوش نمایند
که از سرما ضرر نیابد و بر کاوش دهند که بلند می‌شود و انچه نهال
از عروق درخت است جالینوس حکیم گوید که در هر موضع که
کارند ملاحظه تمام نمایند که از سرما ضرر نیابد و بر قاعده
محافظت نمایند اما زمین وی شور باشد مقدار دو گز ان
زمین را حفر کنند و پر خاک و روث و اب کنند و قدری
نمک در ان حفره ریزند پس دانه خرما دو شبانه روز در اب
اغشته کنند بعد ازان هر دانه را طولانی بدو نصف کنند پس
هر دو نصف را در زیر خاک و روث پنهان کنند چنانچه
باطن ان بجانب تحت ان حفره بود و سر باریکتر بجانب فوق
و هر روز انرا اب دهند تا سبز شود و بعد از دو سال اگر خواهند
بموضع دیگر نقل کنند و درخت خرما را بنمک الفت تمام است

هر ساله یکنوبت پایان انرا از خاک خالی کنند و چیزی نمک دران
ریزند و اگر نمک در وی شراب کهنه ریزند خرما خوش طعم تر بود
وگفته اند که بعضی اصناف نخل را با بعضی الفت ست پس چون درجوب
هم باشند بار بیشتر آورند و چون درخت خرما که ماده باشد
و بار نیاورد قدری از شکوفه درخت مذکور بران نهند بار آورد
توت شیرین وی گرم تر است طبع را نرم دارد و معده را بد است
مصلح وی ترشی بیت توت شکرین طعم که از ار بنیاد و طعمش
شکرین چو لب نازک بدنانست ترش وی که شاه توت است
سرد خشک است دفع صفرا کند و پر مضر شود مصلح وی شیرینی شه
توت که آمده از روضه رضوان چون دیده عاشق همه
خونابه چکانست اما نهال شیرین بر سه نوع است اول
قلمست که از درخت اصلی باشد دوم نهال است که از عروق
درخت روید و افلاطون حکیم که چون در موضعی کارند و سبز شود
اولی آن بود که بموضعی دیگر نقل کنند که خوب روشن میکنند سیم
بذرست که زمین آن را شیار نموده انبار و ریگ ریزند و کرد

انچه ریشه نداشته باشد بدستور تاک در هر قوچه چهار قلم می توان
کاشت و خوب سبز می شود و نیز بدستور گل نسترن که مذکور
خواهد شد در زمین فرهنگ می توان کشید اما ملاحظه تمام باید
که پای جوش کهنه از ریشه دار و قلم فرهنگ نمیکرد و انجا را نیز
اب و انبار بسیار باید داد که ثمره ان بزرگ و نیکو باشد
جالینوس حکیم گوید که اگر خواهی بار بیشتر آرد نزدیک آب
یا نزدیک درخت سیب باید کاشت دولانه از زرد
و سرخ در کیفیت و منفعت و مضرت و دفع مضرت حکم سنجد دارد
بیت از بهر بهی آمده دولانه بگلزار تا بوی بهی آمده دولانه بگلزار
مایه از ان وصل گمانست نهال آن یکدفعه از پای جوش دو ساله است
و دفعه دیگر قلم که از نوچه درخت باشد و بذر ان در محلی که دولانه
بر سر مع گوشت وی کاشته بواجبی خبر دار باشند فلفل گرم
خشک است درد اعصاب و بلغم را ببرد و چشم تاریک کند مصلح وی
ترشی بیت هر دانه فلفل که درین باغ نموده گویا که چو خال
رخ زیبا لبیرانست درخت آن مانند درخت تاک است و بار یکی

ان بهمان دستور و اکثر در پای درختهای که بلند قدست کارند
و آب و انبار بسیار دهند تا بران درختها بالا رود و ثمره
ان مانند خوشهای انگور خورد باشد و سبز چون بافتاب گذارند
که خشک شود سیاه گردد و درخت فلفل دراز عمر باشد و اگر
خواهند بدستان ادر حوت می توان کاشت اما زمین ان ریگ بوم
باید که زود در روش کند و از دهاقین چنان استماع افتاد
که در زمان حضرت خاقان مغفور سعید شاه رخ بهادر خان انار الله
برهانه در باغچه لکنوی از باغات سلطان کاشته بودند و
بطریق که مذکور شد مشاهده نموده اند **مشک بید** معتدلست دل را
قوت دهد و محلل نفخ است **بیت** مشکین شده بید و
زده صد پنجه چو گربه ه از پنجه دلی رحت بس خسته ولانست
از رسمی که بدم روباه و پنجه دارکه به پنجه گربه مشهور است نهال
ان قلم است و قول جالینوس حکیم است که در حوت سبز نکو کارند
و اگر سبز و ربالا کارند کرم در درخت وی افتد و بتجربه نیز محقق
شده اما هرجا مشک بید استان نسازند پشت پلاسه ذرع

وجوی

وجوی را یکذرع و نیم گذاشته قلم از هر دو روی جوی کارند و اگر
سبز شود قلم پنجه دار مناسبت که عرق ان پربوی و زیاده از همی
حاصل میشود و هر ساله پای قلمها را بیل کرده ان نو دو انبار دهند که
نوچهای خوب پیدا سازد و مشک بید ان خوش بوی و بالیده میشود
و چون چهار سال گذرد در محلی که مشک بید دهد قلمهای ان را از روی
خاک بریده محافظت نمایند تا نوچه خوب رساند مشک بید
خوب و بسیار دهد و اگر گذارند که شاخهایش کهنه شود مشک بید
ان نیکو نمی شود و عرقی که ازان گیرند خوشبوی نباشد و اگر میوها را
که بران پیوند نمایند خوشبوی و نازک و ابدار و خوش طعم و لطیف بود
خیار سرد بود دیوست وی باسرکه بجوشانند در دندان بدرد
بیت در باغ خیار امده از بهر مناجات ه بر داشته گردست
دعا بهر هما لست ه درخت خیار درخت مبارکست و عظیم
بزرگ می شود چنانکه مشاهده می شود نهال انرا قلم کاشته محافظت
نمایند اما قلم ان باید که یکساله یا دوساله زیاده نباشد که سبز شود
و اگر زیاده باشد در گرفتن و سبز شدن ان دغدغه است و چون

کرم در درخت افتد بانکه نمک در پای ان درخت بر طرف نشود

در تابستان

قاعده الست که کرم از میان چوب پوست می اید از پی بیرون رفته
اورند بر طرف شود حضرت اعلی الخاقانی سلیمان مکانی در باغ
جهان آرای باغبانان را بدین نوع تعلیم فرموده اند و این قاعده
خاصه طبع لطیفان حضرت است و اکثر از دهاقین که بدین نوع تجربه
نموده اند بر طرف شده و افلاطون حکیم گوید که اگر بیخ درخت را
بزهره گاو بیالایند از کرم و همه افتها در امان شود و اگر بیخ درخت را
حفر کنند و آن را و عروق انرا بسرگین کبوتر بیالایند همین منفعت حاصل
اید و اگر پیاز عنصل در بیخ درخت بنشانند هیچ افت بدان درخت
نرسد و اگر ده سرطان بگیرند و در ظرف اب نهند و سر بپوشند
و ده روز در آفتاب نهند و ازین اب بر درخت پاشند مدت ده روز
متعاقب از همه افتها سالم ماند هر سال یکنوبت باین دستور عمل کنند
و درخت چنار دراز عمر باشد چنانچه استماع افتاده و مشاهده نموده
نشده و بسبب درازی عمر و ثبات وی انست که بیخ وی محکم است و
ریشه های خود را باب میرساند و اکثر از درخت میوه دار که بر درخت

چنار

چنار پیوند نموده ملاحظه تمام نمایند بگیرد و تر پیوند بدستور پیوند
تاکست و در حقیقت انکه تاک را چه گونه پیوند نمایند در پیوند نمودن
مذکور خواهد شد جالینوس حکیم گوید که تاک را بر هیچ درخت پیوند
نتوان نمود الا بر درخت چنار که میان ایشان مشابهتی تمام است
بحسب چوب و برگ و کجی شاخ و چون تاک را بر درخت چنار توجه
که برابر ساق درست شده باشد و اسکنه پیوند نمایند انگور بسیار
دهد و سودمند بود و تجربه کرده اند سفیدار از سرو سفیدار
ترکستانی و غو سمرقندی که دیودار نیز گویند و رسمی و سمرقندی
و کنده و ال سرد تر است بیت با ساق سفید امده در باغ
بیچاره دل از دیدن او در طرب است نهال سرو سفیدار ترک
ستانی که لطافت و نمایش خوب دارد و بهترین سفیدارهاست
تلست و در حوت کاشته میشود اما در تابستان در هر پنج
روز تمامی درختان سفیدار را اب دهند چنانچه اب از پایان
اشجار گذران باشد و اگر بدستور اب ندهند برگ اشجار روی
روی بحران اورد و اکثر را کرم ضایع می کند و در زمستان که بیخ

بند باشد پنج شش اب پی در پی دهند که فایده تمام دارد و در تابستان
و زمستان هرچند اب دهند درخت ان خوب می شود و نقصان
ندارد و اگر بر کنار جوی کارند بهتر خواهد بود و اگر خواهند که درخت
گلرا بر درخت سفیدار پیوسته سازند در وقتی که نهال سفیدار
فرمان بردار باشد سرا و را قلم سازند چنانچه پای جوش نوچه انزا چون
کارند بگیرد و بذر ان را دو روز در اب نوده در شیار که کرده
پل نوده باشند در حوت کاشته ریگ بر روی ان ریزند
و هر گاه ساو نمایند اب داده انبار دهند و لواجبی خبردار
باشند یاسمن کبود و زرد و سفید حار و یابس اند باد غلیظ را ببرند
و مقوی دماغ باشند بیت از امدن یاسمن و نکهت زلفش
صد گونه پریشانی سمیان بدنالست بذر مجموع را دو راب نمایند و اگر
خشک کارند خوب سبز نمی شود کبود بذر ان را دو روز در اب
نوده در حوت کاشته بدستور ارغوان محافظت نمایند
سفید و زرد بذر دارد فاما چندان اسانی در حوت بعضی قلم و بعضی نهال
پای جوش کارند و یاسمن سفید خوش بوی است و بر جفت میرود

ختمی خطایی بعضی گرم و بعضی سرد و گفته اند باسره که بربهق طلا کردن
نافع باشد بیت در باغ بحسن امده ختمی خطایی در ختم است رو
صورت رشک بریالست د از سفید و کبود و سرخ بذر انرا
یکروز در اب نوده در حوت بدستور ارغوان کاشته
هر گاه ساو نمایند اب داده انبار دهند و بر قاعده محافظت
نمایند شب بدستان که شب دوست نیز گویند برنگ و صورت
و نمایش بتماقه و جانور مشابهست عس بر صورت تو تماقه
بازامده شب دوست بت هر لحظه بدر کوشه و لی صید کمانست
از اول شب تا سر افتاب بوی بسیار میدهد و چون افتاب
براید بدستور بوی نمی دهد اما در سالی دو نوبت گل میدهد
اول در سرطان که گل ان اندک بازمی شود دوم در سنبله که
گل بسیار میدهد و خوش بوی و خوش رنگست نهال و بیرا در قوس
کاشته بذر انرا یکروز در حوت در اب نوده کارند
و بدستور محافظت نمایند که بر قاعده سبز شود گلنار سرد
خشک است شکم به بندد و بیخ دندان محکم کند و خون شکم باز دارد

تکلم ان را بدستور نا رکارند   بلبل چنین سوخته از اتش گلنار

هم نگ اگر کشته نخاکستر از نهت عشق پیچان باغی را للا کو نید مو دل

بود در حرارت و رطوبت در وسه کهنه و قلنج را به برد بیت

عشق امده پیچان چنین بدر جوانان ه پیوسته ازان خرم و

از غم بکرانست ه قاعده انست که در حوت شاخه و اپیزاد هنگ

کشیده و چون سال کرد شود شاخه مذکور را از بوته کلان نیم بریده

گذارند که ریشه پیدا نماید و سال دوم از انجا کنده در حوت نکارند

سنبل استرابادی که درخت ان بلندی شود و گل ان بطریق گل عشق پیچان است

اما بالغایت خوشبوی و لطیف است و نهال ان در قوس کاشته

می شود   از جنت فردوس رسیده گل سنبل   جمعیت

دلهای همه زنده و لانست قسم دویم از گل سرخ و امثال ان

اما گل سرخ وغیره بعد سرین بارد و یابس اند و نسرین گرم و

خشک است و جمله مقوی اعضا باطنی اند و کاشتن جمله بر دو قسم است ا

اول انکه دانه گلها را گیر و زد را ب نوده در حوت در زمان عور

ند رغا نید و چون برسد هر جا خواهند کارند دوم امثال پا ی

خویش را

چنان امده زنیسان که گل زرد ه رشک رخ خوب همه گلنار

و شان است اتشی مشهدی که صد برگ است بیستم ثور اتشی سرخ برگ

بیست و پنجم ثور بیت افروخت گل اتشین تا چهره زیبا ه

اتش بدل غمزده عالمیانست نسرین بیست و پنجم ثور ر

نسرین که بباغ امده با طره مشکین ه دل خون شده و سوخته

کر مشک از نهت سرخ صد برگ پانزدهم ثور بیت بار وی

نکو امده است تا گل صد برگ ه صد داغ از و بر دل کلچهره و شان است

بغدادی که بسرخی اندک مایل است پانزدهم ثور بیت گل بغدادی و

از جمله نقش اسودکی چشم همه درد کنانست مشکین

که بشش ماهه مشهور است و گل ان بطریق گل نرگس صد برگ است

اول جوزا بیت در صحن چمن امده است تا گل مشکین تبیاب

بود نرگس و بیمار ازانست قازقانی که گل ان کبود است و در

باغات بسیار کارند و پای جوش بسیار میکند اول جوزا بیت

اینچنین تا گل قازقان بلطافت ه پیوسته بخوبان جها نا

جلوه کنانست نسترنی از سفید که رسمی است و سرخ و مله

که سابقا در باغ می بوده و برطرف شده و رسیدن گل آن عجب
پنجم ثور است بیت تا خیمهٔ گل نسترن آورد بگلزار ٭ فراش صبا
هر طرف فرش زمرد گسترانست ٭ وکیفیت نهالش آنست که یک شاخه
نوچه آنرا در حوت بطریق فرهنگ ٭ در زمین کشیده چون
سال گرد شود شاخهٔ مذکور را از بوته نیم برنموده گذارند که ریشه
پیدا نماید و سال دوم از انجا برکنده هر جا خواهند کارند و هرگاه
جنگل و کهنه شود گل بدستور ندهد در فصلی که گل با تمام از
روی خاک ببرند اما نسترن را یکمذرع گذاشته ببرند که نوچه خوب
پیدا نموده گل بدستور دهد و گل ششماهه را اگر ببرند بیشتر انست
که خشک میشود و اگر خشک نشود بدستور بیشتر روش نمی کند و چون
با تمام رسد مجموع را سیاه آب نمایند که اگر گرمی داشته باشد
بمیرد و بعد از آن آب بدستور دهند و سیاه آب نه نمایند که ضایع
می شود بیت بسیار نکو آمده در باغ ریاحین ٭ خوشبوی
بنوعی که چمن محو جمالست ٭ گر بوی بنفشه گویند بتمامی سرد
ترانه و سرفرازان نافع باشند بیت تا زلف سمن سای تو آن

دید بنفشه

دید بنفشه افتاد زپا پیچ و قدش چو کمانست ٭ کبود
از صد برگ و رسمی و ارغوانی و سفید چون بذر نمایند بهتر شود
ولیکن معهود آنست که نهال کارند بدین نوع که زمین آن را
رانده ریگ ریزند که بنفشه در زمین ریگ بوم خوب
می شود و محل کاشتن آن یکدفعه از سنبله تا قوس و دفعه دیگر
از دلو تا حوت و بر دو نوع پل مینمایند بعضی لوله پلی نموده
بر سر رنگ آب از نهر دو روی پل چهار بوته نهال در زمین
کارند و سال دوم خاک سرپل را در پیش نهال گشته تا نهال در میانه
پل جا گیرد و بعضی پل از دوره مینمایند که سر پل آن هموار بوده
چهار دانگ و نیم ذرع و تنگ جوبه یکمذرع و در پل آن سه قطار
نهال کارند چنانچه یک قطار درمیان و دو قطار در کنار باشد
و در طول فاصله میان نهالها بدستور عرض خواهد بود و بعضی مقفلی
پل مینمایند و بدستور دوره نهال کارند و چون نهال کاشتن
مجموع با تمام رسد بنوعی آب دهند که تمام پلهاش بر اندازد
و هر جا که خشک ماند مقرر است که نهال سبز نخواهد شد و باید

که در سایه درخت باشد واگر سایه درخت میسر نشود تنک چوبه
انرا کوش نموده تخم بستان افروز پاشند که سایه پیدا نماید
و هر سال در سرطان و سنبله و ثور سه او نمایند و دو نوبت
ریگ وانبار بر روی ان پاشند یکدفعه در میزان و دفعه دیگر
در حمل که گل با تمام رسیده باشد و در هر سه روز اب دهند و
در اب وانبار دادن تقصیر نه نمایند و رسیدن گل ان انچه
نوچه است از میزان است تا حوت و انچه کهنه است از دلو است
تا حوت **زرد** انچه بذر غاینه زمانی انرا اوله پل نمایند و از هر دو
جانب بر سر رنکاب که بذر را بگرو زد در اب نموده باشند
بطریق گشنیز سرپلی کارند و از انجا بر سم نهال هر جا خواهند برند
و انچه نهال است زمانی انرا نیز لوله پل نموده در ذرع دو نهال
کارند و انبار بسیار دهند که بوته وی بزرگ می شود و کاشتن بذر
و نهال ان در حوت و رسیدن گل ان از ثور است تا جوزا
گل زیبا از صد برگ و رسمی که شش برگ است بیشتر از همه گلها
میرسد **بیت** در فصل بهاران که دمیده گل زیبا صد

برگ است

برگ است و پیش تر از همه گلها میرسد و رخسار چو زر ساخته
گوئی که خزان است و کاشتن پیاز ان بدستور نرگس است
که مذکور خواهد شد و رسیدن انچه رسمی است در سنبله و انچه صد برگ است
در دلو **سورنجان** که بعضی سورنج گویند طبیعت وی گرم و خشک است
جهت تحلیل مفاصل مغز وی را با گلاب ساویده طلا سازند نافع بود
و گل وی زیبا بطریق گل زیبا ست و در حوت میرسد و کاشتن
پیاز وی بدستور گل زیبا ست و محافظت وی همان طریق
بیت سورنج بباغ امده پیش از همه گلها و داده است نشانی که
چمن بازجو انست **زعفران** که بعربی جادی گویند گرم و خشک است
دل را قوت دهد و مصلح وی عفونت بدن باشد اما مضعف
معده است مصلح وی بادیان رومی جالینوس حکیم گوید در دسر
و خواب ارد و ریشی که محکم شده باشد یا زخمی رسیده باشد
نرم کند **بیت** تا زعفران از گلشن فردوس رسیده
صد گونه از و فایده عشرتیان است و زمین ان اپل نموده
بسر پل کشت زنند و پیاز انرا در میان یکوجب فاصله کشته

بقرار جریب سه خروار اخر میزان کارند و اب دهند و اکر
زمین بسیار باشد از عقب عوامل درکشت شدیار بشرح صدر
فاصله کذاشته کارند فاما هر پیاز را دانه دانه ساخته هر دانه
بیک پوست اورند و پوستهای زواید را باز نمایند که بر قاعده
سبز شود و اکر چنانچه مع پوستها و یا انکه بی پوست کارند
پیازان ضایع می شود و در سال اول انباران از خاک روبه
کوچه است و سال دوم انبار کاو و باخاک روبه کوچه مخلوط
ساخته درمیان ان ریزند که اکر چنانچه درین دو سال تمام انبار
کاو دهند پیاز ها سوخته ضایع شود و دیکر هر سال در میزان
اب داده زمین ان چون نرم شود بسر ساو زنه کولش
نموده خار و خاشاک که درمیانه ان سبز شده باشد ساو نمایند
و ملاحظه نمایند که در محل کولش نمودن پیاز بسر ساو زنه نقصان
نیابد و بعد ازان انچه توانند انبار کاو دهند که پیاز زعفران
زور بسیار میطلبد و چون زور یابد زعفران خوب میدهد
و مشهور است که انبار روی چنان می باید که اکر پنج من سنک

درمیان

درمیان زعفران زار اندازند درمیان انبار پنهان شود و بعد
انبار کاو و انبار دیکر ندهند که پیازان می سوزد و اب دهند
و کذارند که چون کل با تمام رسد اب دیکر دهند و بعضی کویند
در سالی دو اب میخورد در میزان و عقرب و بعضی ان است
که بعد از کل دادن اکر برف و باران نیز باشد تا حمل در هر ده
روز یک اب باید داد که پیازان بزرک و سیراب شود و چون
برک پیاز رسیده زرد شده باشد درو نه نکذارند که
چون خشک شود پیازان ضایع می شود و دیکر اب ندهند تا میزان
که کل پیدا می شود و اکر چنانچه در تابستان اب دهند پیازان سوخته
تمام نابود می شود اما قول ثانی نزد دهاقین بصحت پیوسته و اکثر
بدین موجب عمل می نمایند و رسیدن کل ان در عقرب است
و قریب به بیست روز کل می دهد و طریق کل چیدنش انست که صباح
پکاه که کل ان غنچه است سر غنچه را دست کرفته پایان ان را بتمام
از سر پیاز بیرون اورند و اکر سر غنچه را کج کیرند پایانش که سفید است
بیرون نمی اید چون کلها شکفته ریشه زعفرانرا بیرون اورند

پایانش سفید نمی باشد وبدین سبب زعفران خوب عیب یابی نمی شد
ودر فروختن نقصان می شود واگر چنانچه افتاب بر گل تابد نیز
پایان وی تمام از سر ساز بیرون نمی اید وچون پایان ریشهای
زعفران سفید باشد ان را زعفران جندی گویند واعتبار تمام
دارد واز یکمن پیاز که پر زور باشد نیم من گل واز نیم من گل دو دانگ
نیم یک استار زعفران حاصل است وچون دوازده سال
گذرد که پیازان در زمین بسیار شده باشد گل ان باز نیک
نمی شود ودر جوزا بر کنند ونگاه دارند که چون محل شود کارند و
در سال اول که بکارند گل اندک دهد ودر سال چهارم بدستور
گل دهد وافت وی از موش وخرگوش باشد اما موش بیخ انرا
بخورد باید که ازان خبردار باشند وچون واقف شوند
که موش پیدا شده علاج ان کنند که او را بیرون اورند والا
که بچه کنند وبسیار شوند باندک زمانی همه را نابود سازند وان
بطریقی معلوم شود که بعضی را برگ بی قوت وزرد شود
ودلیل بود که بیخ انرا موش خورده است ودفع موش بدین نوع

توان

توان کرد که چون سوراخ موش ظاهر باشد در پیش سوراخ اتش درکه
بدم اهنگری دمیده از هر سوراخ که دود بیرون اید انرا مضبوط
سازند که تمام موشان بدود کشته شوند واگر بیخ انهی از عقب
رفته وکولیده پیدا توان کرد نیز شاید خرگوش برگ انرا که بعد از
گل بیرون ارد میخورد واقف باشند که برگ پیاز را که خرگوش
خورده دیگر دران زمین پیاز گل نمی دهد مگر انکه جای دیگر نقل نمایند
واکثر دهاقین بدین نوع محافظت نموده اند تا ازان فایده
حاصل اید شده نرگس معتدل بود ودر گرمی وخشکی سده دماغ بگشاید
بیت تا چشم گشاده بچمن نرگس رعنا دیده بره امدن سرو قد ا بیست
زمین انرا لوله پل نموده اب دهند وپیاز وی را در میان بکوب جب
فاصله گذاشته بر سر نم در میزان وعقرب وقوس کارند چون
باتمام رسد اب دهند دیگر هر سال در میزان اب داده چون زرد
نم شود ساو نمایند وبعد ازان ریگ وانبار داده اب دیگر دهند
که سبز شده گل بزرگ وخوشبوی دهد واگر چنانچه در میزان باران شود
اعتماد بر اب باران نه نمایند واب دهند که زمین خشک مزبست

نیم باران سبز نمی شود و چون اب ندهند پیازان ضایع می شود و بعد از
گل دادن تا حمل در هر ده روز یک اب دهند که پیازان بزرگ
و سیراب می شود و چون پیازان در زمین بسیار باشد محل تنگ
کردن بود در جوزا برکنده نگاه دارند که چون حمل شود بکارند و
در سال اول که کاشته شود بعضی گل نکند هر چند برگ بیرون ارد
و بعضی گل کند و در سال دیگر پیاز رسیده تمام گل دهد و نارسیده
گل ندهد و در تابستان مجموع پیازها اب نمیخورد و رسیدن
گل ان از صد برگ و بعضی از عقرب است تا دلو **الچی سوسن** گرم خشک
کلف که تالش ساکویند ببرد **بیت** بر تخت چمن امد چون الچی
سوسن **ح** از فضل بهار و گل نوروز نشانست **ح** پیازان را در
میزان و عقرب و قوس در لوله پل کارند و پیازان چون در زمین
بسیار شود محل تنگ کردن باشد در جوزا برکنده نگاه دارند
که چون محل شود کارند و در میزان ریگ و انبار داده اب دهند
و در دلو سبز می شود و رسیدن گل ان از پانزدهم دلو است
تا پانزدهم حوت **لاله کوهی و باغی و در در کوشی و کاکلی و زرد**

حمری و کاکلی اما لاله کوهی و باغی را که شقایق النعمان گویند گرم است
شیره ان در چشم کشند صدقه سیاه دارد و اگر لاله را بکوبند
و ابش در پیشانی طلا کنند خون بینی را باز دارد و اگر اب
وی را در سرکه در دو شقیقه را باز دارد و اگر لاله را بجوشانند
و با روغن تازه بر موی مالند موی سیاه کرده و اگر اب لاله
کوهی را در چشم کشند شب کوری را ببرد **بیت** در صحن چمن
امده گر لاله سیراب غشته بخون دل خونین کفنانست **ح** کوهی
از زرد و سرخ و سفید و نارنجی باغی از یک رنگ رسمی و دو رنگ
مشهدی که سرخ و سفید است و ابلق نیز میگویند پیازانرا در میزان
و عقرب و قوس در لوله پل کاشته چون در زمین بسیار شود
و محل تنگ کردن باشد در جوزا برکنده نگاه دارند که چون وقت
کاشتن شود کارند و در دلو ساونوده ریگ و انبار داده
اب دهند و در حوت سه اب دهند که گل ان بالیده و خوب
در در کوشی میشود و رسیدن گل ان از کوهی و باغی در حمل است **کاکلی**
محل پیاز کاشتن ان در عقرب است اما در نسر کارند که گل ان

خوب بار شود و اب ندهند که نم باران کفایت است و در سرطان
گل ان در حمل است **کاکلی** که تنه ان یکذرع بلند می شود و در کرد
بعضی شش گل که پیازان بر زور است و بعضی چهار گل سبزگون
میشود و گل ان از لاله باغی رنگین تر و درشت تر است و قبل
ازین در بلوکات می بوده و حالا برطرف شده و پیاز ان بدستور
لاله کوهی و باغی کاشته محافظت نمایند و در حمل میرسد **زرد قفصی**
محل بذر نمودن ان در میزانست و گلش در جوزا میرسد و غلاف بذر
وی چون دلمل باشد جمع سازند که چون خشک کردد بذر وی در
غلاف نمی ماند و ضایع می شود **کلب** که برک نهالش بدستور
شقایق است و نهالش بهاید بدستور بلندی شود و گل ان دوازده
رنگست **بیت** در باغ با نواع بود لاله کابل ﴿ گلشن شده
زوجیت و منظور شهانست ﴿ از سفید و سرخ و جگری و گل گز
و قرمزی و پیازی ﴿ و گل شفتالو و گل نار و ارغوانی ﴿ و گلگون
و خشخاش و ملمحل بذر نمودن ان در میزان است و گل وی
با گل خشخاش میرسد و غلاف بذرش چون دلمل باشد فراهم

اورند

اورند که چون خشک کردد بذر وی در غلاف نمی ماند و ضایع
می شود **سوسن** کرم خشک است کلف که تاش را کویند به برد و
کبودش جهة کاغذ رنگ کردن بغایت خوب است **بیت** با جمله
زبانها که بود سوسن ازاد   لب بسته و خاموش نه بیند چه صفات
کبود از خنجری و رسمی و صحرایی **سفید لیموی** بذر ان در دلو و نهال ان در
حوت کاشته میشود و رسیدن خنجری کبود اخر ثور و رسمی
کبود و صحرایی و سفید در حمل و لیمویی اخر ثور است **سپهری** بذر انرا
در حوت کارند و نهالش نیم ذرع بلند می شود **بیت** در صحن چمن
بین گل زیبای سپهری ﴿ در نور و صفا چون مه خورشید جهانست
و برکش به برک کنب هندوستانی مانند است و رنگ گلش بزرد نیک است
یکگل انار و پنج برک است و پایان هر برک گلش ازاندرون
سفید است و در میان پنج برک گل باریک نیز دارد و خالی از
لطافتی نیست و در جوزا میرسد **شقایق** در کیفیت و منفعت
حکم لاله دارد **بیت** خوش اکر امده در باغ شقایق ﴿ الوده
بخون دل عاشق صفتانست ﴿ رسمی که گل ان از صباح تا چاشتگاه

است و دو طبقه که بتبه یزی مشهور است گل ان سه روز می ایستد
زمین ان پایل نموده هر سال در میزان و عقرب بذر نمایند و ریک
بر روی ان پاشیده اب دهند و رسیدن تخمش اخر حمل و دو طبقه
اخر ثور است مجرب بابا سرد خشک است طلا کردن ید و صفرا را تسکین
دهد بیت ان گل که همیشه بو دش فصل بهار د ز و باغ مطلا
شده فارغ ز خزانست د زرد از صد برک حدقه سیاه
و سرخی و سفید که بابونه نیز کویند و کبود بذر ان را نیز بکیرند در
اب نموده در حوت کاشته چون سبز شود بطریق نهال در ثور
هرجا خواهند کارند و بر قاعده محافظت نمایند و در میزان
نهال دیر اکه بزرک شده باشد از روی بیخ بریده اب دهند
که بر قاعده سبز شده گل خوب دهد و از روی خاک بزنند که
اکر سبز نمی شود خشخاش سرد خشک است سرفه و خون براند خناق را
نیک است شش بابه است مصلح وی مصطکی مجرب کر رنک برنک
امده خشخاش زا ایزد د انیا عجبی نیست اکر رنکرز است از فراخی
که برکش سرخ و سفید است و هر یوه از لعلی و سرخ و سفید

و خطایی

و خطایی ملون و صد برک و شش برک و چهار برک کنکره دار و ساده
لعلی از صد برک کنکره دار و ساده و چهار برک کنکره دار و ساده
گلناری از صد برک کنکره دار و ساده و چهار برک کنکره دار
و ساده و گلگون از صد برک کنکره دار و ساده و چهار برک کنکره دار
ساده سفید از صد برک و چهار برک کنکره دار زمین ان پایل نموده
اول سنبله بقدار جریب ده استار بذر نمایند و ریک بر روی
ان پاشیده اب دهند و هر گاه سبز شود نمایند انبار بسیار داده
اب دهند که خشخاش زور بسیار میطلبد و چون زور یابد نهال
وی بلند شده گلهای خوش رنک و بزرک میدهد و دانه وی خوب
منعقد شود رسیدن گل ان در ثور و دانه ان در جوزا است و اکر خواهند که
افیون کیرند چون غوزه وی دملل شود و اثر خوشکی ان ظاهر شد
در نماز پیشین به یکی سه خط یا چهار خط نازک بر غوزه وی
کشیده که از زند ملاحظ نمایند که ضرر به پرده تخم نمی شود بعد از ان
در صباح روز دوم سر کار دکنند از هر خط افیون را بر داشته
جمع نمایند و در سایه خشک سازند و در افتاب نکذارند

که بی رو رمیشود وچون برقاعده ملاحظه نمایند از تجربه داناو
صد من وافیون ده استار زنبق گرمست ودر خشکی معتدل
دماغ را فایده دهد بیت زنبق که بباغ امده با نکهت زیبا مشک
امده زو بیدل واز حد بیانست از سیمی ونارنجی پیازان را
در میزان وعقرب وقوس کاشته بدستور نرگس محافظت نمایند
وکاشتن زنبق وسوسن لیمویی نزدیک یکدیگر مناسبت سبز شدن
زنبق سیمی در میزانست که اب میدهند ونره کشیدن وی اول
ثور ورسیدن گل وی ونارنجی اول جوزاست چمن افروز کاشتن
ان بدستور بوستان افروزست که مذکور خواهد شد ورسیدن
ان از جوزاست تا اخر سرطان بیت بهتر نبود چون چمن افروز
بگلشن د براهل دلان این همه زان نازکتانست نیلوفر سرد
تراست خواب اورد باه را مضرست مصلح وی گلقند بیت
از غم کم خویش شده نیلوفر اگاه د زان جامه کبود امده
کز ماتمیانست بذر انرا از سفید وسیمی یکروز در اب نموده
در حمل کارند وچون سبز شود بر حفت میرود بو اجبی خبردار

باشند

باشند ورسیدن ان در جوزاست وگل ان از صباح تا چاشتگاه
گل قرنفل بهتر نبود چون گل زیبای قرنفل د منظور نظر همه
از بی بدلانست د از صد برگ وسیمی که سفید وجگری ولعلیست
بذر ونهال انرا در حمل کاشته برقاعده محافظت نمایند ورسیدن
ان در جوزاست وبودن وی بیتر ماه حمی حره که در کتب طبی حری
نویسند بعضی گرم وبعضی سرد گفته اند باسرکه بر بهق طلا کردن
نافع باشد واگر ابش در سر کنند در شقیقه را بازدارد بیت
در باغ به هر نوع بود خیمی حسرو د صد زینت ازو در چمن و
حسن جهانست د الوانش بدین موجب است از سیمی وصد برگ
سرخ وجگری ولعلی وگل شفتالو وگل کاسنی ونخودی ولیمویی
وزرد وسفید وملمع بذر انرا اگر روز در اب نموده در تیرماه
میزان وعقرب وبهاری در حمل کارند ورسیدن گل
ان از جوزا تا اخر سال است وهر ساله چون گل دهد از روی خاک
درو ند که توجه پیدا سازد وگل خوب دهد لاله خطایی هر حسن و
لطافت که بود در همه گلها د در لاله خطاییست که مجموع انست

زمین ان را یکدفعه در ثور پل نموده بذر نمایند و ریگ بر روی ان ریخته
اب دهند و هر گاه سبز نمایند انبار داده اب دهند و نهال
ان را بدستور بوستان افروز هر جا کارند بگیرد و در سیدن
وی در سرطان و تیر ماهی میرسد بهاری لاله کلگون رومی که باسترابادی مشهور است
بدستور لاله خطایی کاشته محافظت نمایند و برگهایش در تیرماه
خطایی سفید و زرد پیدا میکند و بسیار خوش نماست بیت
چون لاله رومی چمن امده کلگون ٭ گر لاله خطایی شده رخ زرد
از انست بوستان افروز سرد و خشک است حرارت معده و جگر را ساکن
کند و معده و روده پاک سازد و ادرار بول کند و دفع حمی
کند بیت چون تاج خروس امده از جنت فردوس ٭ پیوسته بخون
دل صاحب نظرانست ٭ از خود و تاج خروس و دم روباه
زمین ان را پل کرده یکدفعه در ثور بذر نمایند گل ان بیگاه میرسد
اما گلهای ان در تموز بد رنگ می شود و دفعه دیگر در اول سرطان بذر
نمایند که گل وی بیگاه میرسد اما خوش رنگ و لطیف تا اجل حال
می ماند و بعد ازان ریگ بر روی ان بذر ریخته اب دهند و نهال

ان

ان چون برسد در هر جا که کارند زمین انرا یکذرع مغاک نموده
خون گوسفند و انبار بسیار ریزند و خوب روش میکنند و تخم انرا
بیخ فرع بلند میشود چنانچه در چهارباغ ان عالیجناب ملاحظه نموده
در سعدای بهاری در سرطان و تیرماهی تیر الست سنبل سمرقندی
از سنبل زیبا و ازان نکهت زلفش ٭ اتش بدل جمله خورشید وشان نشست
گل ان بزردی مایل است و برگش باریکتر از موی و مشکین مانند و
خوش بوی است و پیاز ان برابر جوز هندی میشود و چون از پیاز ان
قدری بر اتش گذارند بوی خوب میدهد و در بهار که پیازش کهنه تازه
باشد کوفته در دیگ گلاب لیسی گذارند از وی عرقی حاصل میشود
که بوی نمک برابری میکند و در سمرقند بطریق گلاب در شیشه کرده
محافظت مینمایند پیاز وی را در عقرب در گرد دیل کاشته بدستور
لاله کوهی محافظت نمایند شب بوی بیت تا از چمن خلد رسیده گل شب بو
اباد از و صحن چمن روز و شبانست ٭ گل وی نیلگون
و در روز اندک بوی دارد اما در شب بوی وی بسیار است
چنانچه شب از دو دانگ فرسنگ بوی می اید و در انتظار

بسیار است هرساله بذر ویرا در حوت کاشته بر قاعده محافظت
از مله وسفید وسرخ که خوش بوی است وگل سه برگه را گویند
وکاشتن بذر ونهال آن بشرح مذکور شده **بیت** بازلف
پریشان که سمن خجل آمده و جمعیت دلهای همه هیچ تبا نست و
نافرمان بذر آن را در میزان وعقرب کارند ورسیدن آن در اردیبهشت
از رسمی و زرد وسفید وگلگون ومله و نافرمانست آن گل و
فرمان بر کس نیست و زان روی برون از پس سر کرده زبانست
نارخندان سرد وخشک است ادرار بول کند ودفع سوزش مثانه
واگر هفت دانه از حب وی زن فرو برد منع حمل کند **بیت**
برخصت که نار آمده خندان ودلاویز و چون غنچه گلهای
فلک خنده زنانست و در حوت پانزده روز بذر انرا در آب
کرده هر پنج روز آب وی تازه سازند که ضایع نشود ودر محل
کارند وچون سبز شود برجفت میرد و بواجبی خبردار باشند
ورسیدن آن از سرطانست تا اسد که رنگین می شود وبقالی
ندارد و **حروحه** که هوستی زنگست و در فوشنج بسیار می باشد

ودر

ودر بعضی مواضع بلوکات مذکوره نیز پیدا می شود ونهال وگل
وی مشابه است بختمی خیرو اما گل ونهال وی خورد تر است
از ختمی نهال ویرا در اول حوت وبذر ویرا که یکروز در آب
نموده باشند در آخر حوت کاشته بواجبی خبردار باشند
بیت خیرو چه که انجمن یار خ زیبا و ختمیت از و بیدل و نالان
رنگ زانست **گل روغن کاو** که در کتب غافث نویسند وبعضی از
مردم گل غله گویند گرم خشک بود بذر آن را در حوت کاشته
بر قاعده محافظت نمایند ورسیدن آن در ثور است
گل کاسنی سرد وخشک بود **بیت** از فایده ونفع وگل
کاسنی در دهر و اسودگی خاطر بیمار تبا نست و نهال انرا
در حوت کارند وبواجبی محافظت نمایند **گل گاو زبان**
گرم تر بود وقلاع کودکان که جوشش دهان گویند زایل کند
ومقوی دل بود بدستور کاسنی کاشته محافظت نمایند
بیت از بهر دل سوخته عاشق بیمار و در صحن چمن بین که گل
گاو زبانست **بنفشه کوهی** سرد وتر است سرفه را ببرد ومثانه را نفع

رساند نهال وی نیز زرع بلند میشود و گل ان ارغوانی و خوش
بوی است درخت در لوله سفالین کاشته ریگ وانبار داده اب
دهند و بواجبی خبردار باشند و در هر سه روز اب دهند
کبود گله درخت بذر نمایند و بر قاعده محافظت نمایند
بیت بسیار نکو امده در باغ کبود گل ر بسیار از ان غنچه
تیز زبانست **گل نوروزی** که زرد است و بلند نمیشود و خورد تر
از لاله است نهال انرا درخت کارند و بواجبی محافظت نمایند
بیت امد گل نوروزی و در باغ خبر داد ر از لاله که از خون
دل کوه کتانست **گل النگ** که برگ ان بدستور گل بنفشه است
اما گل ان بعضی سرخ و بعضی زرد است نهال انرا درخت کاشته
محافظت نمایند امد گل زیبای النگ ازچمن خلد زیبا است
از مهر چمن و رشک خزان است **عشق پیچان لیجوی که بگرد درخت میپیچد**
اصل گل ان کبود و میانه ان زرد و نهال ان بدستور عشق پیچان است
اما بر درخت نمی‌پیچد و رسیدن ان گل با نزدهم جوزا است
بیت از گلشن فردوس گل تازه خوش رنگ ر امده بچمن

این همه

این همه زان عشوه کنانست **روضه هفتم** در بیان اشجار و تاک
پیوند نمودن و محافظت بیوت النحل و قواعد ضرب و قسمت
اراضی و دیگری که در حقیقت ضرورت است و تخمین تحدید ان
و گز و خیمه و خرگاه و گز معمارت نجار و طریق قسمت اب از قلب
و نرته ساختن و مردجوی بلوکات و ولایات نواحی و دستور
حقابه انهار و تخمین حاصل بعضی از خضروات و غیره و محافظت
گل پیش رس و بادرنگ پیش رس و سامان نمودن گلاب و عرق
بید مشک و گلقند از قند و شکر و عرق پودنه و روغن گل
و شیره کشمش و شیره ترنجبین و شیره شکر و دوشاب کارشک
و افتابی و مربیات از غوره و بهی و شاه توت و لیچا و حلوا
از یاقوت و مغزی و غیره و سرکه الات انداختن و سرکه الات
ساختن و اب غوره گرفتن و فلو و پنیر ساختن و فیلچه حاصل
نمودن **بیت** وصل ده شاخ بدایع نوعی ر صانع این جمله صنایع بدیع
پیوند نمودن اشجار تاک
نوعی **اشجار مثمره و غیر مثمره** چنانچه بتجربه معلوم شده که فواید پیوند
نمودن با انواع است و کدام طریق بهتر و لایق تر است و هر کدام را

چه خاصیت و هر درختی را کدام نوع پیوند مناسبت و هر درخت
و نهال‌ها در کدام موسم پیوند می توان کرد و هر پیوند را چگونه
باید کردن و هر درختی را بکدام درخت پیوند می توان نمود
که اگر از قواعد ان صاحب وقوف نباشند و هر درختی را
بر درختی پیوند نماید نمود و یقین است که سبز نخواهد شد و معلوم است
۱۵ که ثمر وان چه خواهد بود و پیوند کردن اشجار جهة لطافت میوه است
وان بر دو وجه است وجه اول انکه پیوند درختی که هم جنس او بود
پیوند کنند همچون برک زردالو بر زردالو و علی هذه القیاس
وجه دوم انکه برک درختی بر جنس درخت دیکر پیوند کنند مانند
انکه برک زردالو بر درخت بادام وانچه فقیر حقیر از خدام
عالیجاه نقابت پناه استماع نموده شده در حیز تقریر اورده
تا عاقلان و کاملان را از ان بهره تمام باشد و دهقانان و باغبانان را
حقیقت ان معلوم کشته بجد تمام دران کار که عموم را نافع
بود بکوشند و فواید ان بر نه نوع است نوع اول انکه چون
میوه درختی بی طعم بود و خواهند که خوش طعم و خوب کردد

از درختی

از درختی که میوه ان خوب باشد بران درخت پیوند نمایند تا لطیف
کردد نوع دویم انکه درختی که بکم اورد و از درختی که بر اور
باشد و میوه [illegible] ان اعلی بود بدان پیوند کنند که بار اورد
لطیف کردد نوع سیم چون درختی را که ثمره ان خورد باشد و خواهند
که ثمره ان بزرک شود از درختی که ثمره ان بزرک باشد پیوند
کنند که میوه ان بالیده و خوب میشود نوع چهارم انکه اکر خواهند که
رنک میوه مبدل کردد مثلا چنانچه انکور خلیلی را خواهند که طبی یا الی
پیوند کنند و بر عکس صاحبی را خواهند که فخری کنند یا انکه فخری را
صاحبی سازند برک درختی که بسیار میوه باشد بر لطیف پیوند
کنند تا بسیار شود و علی العکس نوع پنجم انکه اکر خواهند جهة
تفرج و تعجب بر یک درخت انواع میوه‌ها باشد بر هر شاخی نوعی
دیکر پیوند نمایند نوع ششم اکر خواهند که درختی پیش رس باشد یا پس
رس شود از جنس خلاف ان پیوند نمایند نوع هفتم اکر درختی اب
طلب باشد مثل بهی و در زمینی باشد که کم اب بود برک درختی را
بران پیوند نمایند که اب کم طلبد مثل امرود یا بر عکس ان

انکه اکر خواهند که درختی که کوتاه عمر باشد مثل زردالو و دراز
عمر کردد انرا بر درخت دراز عمر پیوند نمایند مثل فستق وغیران
که سالها بر میدهد **نوع نهم** انکه بعضی درختها باشد که غرض وفایده
ازان درخت برک بود نه ثمر مانند درخت توت جهة ابریشم
که چون ثمره ان بسیار باشد وبرک ان کمتر بود از درختی که ثمره
توت کمتر دهد پیوند کنند تا ثمر ان کم شود وبرک ان بهتر کردد
یا بر عکس وبباید دانست که اکر پیوند از موضعی دور اورند
وچند روز درمیان باشد طریق اوردن ان انست که برک پیوند را
باز کرده در محلی که هوا کرم نباشد در کوزه اب نارسیده
کنند وسر کوزه را مضبوط سازند و زمان زمان اب بر کوزه
می پاشیده باشند تا بدان موضع رسد وچون بیرون اورند
فی الحال پیوند نمایند غرض که باغبان باید که در باغ درخت بی پیوند
نکذارد که فایده بیش ازانست که تصور توان کرد **حیث** شاخ
بی بر اکر همه طوبیست **ـه** به بریدنش بمیوه پیوندید واکثر از
دهاقین که از علم پیوند کردن باخبر اند چنان کفته اند که دانه

بردانه دیکر دو تخم بر تخم و قیاس که کرده اند دور نیست فاما نه
چنین است که از جهة انکه مجربست که بید ثمره ندارد وباشفتالو
پیوند می کنند ثمره نیکوی دهد و غرابتی دارد و چون بید اب بسیار
میکشد و درخت شفتالو باب بسیار احتیاج دارد واب دار
وخوب میشود و کویند اکثر انست که دانه ندارد واکر دارد
از هم شکافته میشود ومناسب پیوند انست که چوب محکم بر چوب
محکم پیوند نمایند وعلی العکس وپیوند نمودن بر چهار قسم است
قسم اول برک پیوند است که در دو فصل پیوند میشود در نوروز
واخر میزان اما اکر قبل از نوروز پیوند نمایند در کرفتن ورویش
ان دغدغه است وانچه سبز شود کم بار خواهد بود **انچه در نوروز است**
بدین موجب است **توشار بدانه** وجه محل پیوند ان دهم جوز است
قاعده انست که نوجه بهاری که بهار خانه است از جانب افتاب
که پوست ان پخته شده باشد بر داشته از موضعی اکر خواهند
که بموضعی دیکر برند در روی مالی که نم داشته باشد پیچیده برند و
پیوند را از میان نوجه مذکور از هر یک که رسیده باشد

بر داشته ملاحظه نمایند که دل وی تمامی از روی چوب بر داشته
شود و هر پینک که دل ان بر توجه بماند عمل بیار ندارد و باید
که پینک را از سر توجه که بر قاعده نرسیده و یا پایان توجه
که تازه نیست بر اندازند که بد کیرست و اگر چنانچه پیوند نمایند
و سبز شود ان درخت کم بار خواهد بود و بتجربه دهاقین معلوم
شده اند و پینک اصلی را بر نهال رسیده و یا بر شاخ درختی که
نازک بوده باشد و اگر درخت را بلند پیوند نمایند زود در
بار اید ولیکن هر چند پیوند بزمین نزدیکتر باشد مناسبت
جهة انکه درخت ان بار بسیار اورده و پنجه دار شود بدین طریق
که بسر کارد بر شاخه درخت و یا نهال رسیده دو الف بجانب
شمال انداخته ملاحظه نمایند که سر کارد بچوب نرسد و انکه
الف بجانب شمال می کشند بواسطه انست که در محل تندی باد
شمال توجه را پینک که نازک است شکسته نشود و بر هر جانب
دیگر از نهال یا شاخه درخت که پیوند نمایند از تندی باد شمال
می شکند و بعد از ان چون دو الف بر جانب شمال کشند

چوب را

چوب را خم نموده نباخن جای پینک ترتیب نمایند و در هر الف
دو پینک در پوست چوب در اورده پینک بالا را بجانب بالا
و پینک پایان را بجانب پایان میل دهند چنانچه از زخم کارد
کذشته جهة خود جای پیدا سازد و تا که قوت یابد که باریک
باشد بر روی هر الف پیچیده و سر شاخ را از محلی که پیوند نموده اند
یکوجب کذاشته شکنند که روز به پیوند نمایند و اصلا نزنند
که نهال البته سر شاخ دواند و پیوند زود سبز شود و اگر
به برند از همان بریده خشکی پیدا کرده پیوند نقصان یابد چون
نهال از قوی کذران نباشد و انکه بر هر نهال و یا شاخه درخت دو پیوند
مینمایند و چهار پینک دارد و بدان مصلحت است که البته یک پیوند یک
خواهد کرفت و نهال نابود نخواهد شد و از چوب پیوند خبردار
باشند که پیوند بعضی پانزده روز که کم زور است و بعضی
بیست روز که پر زور است سبز میشود و از محل دیگر سبز نشود
که توجه پینک از زور رویش خود می ماند و چون پیوند سبز شود
و پینک نمودار باشد پوست را از روی ان چوب باز نمایند

وچون نوچه نیک یکوجب بلند باشود به پوست توت یالته ببندند
که مبادا در تند باد بشکند وچون حاصل شود شکسته سرشاخ را
از روی پیوند ببرند که به پیوند متصل شود ودر تیرماه تیز ببرند
که پیوند در سرما نقصان یابد والله اعلم **شاه توت** از دانهٔ آن
وبیدانه قاعده آنست که درخت ویرا در روی خاک پیوند نمایند
که اگر چنانچه بلند پیوند نمایند لوک پیدا میسازد وبد نماست واگر
خواهند که لوک درخت ظاهر نباشد نهال انرا پیوند نموده فرهنگ
کنند وفرهنگ را از جای بجای نقل نکنند که درخت آن کم بار
میشود ومحل پیوند وهم جوزست **زردالو** که انواعش این
بدین موجب است **احمدی** که بقول کلاغ مشهورست **غوره شیرین**
پیش رس از دانه تلخ وشیرین وسفیدچه وفراهی وبابری [ی]
حلوایی ابرش سارنجی کاهی مالالی سفیدچه بلبلی انجیرک
خیارک که بشیر نیز ویکی است **ابلق حاجی** که فرخی نیز گویند
سنبز بخت فارسی نگار رکلکون حکالی شفتالی عروسک
روغنی سکلی شمسی ارزی حسنی بادامی جان ارایی

145 **حاکی الوانی** وصل پیوند مجموع پانزدهم جوزست ویشری
که در توت پیوند کردن مذکور شده پیوند نمایند وچون زرد
الوی پیوندی را با زردالوی پیوندی وصل نمایند میوه آن خوش طعم
وبزرگ شود واگر درخت زردالو را با درخت الوی سیاه
پیوند کنند بار آورد انرا شکل گویند اما باید که نهال زرد
الوی پیوندی را از موضعی بموضعی نقل نه نمایند که اکثر بد گیرست
واگر بینه شود رویش نمیکند **شلیل از ابرش وسفید در زرد**
وسرخ وشفتالنک از سفید کردکه خوبست وسرخ وسبز
که خوش رنگ نیز بر شفتالو وزردالو پیوند نمایند وطریق پیوند
نمودن شفتالو آنست که نهال ویرا هر جا که خواهند کاشت بسوز
جوی تاک یکذرع مغاک نموده کارند وسال دوم در تنگ زمانی
پیوند نمایند وچون از روی زمین نیم ذرع بلند شود جوی را [مسطح]
نموده پل بندند وغرض ومدعا آنست که هرگاه سرشاخ وی
روی بجنگی آورد از روی خاک ببرند نوچه خوب سر ساند وا [جنگلی]
به پیوند کردن ندارد میتوان نمود واگر الو بالو را با الو بالو پیوند

مسطح رر

نمایند میوه ان لطیف و بزرگ اید بهی بر دولانه وسیب پیوند
میشود وسیب بر بهی وبعضی بهی را بر بید مشک بید پیوند نمایند
جهة انکه اشجار مذکور اب بسیار جذب مینمایند وبهی اب بسیار
میخورد وپیوند ان بر اشجار مذکور مناسب است چون بهی را بر دولانه
پیوند نمایند سالهای ماند ومحصول می دهد اما درخت بهی چون
کهنه شود ومیوه ان بدستور سابق بزرگ نشود از بالای پیوند
بریده پای انرا کوش نمایند وشوره که از خانه کهنهای قدیمی
حاصل شود نرم ساخته در پای ان ریزند نوچه خوب پیدا شود
وبهی بدستور سابق بزرگ پیدا کند سیب بر امرود وامرود
بر سیب پیوند می شود واما سیب بر امرود پیوند نمودن اعتبار
ندارد وسیب را بر دولانه پیوند می توان نمود واگر سیب را
با توت سیاه ترکیب کنند سیب سیاه اید ونارنج بر سیب
پیوند توان کرد واگر نارنج را بر شاه توت پیوند کنند
واسامی سیب بدین موجب است رسمی از سرخ وسفید
اصفهانی خالدار حلالی کلوخ سیب رخش که خطهای

سرخ

سرخ دارد لعلی شکر سیب منجوش طشت سیب مشکان از
سفید سرخ میه خواجه چینی نام سیب کلابی
یتیمک کرب جعفری حلبی نی
بر سیب قره کندی که اندک ترشی دارد امرود وسیب بر امرود
وامرود بر بهی پیوند می شود واسامی ان بدین موجب است
۸ بطریق که گل ان گل صد برگ است کدو امرود چینی کلوخ امرود
کرم شاهی شکر کنه امرود مردی که گل ان بطریق گل صد برگ ۸ وچون امرود
مردی را بر امرود رسمی وغیره پیوند نمایند گل ان خوشبوی ولطیف
میشود وامرود ان با انگور رو چه میرسد انگور سرد و تر است
صفرا ساکن کند معده را مفرح است مصلح وی شیرینی است عنب خوش طعم
نکوا معده الوی چو انگور را باداز و هم جگر وجان وجهالت و بزرد
الو و بادام وشفتالو پیوند نمایند الو انگور ان لطیف وپر اب وبزرگ
میشود ولیکن الو انگور بر بادام پیوند نمودن چندان اعتبار ندارد
والو انگور چون بر زرد الو پیوند نمایند دانه وی بزرگ می شود واگر
بر الو بالو پیوند نمایند دانه ان بر قاعده می اید لیکن درخت الوی جوش

تاک سمرقندی که
بزرگ می شود داودش
سمرقندی اب دندان
سمرقندی م

مینماید مناسب چنان است که پیوند را فرهنگ کشند تا پای جوش
برطرف شود و فرهنگ را از جایی بجای نقل نمایند که درختان کم بار
میشود و اگر شاخ سیب بر درخت الو پیوند کنند سیب ان سرخ بود
و اسامی الو انکور بدین موجب است استرابادی نیشابوری
زرد کلیه علیشیری کرده الو بابا حاجی رسمی سفید
سیاه اشی دو بندی سفید چپالی شفتالو بر زرد الو پیوند میشود و بطریقی که مذکور شد
و اسامی ان برین وجه است سمرقندی سرخ مرکی شافعی خالدار زرد
زیارت کاهی علی ملکی از سرخ و سفید اردی کاردی اندرو سفید و
اندرون زرد اردی کاردی رسمی بلبلی سمرقندی که رومی نیز کویند
سفید دانه شیرین روچه شفتالو که با انکور روچه میرسد انجیر اکر بر درختی
پیوند نمایند که مناسبت داشته باشد انجیر وی خوب می اید و لطیف
میشود ولیکن انجیر را بر نهال توت نزدیک بزمین پیوند نمایند که بر
روی زمین پنجه زنند و هر ساله در زمستان بخار و خاشاک و خاک
بپوشند که سرما ضایع نشود و چون بهار شود و دغدغه سرما نباشد
بیرون اورند عناب بر عناب پیوند میشود و جوز بر جوز پیوند میشود

وجهة

وجهة پیوند انست که ثمره ان بزرک و خوش طعم و نیکو می اید سنجد
بر سنجد پیوند میشود و نزد دهاقین مقرر است که چون پیوند نمایند میوه
ان شیرین و بالیده و نیکو اید بید مشک اکر اکثر میوه ها را بران پیوند کنند
خوش بوی و نازک و ابدار و لذیذ بود مثل امرود و غیران کل بر درخت
بید و سفیدار پیوند میشود و بر یکبوته کل کلهای لون لون پیوند میتوان نمود
یاسمن زرد و کبود و سفید بر درخت که مناسب باشد پیوند میتوان
نمود مثل سفیدار و توت و ارقوان ارغوان سرخ و سفید بر درخت
بیدار و سفیدار سیب و دیکر درختها پیوند میشود و ارغوان
سفید را بر سرخ پیوند میتوان نمود و خوش نماست پسته خوان چون
بر درخت سنجد که در بعضی مواضع چتر کویند پیوند نمایند خوب میشود و مدار
تمام پیدا میکند بواسطه انکه پسته خوان زود خشک و نابود میکردد
و انچه در اخر میرسد انست چون پیوند نمایند سر شاخ را بشکنند و بگذارند که
در بهار چون نیک سبز شود بشکنند قسم دوم نیک پیوند است و وقت
ان از بیستم حوت تا دهم حمل است و شرط پیوند انست که نیک
سبز شده باشد و کیفیت پیوند ان بدستور پیوند برک است قسم سیم

اسکنه پیوندیست که در اول حوت بدین موجب پیوندی شود آنچه درخت
نوچه است که برابر ساق دست شده باشد مثل انار و زرد آلو
و بهی و توت وغیرها از روی خاک یکوجب گذاشته ببرند و
یا آنکه کله بر نمایند و از میانه راست باسکنه سر پهن یا ساطل شگاف
نموده جهة دو جانبان درخت دو قلم نوچه و آنچه درخت
بزرگ باشد بعضی کله بر نمایند و بعضی از روی خاک یکوجب گذاشته
ببرند و میانه آنرا چهار شگاف نمایند و چهار قلم نوچه که اگر قلمی
خطا کند و یا آنکه باد بشکند دیگری عوض آن باشد بشرحی که در
برک پیوند آمده از بار خانه بریده چنان سازند که بلندی هر قلم
یکوجب باشد پایان آنرا جنبت شگاف درخت بکارد از هر دو
جانب شیوه دار تنک سازند و ملاحظه پوست نمایند که بریده
نشود و بیرون قلم که جوست درخت متصل شود دلکت خواهد بود
و قلم را تا آنجا که زخم کارد رسیده باشد در میانه درخت
در آورده چنانچه پوست قلم و درخت در برابر یکدیگر باشند
بدین قاعده پیوند نمایند و اگر درخت بزرگ باشد

چون

چون آغاز را از میان شگاف بیرون آورند پیوند را مضبوط میگردد
اگر نوچه باشد به پشوشک چوب دانه یا توت پیچیده محکم سازند و میانه
درخت را که خالیست پنبه گذاشته ملاحظه نمایند که آب باران در
میانه آن در نیاید و بیرون پنبه گل کرده درخت را که خالیست پنبه
گذاشته در گل گیرند و نوع دیگر چنان تواند بود که میانه درخت را
شگاف نه نمایند و پوست کرده آنچه شش محل از درخت جدا
نموده پیوند قلم بشرح صدر در آورده بتاسمه پوست توت ببندند
بر قاعده سبز میشود اما چون بهی را بر دولانه اسکنه پیوند نمایند
سه سال را میرسد و سه سال دیگر بار می دهد و بعد از آن کم بار
و بی زور می شود و آنچه برک پیوند باشد چهار سال را میرسد و بیست
سال دیگر بار میدهد غرض که برک پیوند بهتر است قسم چهارم
ماسوره پیوند است که در سمرقند و بخارا و خارزم و بحدود
بدین نوع عمل نمایند و چون پانزدهم حوت شود پیوند از بار خانه
بر داشته بطریق ماسوره پوست نیک را از پیوند جدا ساخته
بر هر شاخ که پیوند خواهند نمود سر آن شاخ را قلم کرده برابر

ماسوره پیوند پوست وی را بردارند وعوض آن ماسوره پیوند را
در آورده هر دو سرش بطاسمه توت یا بید چنان مضبوط بپیچند
که باد درمیانش در نیاید وچون سبز شود طاسمه توت را باز
نمایند وبعضی تاسمه نه پیچند وخوب سبز می شود **تاک** دستور
قاعده است که چون خواهند که پیوند نمایند پیش سال آن پای
تاک را بیل کردان نموده انبار دهند تا تاک بقوت کرده وپیوند
خطا نکند وچون پیوند کنند دیگر بار بیل کردان نموده انبار دهند
وکیفیت پیوند آن بر دو قسم است **قسم اول** بقاعده که
در قدیم پیوند می نموده اند واصطلاح وی است که چون تاک چهار ساله
یا پنج ساله شود پیوند باید نمود وهر شاخی که بزرگتر باشد واصل
آن باشد از پایان بریده پیوند بر آن کنند تا یکبار رشته نخ اصل
تاک کردد وچون هر ساله تاک را شاخها بزنند تا بار نیکو دهد اکر
بر شاخهای بالا پیوند کنند نیک بوقت بریدن آن را بباید برید والا
بر نیک ندهد وبر اصل نباشد ودر سالی که سرد باشد سرما نخ تاک را
ضایع کند چنانچه خشک کردد وچون چنین باشد پیوند باطل شده

باشد

باشد لاجرم در ساق آن پیوند کردن بهتر باشد ومنع نهال اکر تاک را
نکو چه از خاک بیرون آورده چون سبز شود پیوند بر آن کنند
مناسب باشد بجهت آنکه چون کهنه کردد واز بر بار زماند تاک
آن را از روی خاک ببرند تا نوچه بیرون آورد وپیوند باطل
نشود واکر کسی خواهد که انکور دانه دار بی دانه کردد نوچه تاک را
شکافته مغزی که درمیانه است بیرون آورده باز نخ تاک را
بر ریسمان به بندند برهم چسبد وچون انکور بدهد بیدانه باشد
ونوعی دیگر چنان تواند بود که از آن قلم که خواهند کاشت بنصف
از زیرش بدو پاره بشکافند ومغزی که درمیان آنجو را آن باشد
بیرون آورند آنگاه آن شاخ را برهم بپیچند وسر آن قلم را در نوچه
کذاشته خاک ریزند چون بار آورد بیدانه باشد جالینوس حکیم کوید
که اکر خواهند انکور بیدانه شود تاک را شق کنند آن قدر که در
زمان خواهد بود چنانچه چشمها آن بحال خود بماند وآن مغز که
در جوف آن بود بیرون آورند چنانچه اصل چوب تاک جدا شده
نشود پس آن تاک شق کرده را برروی هم نهند واز لوح

انرا محکم سازند و سرکین گاو تازه الوده کنند و بکارند
انگور این تاکرا انبود و اگر پیاز عنصر بکوبند و این تاکرا بان
الوده کنند عوض سرکین گاو و شق ان زود تر بهم چسبد
و بعضی اول بر شق این تاک قدری عنب که تیره باشد ریزند و بعد
ازان انرا بلوح به بندند و بعد ازان که انرا بکارند در هر هشت روز
قدری رب با عصیر باب مخلوط سازند و در بیخ ان تاک ریزند
تا ان وقت که سبز شود قسم دوم بدستوری که حالا دهاقین
عمل مینمایند انست که در تور چون تاک چهار دانگ و نیم ذرع
نوچه پیدا سازد از سران نوچه انچه نازکست که قابل پیوند نمودن
نباشد بریده بعد ازان بکارد میانه رست انرا شکاف نموده
از پنبه نگذرانند و پیوند انرا از سر نوچه دیگر که نازک بوده باشد
و انگور ان ظاهر باشد بر داشته نازکی سر پیوند را بریده پایان
انرا از هر دو رو میشود و ارتراشیده از محلی که زخم کارد رسیده
باشد در میانه ان بیخ تاک پیوند مینمایند در او زند و بعد ازان
باید که بریسمان پنبکی تا تاب یکمرتبه بران پیچیده بریسمان

مضبوط

مضبوط نمایند و برگ از محل دیگر هم می تواند بود اما برگ همان تاک را
که برکنده نشود و پیوند در میانه ان باشد تازه می ایستد
و پیوند را فایده می دهد مناسبت و در هر سه روز خبر گیرند
که از محل دیگر سبز نشود و چون نیم ذرع بلند نشود ریسمان را باز
نمایند که در میانه تاک جا نگیرد و چون پیوند را بر قاعده محافظت
نمایند در همان چند روز انگور ان ظاهر میشود و سال دوم چون
حوت شود در روی ب جر نموده ان بریده را فرهنگ کشند
که اصل پیوند در زیر خاک ریشه پیدا سازد و اگر چنانچه در هنگ
نکشند از محل دیگر سبز می شود و پیوند را خشک میکند محافظت
نمود بیوتا النحل که حضرت جلال احدیت در کلام قدیم
خود ازین معنی خبر میفرماید واوحی ربک والهام فرستاد
پروردگار تو الی النحل بسوی زنبوران عسل یعنی در د
در دلشان افکند ان اتخذی انکه فرا گیرید من الجبال از شکاف
کوهها بیوتا خانهای مسدس متساوی اراسته بحسن صنعت و صحت
قسمت ومن الشجر و از میان درختان نیز خانه گیرند یعنی در کوه

صحت مر

وشجرجای کنید وقتی که صاحبی و مالکی نداشته باشد وصابوشون
وخانه کیرید از انچه مردمان بنامی کنند یعنی مالکان شما چون کنند
ووغیران اما عسل طبیعت وی کرم خشکست سرد فراج رانیکوست
کرم فراج را بدست مصلح وی ترشی ست بیت از شهد لطیف
خوش پاکیزه خوش طعم ⁊ هرچند کنم وصف بسی خوشتر ازست
قاعده چنانست که اکر خواهند خانه کلیز را در زمستان بافتاب
برند در اخر عقرب نقل نمایند و در تابستان اخر حوت از
افتاب بسایه برند و اکر ضرورتی واقع شود که در غیر این دو محل
نقل باید کرد شب درب خانه کلیز را بسته قریب یک فرسخ
دو ربرده درب خانه ایشانرا باز نمایند واکر کمتر از یک فرسخ
برند خانه قدیمی خود را فراموش نمی کنند و تلاش خانه قدیمی خود
مینمایند و بدین واسطه اکثر ضایع می شوند واکر خواهند که ازانجا
نیز نقل نمایند باز شب درب خانه ایشانرا بسته بهر جا که خواهند
برند و انجا که خانه جهت ایشان ترتیب مینمایند از هر خانه تا
خانه دیکر سه ذرع فاصله کذاشته سه درپس سازند جهت اسانی

اندشند

151 اندشند ایشان واکر چنانچه در تابستان ملاحظه سایه نکنند والبته انها
در افتاب کذارند در میانه ایشان کرم سفید پیدا می شود که انرا
بابو رمی کویند و انار ان کرم انست که مورچه در خانه ایشان راه
می یابد چنانچه بعضی ضایع می شوند و بعضی دیکر خانه را بازکذاشته
بهر طرف میروند و چون زمستان شود خانه ایشان را بافتاب برده
پناه سازند که برف و باران تشویش ندهد و خانه ایشانرا بعد
پناه دیوار بسال ونمد وانچه میسر شود بپوشند که سرما ضایع نکند
وبقدر سرما در محافظت ایشان کوشند وچون زمستان ذخیره
ایشان کمی کند و کل بهار نیز دیک نباشد خواجه سرایان که در میان
ایشان می باشند وشناختن ایشان انست که کلیزان سیاه رنگ
وکردوقند اند و نیش ندارند یک یک کشته بیرون می اورند
وازانجا فهم میشود که کوش بر خانه ایشان کذارند اکر ذخیره دارند
صدای تمام دارد واکر ذخیره ندارند اندک صدای دارد وچون
فهم شود که ذخیره ندارند نی فارسی ابریده هر دو سر نید راکذاشته
ازروی نمک ابدارند و در میان ان دوشاب چاشنی ریخته

در محلی که افتاب باشد بدرب خانه ایشان گذارند که طعمه برمیدارند
وچون در بهار گل پیدا شود بر طرف سازند که دیگر جهت خود پیدا طعو
وقاعده ایشان انست که در زمستان درب خانه خود را بموم
خوردی سازند ان موم را در بهار از درب خانه ایشان بردارند
وخاصیت ان موم انست که اگر گوش کسی درد کند قدری را فتیله ساخته
در گوش انکس گذارند حضرت الله تعالی شفا می دهد دیگر در هر سه
سال خانه ایشانرا نو سازند وخانه ایشان از کند وچه شوشک
وپاکدو وپاصند وقت خوردی باشد ودر سرطان چون از خانه
کهنه نقل نمایند خانه قدیمی ایشانرا برداشته دود دیع دور
سرخانه را باز نمایند وخانه نو را بجای کهنه گذارند ولته دود نموده
بدرب خانه ایشان برند چنانچه دود در خانه ایشان بپیچد ودست
بر خانه کهنه ایشان زده از انجا بخانه چون نقل مینمایند وملاحظه
پادشاه نمایند که بواسطه دود ضایع نشود وشناختن پادشاه
انست که خوش شکل وبلند قدست ونیش ندارد وضرر
نمی رساند وبهر جائی که میل مینمایند کلان تمامی بدان جانب

میل

میل مینمایند ونشانی انکه پادشاه بخانه نو در امده انست که در
بانان بدرب خانه امده پر میزنند دیگر بعضی نشانها که جای
عسل است انچه تازه است سفید است وانچه کهنه است سیاه
رنگ است سفیدرا از نجا برداشته بخانه نو گذارند که بدان
اتش میگیرند بعد از ان سر خانه را مضبوط نمایند دیگر از پانزدهم حمل
تا اخر ثور جوانه می دهند ودر پانزدهم حمل شاه بچه که میدهند
تخمینا دوازده هزار کلبر می باشد وچون بهار خوب شده باشد چنانچه
گل بسیار باشد شاه بچه دیگر در ثور میدهند ودو جوانه دوم
که بده هزار مشهور است جهت ان میدهند که در زمستان نیز
ذخیره کلی داشته اند واگر سه هزار دهند عاجز خواهند بود
مناسب انست که پادشاه ایشانرا ضایع نموده بقیه کلبر
انرا درمیان مادران ایشان ریزند واگر خواهند در خانه کهنه
دیگر که موم داشته باشد مع پادشاه ایشانرا جا دهند
که بدان انس میگیرند واز زمستان بیرون امده عسل نیز میدهند
ونشانی محل جوانه برانیدن یکی انست که صدای غیر معهود مسموع

مسموع می‌شود دیگر جمع شدن کلیزان کهنه و جوانه است بدر ب
خانه و دیگر بیرون آمده ختن غلاف از اندرون خانه و هر روزه
از چاشت تا نیم روز کرم منتظر باشند که محل پرانیدن جوانه
است اگر چنانچه بلوک جوانه هوا نموده بلند شوند خاک خشک را
گرد نموده بجانب آسمان پاشند که فرود آمده بر درخت
یا دیوار نشیند شاخه را برکنده و افشانیده بر شاخه دود نمایند
که دیگر بر شاخه نشیند و اگر بر دیوار نشیند نیز دود نموده
بچوب یا قاشق آهسته فراهم آورده دفعه دفعه در کدو
ریزند و چون دو جوانه از دو خانه بیرون آمده بریکجا نشینند
کیفیت جدا کردن و گرفتن آنست که آب در دهان کرده
بر ایشان پاشند و پادشاه هر یک را گرفته در ماشوره نی نموده
سران را مضبوط نمایند و چون کلیزان پادشاه خود دانسته تمام
دارند هر بلوک جوانه برگرد پادشاه خود می‌آیند و اگر یک
پادشاه را پیدا ساخته گیرند احتیاج بپیدا ساختن پادشاه
دیگر نیست باندک دودی کلیزان ایشان از یکدیگر جدا می‌شوند

بعد

بعد از آن هر یک را بکدوی درآورند و کدو را بر زمین نهاده
خاطر محلی جمع نمایند که دربانان محل خود ایستاده باشند بعد
از آن سر کدو را مضبوط نمایند که آمد ایشان آمد شد خود بدین
خانه قرار دهند و چون شام شود درب خانه را مضبوط نمایند
و بدر جا خواهند برند دیگر چون چون ناشود فهم نمایند که در خانه
ایشان ذخیره زمستان جمع شده باشد و دانستن ذخیره
که کلیزان جهة زمستان جمع نموده باشند آنست که کلیزان از
درون خانه بیرون آمده بر درب خانه می‌نشینند چون
در درون خانه جای نمانده که منزل گیرند یا آنکه از وزن
کدو معلوم نمایند که کدوی خالی را بر بالای خانه ایشان گذارند
و گرد آنرا مضبوط نمایند و کدو را فراخور زور کلیز و بهار
گذارند و اگر چنانچه کلیز زور داشته باشد و بهار خوب
شده باشد تخمینا از خانه کدو که بر بالای خانه باشد پانزده من
یا ده من عسل می‌شود و دانستن پر شدن کدو آنست که اگر
پر عسل شده باشد چون دست بروی زنند آواز نمی‌دهد

واگر خالی باشد او از میده وچون پر عسل شده باشد کدو را
بر داشته سر خانه قدیمی را مضبوط نمایند و کدو را در برابر
خانه قدیمی گذارند و پایان کدو را سوراخ نموده دود نمایند
که بقیه مگس که در کدو باشد بخانه قدیمی روند و عسل جدا کردن
از موم آنست که شانها که موم است و عسل دارد چون بسیار
باشد در هوای گرم بلحظه در آفتاب گذارند واگر هوا خنک
باشد در دیگ گذاشته آتش کنند که چون موم گرم شود بیرون
آورند و در رسال تنگ کرده تاب دهند که عسل بتمام بیرون
واگر اندک باشد بدست نیک افشرده عسل را بتمام گیرند و بقیه
عسل که در میان موم مانده باشد اندک آب بر موم ریزند
و در هم افشرده گیرند و علحده نگاه دارند و موم را دو نوبت
با آب در دیگ کرده هر نوبت یک جوش دهند و از دیگ
بیرون آورده بر روی آب خنک که در تغار یا ظرفی دیگر
بوده باشد ریزند که در دولای که داشته باشد به تنگ
رود و چون موم بر روی آب یخ بندد گیرند و موم را

دونوبت

دو نوبت در دیگ کردن و جوش دادن بواسطه آنست
که موم پاکیزه و لطیف شود **قواعد ضرب و قسمت از دو رساله**
رساله اول انکه رساله ایست در حساب مشتمل
بر مقدمه و ده فصل و خاتمه **مقدمه** بدانک ارشدک الله که عدد
کمیتی باشد که بر واحد اطلاق کنند و بر انچه از واحد مؤلف
باشد مثل دو و سه و چهار و امثالها و انواع آن چهار است
احاد و عشرات و مات و الوف و ضرب عددی در عددی
دیگر عبارتست از تکرار یکی از آن دو عدد است بعدد احاد دیگر
عدد اول را مضروب گویند و دیگر را مضروب فیه و بباید
دانست که یکی را در هر عدد که ضرب کنی همان عدد باشد
تفاوت مثلا یکی در یکی یکی باشد و یکی در دو دو باشد و یکی
در سه سه باشد و علی هذه القیاس و اقسام ضروب این اعداد
در ده فصل بیان شود انشاء الله تعالی **فصل اول**
در ضرب احاد در احاد جمع کن مضروب را با مضروب فیه
بعد از آن بنگر که مجموع زیاده است بر ده یا نی اگر زیاده

نباشد حسابان ظاهرست چه حاصل الضرب برین تقدیر از بیست و
پنج در نمی گذرد و اگر زیاده باشد یکی را انانچه زاید است بر ده
ده اعتبار کن پس نظر کن که از هر طرف تا ده چند است
انرا دریکدیگر ضرب کن انچه حاصل شود ضم کن بر انچه حاصل شده بود
مجموع حاصل الضرب خواهد بود مثلا اگر پرسند که هفت
در هشت چند است پس مضروب که هفت است با مضروب فیه
که هشت است جمع کن تا پانزده شود پس هر یکی که ازین پنج
زاید است بر ده ده اعتبار کن پنجاه شود بعد ازان نظر کن
که از هر طرفی تا ده چند است از هفت تا ده سه است و از هشت
تا ده دو و دو را در سه ضرب کن شش شود پس شش را بر پنجاه
ضم کن پنجاه و شش شود پس هفت در هشت پنجاه و شش باشد
و باقی را قیاس برین بود باید کرد و این قاعده ازین رباعی معلوم
می شود **رباعی** احاد بر احاد فزا از مدام ٥ ده فکن و
هر زایده را ده کن نام ٥ از هر طرفی نگر که تا ده چند است ٥
در یکدگرش ضرب کن و گشت تمام **فصل دوم** در ضرب

احاد در عشرات عشرات را با احاد بر یعنی هر عشرة را یکی اعتبار کن
پس ضرب کن این احاد را در احادی که مضروب است و هر یکی را
از حاصل الضرب ده اعتبار کن یا هر ده را صد تا مقصود
حاصل شود مثلا اگر پرسند که شش در پنجاه چند است پنجاه را
پنج اعتبار کن پس ضرب کن پنج را در شش سی می شود و هر یکی را
ازین سی که حاصل الضرب است ده اعتبار کن یا هر ده را صد
مجموع سیصد شود پس ضرب شش در پنجاه سیصد باشد و باقی را
بدین قیاس کن **فصل سیم** در ضرب احاد در مات مات را
با احاد بر یعنی هر صد را یکی اعتبار کن پس ضرب کن احاد را در احاد
و هر یکی را از انچه حاصل می شود صد بگیر مثلا اگر گویند که پنج در شش
صد چند است پس شش صد را شش اعتبار کن و شش را در پنج
ضرب کن سی می شود پس هر یکی را ازین سی چون صد اعتبار کنی
سه هزار شود و هو المطلوب **فصل چهارم** در ضرب احاد در
الوف همچون پنج در شش هزار الوف را با احاد بر پس ضرب
کن احاد را در احاد و هر یکی را از حاصل الضرب هزار اعتبار کن تا مطلوب

حاصل شود **فصل پنجم** در ضرب عشرات در عشرات همچون بیست
در چهل مضروب و مضروب فیه را باحاد بر چنانکه گذشت
پس ضرب کن احاد را در احاد و هر یکی را از حاصل الضرب صد
اعتبار کن مقصود حاصل است **فصل ششم** در ضرب عشرات
در مات همچو بیست در دویست مضروب و مضروب فیه را باحاد
بر پس ضرب کن احاد را در احاد و هر یکی را از حاصل الضرب
هزار اعتبار کن تا مقصود حاصل گردد **فصل هفتم** در ضرب
عشرات در الوف همچو بیست در پنج هزار مضروب و مضروب
فیه را باحاد بر پس ضرب کن احاد مضروب را در احاد مضروب فیه
چنانکه گذشت و بگیر هر یکی را از حاصل الضرب ده هزار تا مطلوب
ظاهر گردد **فصل هشتم** در ضرب مات در مات همچون
ضرب دویست در دویست و مضروب فیه را باحاد بر پس
ضرب کن احاد را در احاد و هر یکی را از حاصل الضرب ده هزار
اعتبار کن **فصل نهم** در ضرب مات در الوف همچو ضرب
دویست در دو هزار مضروب و مضروب فیه را باحاد بر

پس ضرب کن احاد را در احاد و هر یکی را از حاصل الضرب
صد هزار اعتبار کن **فصل دوم** در ضرب الوف در الوف
همچو دو هزار در پنج هزار مضروب و مضروب فیه را
باحاد بر پس ضرب کن احاد را در احاد و هر یکی را از حاصل
الضرب هزار هزار اعتبار کن **خاتمه** و این مشتملست
بر سه تذنیب **ترتیب اول** بدان وفقک الله تعالی که آنچه گذشت
در فصول مذکوره بیان جنس واحد بود از عدد و در هیچ جا
و آن حاصل می شد بیک چنانکه معلوم شد و اما اگر خواهی بیابی
طریق ضرب یک جنس در دو جنس و این بدو ضرب میسر میشود
و همچو ضرب چهار در شانزده ضرب اولا چهار را در ده
بعد از آن در شش حاصل این دو ضرب که شصت و چهار است
حاصل ضرب مقصود است و اگر خواهی بدانی طریق ضرب
یک جنس در سه جنس و آن بسه ضرب حاصل می شود همچو ضرب
چهار در صد و شانزده ضرب کن اولا چهار را در صد
پس در ده پس در شش مجموع حاصل از این سه ضرب که

چهارصد و شصت و چهار است حاصل ضرب چهار است در صد و
شانزده و همچنین اگر خواهی که بدانی طریق ضرب یک جنس در
چهار جنس و ان چهار ضرب میراست مثل ضرب چهار در هزار
و صد و شانزده پس ضرب کن اولا چهار را در هزار پس در صد
پس در ده پس در شش حاصل ازین ضروب اربعه چهار هزار و
چهارصد شصت و چهار است و هو المطلوب ترتیب دوم اگر خواهی
بدانی طریق ضرب دو جنس زیاده در دو جنس و این چهار ضرب حاصل
همچو ضرب چهارده در شانزده ضرب کن اولا ده را در ده پس در شش
بعد ازان ضرب کن چهار را در ده پس در شش مجموع دویست و
بیست و چهار میشود و همچنین اگر خواهی بدانی ضرب دو جنس در سه
جنس و این شش ضرب حاصل گردد همچون ضرب چهارده
در صد و شانزده ضرب کن اولا ده را در صد پس در ده
پس در شش بعد ازان ضرب کن چهار را در صد پس در ده پس در شش
حاصل ازین ضروب حاصل مطلوب است و همچنین ضرب دو جنس در
چهار جنس همچو ضرب چهارده در هزار و چهارصد و شصت

وچهار

وچهار هشت ضرب مقصود حاصل میشود بر وجهی که گذشت
ترتیب سیم اگر خواهی که بدانی طریق ضرب سه جنس در سه جنس مثل
ضرب صد و شصت چهار در صد و شصت و چهار نه ضرب
باید کرد تا مطلوب حاصل گردد و همچنین در ضرب سه جنس در چهار
جنس لابد است از دوازده ضرب و در چهار جنس لابد است از
شانزده ضرب بر قیاس که ذکر کرده شد تا مقصود حاصل شود
همچو ضرب هزار و صد و چهارده در هزار و صد و شانزده
و در ضرب چهار جنس

رساله ثانی در بیان ضرب نمودن مدورات و مثلثات متساوی الاضلاع
و مختلف الاضلاع و مربعات و مثمن و مخمس و مسدس و معین و شبیه
بالمعین و غیر ذلک قطعه زروی قسمت امد ذرع شش دانگ
شنو این نکته را از روی تدبیر • بود دانگی ازانها چار طسوج
وزان هر طسوی دو جو میگیر • بود هر جو دو جو چنین • زمن ای
خواجه این دستور بپذیر • جوی شش خردلست و خردلی را
ده دو فلس دان از روی تقریر • بود فلسی ازانها شش فتیله
فتیله شش نقیر است ای جهانگیر • نقیری هشت قطمیر است دانکه

ده دو آمده وزن قطمیر هبا ز انصف ثمث ذره بشمار
بد خس ازان یک وجه برگیر   دستور قاعده است
که هرگاه یک طسوی طول را در یک طسوی عرض ضرب نمایند طسوی
طسو گیرند که یک خردل باشد اگر نیم دانگ در نیم دانگ ضرب
نمایند حاصل مکسر آن یک دانگ نیم دانگ باشد و چهار خردل گیرند
واگر دانگ در دنگ ضرب نمایند دانگ دانگ گیرند و حاصل
مکسر آن دو جو و چهار خردل باشد اگر یک ذرع طول را در یک
ذرع عرض ضرب نمایند ذرع مکسر گیرند و چون یک ذرع را در
دو ذرع ضرب نمایند دو ذرع مکسر گیرند اگر چهار ذرع در چهار
ذرع ضرب نمایند چهار چهار باید گرفت شانزده ذرع باشد
و ده ذرع در ده ذرع اگر باشد ده ده باید گرفت صد ذرع
باشد و چون پنج ذرع و نیم در پنج ذرع و نیم باشد سی ذرع و دو دانگ و
نیم مکسر گیرند بدین اصطلاح که پنج ذرع و نیم در پنج ذرع بیست و
هفت ذرع و نیم است و نیم ذرع در پنجذرع و نیم دو ذرع و چهار
دانگ و نیم چنانچه جملتان سی ذرع و دو دانگ و نیم صد باشد و چون

پنجذرع

پنجذرع و نیم در پنجذرع باشد پنج پنج ذرع و نیم گیرند بیست و
هفت ذرع و نیم باشد و مناسب آنست که کمتر را در بیشتر ضرب
نمایند **در جریب ارضی** چون خواهند که هر مکسر را جریب آورند
اگر دوازده ذرع و نیم باشد ده خردل گیرند و صد ذرع را
دو جو و چهار دنگ جوی اگر سیصد ذرع باشد نیم دانگ جریب
و ششصد ذرع را دانگ جریب و سه هزار و ششصد ذرع
مکسر را یک جریب اعتبار نمایند و علی هذا القیاس **آنچه ارضی**
دایره باشد نقطه میان را مرکز گویند و خطی که از مرکز گذشته
و بمحیط که دایره است رسد قطر گویند و بر سه نوع مکسری شود



و میان دایره بدین موجب است
اول چون قطر که خط میان دایره است هفت ذرع باشد
محیط سه برابر و سبع قطر خواهد بود که بیست و دو ذرع باشد
و چون خواهند که مکسر نمایند قطر و محیط را بالنصف نوده ضرب
نمایند حاصل مکسر آن سی و هشت ذرع و نیم باشد **قطو** چون
شود قطرت ار هفت ذرع   سه برابر دان محیطش سبع هم

بعد از آن بدر مکسر کن بنصف کز مر هر دو و حرکش کن بهم

سیوم چون قطر هفت ذرع باشد محیط بیست و دو ذرع خواهد بود
محیط را بالربع بود ده در قطر ضرب نمایند یا عکس تکسیر آن سی و هشت
ذرع و نیم باشد یا تمام قطر در ربع محیط یا بالعکس کیجون اهل
قلم چون قطر هفت ذرع باشد در هفت ذرع ضرب نمایند
تکسیر آن چهل و نه ذرع باشد ده ذرع و نیم که سبع و نصف سبع است
منها بود ده تمه سی و هشت ذرع و نیم باشد بت یا مثل قطر
در هم ضرب کن ۴ سبع و نیمش ساز نیک از جمله کم ۲ واگر
محیط معلوم بود و قطر مجهول است که محیط را بر سه و سبعی قسمت
نمایند خارج قسمت قطر بود انچه مثلث یعنی اشکالی که او را سه خط
مستقیم محیط باشد بدانکه هر یکی را از آن سه خط ضلع میخوانند
و هر ضلعی را نسبت بزاویه که در مقابل وست وتر گویند
و هر ضلعی را از آن زاویه که در مقابل اوست بر وی عمودی
اخراج کنند آنرا قاعده مینامند و چون احد الاضلاع مثلث را
قاعده اعتبار کنند و ضلع باقین را ساقین میخوانند پس مثلث

باعتبار

باعتبار اضلاع یا متساوی الاضلاع باشد یا متساوی الساقین
یا مختلف الاضلاع باشد و باعتبار زوایا حادة الزوایا یا یا
قائمة الزوایا یا منفرجة الزوایا باشد اول مثلث متساوی
الاضلاع است که هر سه خط وی برابر باشد برین موجب



نصف عمود را در تمام قاعده ضرب نمایند و یا بالعکس آنچه
حاصل آید مساحت خواهد قطعه چو اضلاع مثلث شد برابر ۴
عمودش کن بنصف قاعده ضرب ۴ مساحت نیز در عکسش
همین است ۴ درین معنی مکن با کس حرب دوم مثلث مختلف
الاضلاع است یعنی هیچ ضلعی برابر یکدیگر نیست بدین موجب



ضلع اب ده گز فرض کنیم و ضلع ج دوازده گز و ضلع
ب ج چهارده گز پس مجموع ضلعین اقصرین که بیست و دو
ذرع باشد در فضل ... علی الاخر یعنی در دو ضرب کنیم چهل و
چهار ذرع باشد و این حاصل را بر چهارده گز که ضلع اطول است
قسمت کنیم سه و سبعی بر اید انرا از چهارده کم کنیم ده و شش
سبع بماند بعد ازان نصف باقی یعنی پنج و سه سبع از طرف ضلع
اب که اقصر ضلعین اقصرین است بر ضلع ب ج بپیمایم هر جا
که رسد از انجا بزاویه ا خطی اخراج کنیم همچون اد وان خط را
در نصف ضلع ب ج ضرب کنیم هرچه حاصل شود مساحت مثلث
مذکور خواهد بود و بطریق امتحان چون یازده ذرع باقی را از جانب
ده ذرع که بر چهارده ذرع بپیمایند یکذرع از چهارده
ذرع می گیرد و از انجا خطی که بزاویه الف کشند باید فاصله
نیز درمیان یکذرع باشد نه ذرع می شود چون در نصف
چهارده ذرع ضرب کنند شصت و سه ذرع باشد و چون
صورت مختلف الاضلاع را مربع سازند نه ذرع در هفت

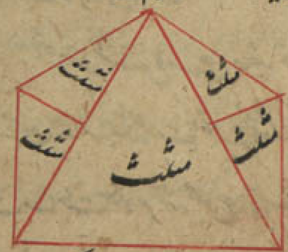
ذرع می شود و صحیح است قطعه مختلف اضلاع چون پدید
گز مر هر ضلعت و شرحش ابدان ضلع اول ده دوم
ثانی عشر چارده ضلع سیم این نکته دان ضلع اول را و
ثانی نصف کن پس ده بر چارده بیار دان زان
نشان چارده دیگر خطی راست باید برد تا کنج میان
زانشان این خط اگر کج میرود نیست سود از حاصل او
جز زیان بعد ازان خط بنصف چارده ضرب
سازی می شود حاصل عیان سیم مثلثین متساوی الساقین
اما قاعده یکی از ساقین بیشتر است



و قاعده دیگری کمتر و در جمیع مثلثات نصف قاعده را
در عمود ضرب نمایند یا بر عکس که نصف عمود را در تمامی قاعده
در کثیر الاضلاع باشد مثل مخمس و مسدس و غیره ذلک در جمیع
ایشان انست که انرا بمثلثات قسمت کنند و هر یک ازان
مثلثات مساحت معلوم کنند مجموع ان مساحات مثلثات
مساحت ایشان باشد مثمن بدین دستور و قاعده



طول نه ذرع وعرض نه ذرع است ومکسر آن هشتاد ویکذرع
باشد وهر کنج عمودش دو ذرع وقاعده چهار ذرع ونیم است
نصف عمود را در قاعده با یکدیگر ضرب نموده مکسر آن
چهار ذرع ونیم میشود وچهار کنج هژده ذرع باشد از هشتاد و
یکذرع وضع نموده تتمه شصت وسه ذرع است مخمس بدین
طریق قسمت میشود که مذکور است



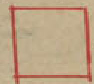
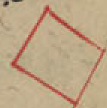
وچون هر یک ازین مثلثات مساحت کنند وهمه اجمع

اورند

اورند مساحت مخمس باشد مسدس بچهار مثلث منقسم میشود
بدین صورت که مذکور ومثبت میگردد



وآنچه مربع باشد احد الاضلاع اورا در نفس خود ضرب
کنند آنچه حاصل آید مساحت مربع آن باشد واگر شکلی بیابند
متساوی الاضلاع وندانند که آن شکل قایم الزوایاست
مربع یا معین هر دو قطر اورا بپیمایند اگر متساوی باشد مربع
باشد واگر نه معین بود وآنچه مستطیل چون طول ویرا در عرضش
ضرب کنند مساحت او حاصل شود وآنچه شبیه بالمعین باشد
اسهل طرق وی آنست که قطر ویرا وصل کنند تا بدو مثلث منقسم
گردد پس هر یکی را از آن دو مثلث بآن قواعد در مثلثات
گذشته است مساحت کنند مجموع مساحتان دو مثلث مساحت

او باشد در مساحت منحرفات نیز همین قاعده است واگر
درمیان مستطیل و شبیه بالمعین اشتباهی واقع شود بهمان طریق
که فرق درمیان مربع و معین گفته شده شبه مربع کرده **مساحت**
مربعات یعنی اشکالی که ایشان را چهار ضلع مستقیم محیط باشد پس اگر
چهار ضلع با یکدیگر متساوی باشند و هر چهار زاویه قایم باشند
بدین صورت  انرا مربع خوانند واگر اضلاع
متساوی باشند اما زاویه قایم نباشد بدین صورت
 انرا معین گویند واگر زوایا قایم باشند و اضلاع
متساوی نباشند بدین صورت  انرا
مستطیل گویند واگر نه اضلاع متساوی باشد و نه زوایای
قایم لیکن در هر دو ضلع متقابل متساوی باشند بدین صورت
 انرا شبیه بالمعین گویند واگر بعد ازین صور
باشد انرا منحرف گویند وصور ان بسیار است و قطر شکل ان
خط گویند که واصل باشد درمیان دو زاویه که مقابل یکدیگر
باشند **دیگر انچه مساحت قطعه دایره باشد** چون قطرش

ذرع

۱۶۲

ذرع و نیم باشد و محیط یازده ذرع مکسر وی سی و هشت ذرع
نیم باشد بالنصف نمایند حاصلش نوزده ذرع دانگ و نیم باشد
بدین صورت  **در ضرب و قسمت دیگری بر**
قاعده و دستور عمل نمایند انچه بنیاد است اگر ده
ذرع طول باشد در ذرع عرض که سر دیوار است بعد پایان که دستور
نیست که داخل نمایند ضرب نمایند بعد ازان ارتفاع را در مکسر
ضرب نمایند انچه حاصل مکسر خواهد بود **انچه دوم دیوار است** ده ذرع
طول را در عرض سر دیوار و پایان که هر دو را بالنصف نمایند
ضرب نمایند و بعد ازان ارتفاع را در مکسر ضرب نمایند حاصل
ان مکسر می شود **چهارم و پنجم و ششم را** نیز بهمین نوع گز
و مر قر نمایند **اگر خواهند** که از بنیاد تا ششم و انی حکب
دفعه گز مر نوده مکسر سازند سر دیوار بنیاد و سر دیوار ششم را
گز مر نوده بالنصف نمایند و در طول ضرب نمایند بعد ازان
در ارتفاع ضرب نوده مکسر ان معلوم می شود **تحقیق نجوان**
قاعده انست که چون روی تخ از قطر هفت ذرع محیط

بیست و دو ذرع باشد هر یک با بالنصف نود و ده مکسر سازند
یخدان که بکنزم مدور باشد و تنگ نیز جدا نوز باشد چون
نصف کنی مکسر این هر دو سازی بقدرش ضرب مکسر باشد و
پایانش چون قطر سه ذرع و نیم و محیط یازده ذرع آید این را نیز با نصف
ساخته مکسر سازند مکسر بالا و پایان را نیز جمع کرده مناصفه نموده
در عمق ضرب نمایند و هر چه کز و مرش آید بر هر ذرع دویست و
بیست و پنج من یخ گیرند اما چون یخ در یخدان کاواکی بسیار
دارد بتمامی افروخته نیز نمیرسد و آب میشود بنا بران شصت
من قرار یافته و چون یخ را در یخجا را بطریق امتحان که سرمای
بسیار میشود و آب انهار و کولهای بندد که آب خوردن
پیدا نمی شود و از چاه آب میخورند و هر جا که آب بسیار باشد
در ارتفاع دو ذرع یکذرع می بندد غرض که یکذرع طول و
یکذرع ارتفاع را شکسته تخته بر بالای یکدیگر چیده وزن
نموده دویست و سی دو من آید و اما هر یکمین شرع بخارا سی و
هشت استار و چهار دنگ و نیم بلده هراست از سنگ قدیم

واین

واین تفاوت بواسطه آنست وانچه فقاعیان در میان یکدیگر
عمل می نمایند واگر قطر یخدان از بالا دوازده ذرع و پایان
پنج ذرع باشد مجموع را که هفده ذرع است هشت ذرع و نیم
در هشت و نیم ضرب نمایند هفتاد و دو ذرع و دانگ و نیم باشد
در عمق اگر دو ذرع باشد ضرب نمایند صد و چهل و چهار ذرع و
نیم مکسر باشد و هر ذرع را شصت من یخ گیرند واین صورت جهة
آسانیست که دستور و قاعده رائج دانند د بواقعی نیست
در یکذرع طول و یکذرع عرض و یکذرع عمق سه خروار
سی من جای میگیرد و ازین نیز بتجربه رسیده و محقق شده
ربع گرفتن غله که رسیده و درو نموده باشند و تخمین
نمودن غله که خرمن شده موافق اختراع جناب آصفی خواجه
نظام الملک طوسی علیه الرحمة در زمان ربع گرفتن غله بر دو نوع
است اول آنست که شش ذرع طول و شش ذرع عرض را
در و تد مکسر آن سی و شش ذرع باشد و هر یکذرع مکسر را صد
ذرع گیرند سه هزار و ششصد ذرع باشد پس بدین طریق

پادشاه مرحوم مغفور
سلطان ملکشاه
وبند التفصیل ه

چون سی وشش ذرع یکمن غله اید ویکمن را صدمن کیرند دریکجریب
صدمن باشد واکر دومن اید دویست واکر سه من اید سه خروار
کیرند وعلی هذا القیاس رباعی بشنو که زریع غله کویم اسان
کادی توازین طریق یابد سامان ششش ذرع زطول وشش
زعرضش بدرد زین ذرع وزحاصلش یکی راصد دان
دوم انست که دو ذرع ازطول ودو ذرع ازعرض درو تند
مکسر ان چهار ذرع باشد ویکذرع مکسر را نهصد ذرع کیرند
سه هزار وششصد ذرع باشد وچون چهار ذرع وپنج استار
غله اید یک استار را نهصد استار کیرند بیست ودومن نیم باشد
وپنج استار بریکجریب صد ودوازده من نیم باشد
خواهی که شوی زریع غله اکاه کار تو شود نکو بتوفیق اله
دو ذرع زطول ودو زعرضش بدرود زین چار زحاصلش
یکی نهصد خواه تخمین نمودن خرمن غله خرمن بر دو نوعست
اول انست که چون روی وتنک خرمن درعرض برابر باشد
ازمحیط وقطر مثلا محیط روی خرمن که سی وچهار ذرع

باشد

باشد بالنصف نمایند هفده ذرع باشد درسه ذرع قطر که شش
ذرع بوده بالنصف نموده باشند ضرب نمایند پنجاه ویک
ذرع باشد درسه ذرع ونیم ارتفاع ضرب نمایند صد وهفتاد و
هشت ذرع ونیم باشد واین رایکذرع طول ویکذرع عرض و
ویکذرع عمق مغاک نموده بدستور که خرمن بلکد کرده باشند
برمحل سازند وغله ان راکوفته پاک سازند هرچه اید اکر
چنانچه هشت من اید چهارده خروار وبیست وهشت من
باشد وعلی هذا القیاس روی وتنک خرمن چون برابر
باشد پس قطر ومحیط هردو کمتر باشد بالنصف کنی ضرب
زروش انکه سازی رقدش ضرب کمتر مکسر باشد دوم
انست که چون روی وتنک خرمن مساوی نباشد چنانچه
روی خرمن محیط ده ذرع باشد پنج ذرع کیرند وقطر چهار
ذرع باشد دو ذرع مکسر ان ده ذرع باشد وتنک وی محیط
شش ذرع باشد که سه ذرع کیرند وقطر چهار ذرع
باشد که دو ذرع کیرند مکسر ان شش ذرع باشد مجموع

تنک در روی شانزده ذرع باشد بالنصف نمایند هشت ذرع
باشد در سه ذرع ارتفاع ضرب نمایند بیست و چهار ذرع
باشد زمین رایکذرع طول ویکذرع عرض ویکذرع شغال نوده
محکمی دستی خرمن برکل سازند غلهٔ ان بهرچه اید بدان دستور
روند خرمن که بدستور مدور باشد روی وتک وی
جداسقر باشد چون نصف کنی مکسر این هردو سازی بقدرش
ضرب مکسر باشد ضرب وقسمت کرم خیمه وخرگاه خیمه چون محیط که دامن نیز گویند
بیست و دو ذرع باشد وکلوسه ذرع مجموع که بیست و پنج
ذرع است بالنصف نمایند که دوازده ذرع ونیم باشد در سه
ذرع ونیم قد خیمه ضرب نمایند چهل وسه ذرع ونیم وچهار دانک
نیم باشد وجهت دوروبه مضاعف نمایند وخیمه جهت
دوختن واندام که درکز وم تفاوت میکند وقطر و محیط
وکلو را بیهوده بدچه یابند بران روند وکرباس چون
یکذرع عرض داشته باشد انچه طولش را پیمایند مصحح گویند
واگر درعرض تفاوت داشته باشد چون در ضرب کانند

مکر کوید

مکر کوید ضرب کن خرگاه را هفت ذرع پوشش از سر
خرگاه که توتکلوک است تا بالای قناة که تورلوق نیز گویند
مساحت می شود کلو که تونکلوکست از دو رهرچه قطر باشد
بدستور کزم قطر است هفت ذرع و دامن که بالای
قناة است بیست و دو ذرع وچهار ذرع ونیم اضافه می
شود بر دامن که هر ده ذرع دو ذرع تخمینا باشد جهت کشادکی
که نرمی نیز گویند و دستور است که چون قطره هفت ذرع
باشد اوق سه ذرع ونیم است وجلتان کلو و دامن سی ق
ذرع ونیم است بالنصف نمایند که شانزده ذرع وچهار
دانک ونیم باشد در سه ذرع وچهار دانک ونیم که سه ذرع و
نیم اوق و دانک ونیم ذرع جهت بستن طناب پوشش است
ضرب نمایند شصت و دو ذرع وچهار دانک ونیم ویک طسوج
و دو جو باشد تورلوق که در طول بیست و دو ذرع
باشد در سه ذرع ونیم عرض ضرب نمایند مکسرش هفتاد و هفت
ذرع باشد و چون خواهند که کزم شرع را بکذم عمارت

نجار آورند واز کز عمارت هر یکذرع یکذرع و دو دانک
طسوی شرع است مثلا اکر سیصد و دو ذرع ونیم مکسر شرع
باشد طول وعرض متناسب است که تعیین نمایند که ازان دستور
سیصد و دو ذرع ونیم مذکور قایم شود چنانچه پنجاه و
پنج ذرع طول شرع چهل ذرع عمارت و پنج ذرع و نیم عرض شرع
و چهار ذرع عمارت که ان بکز عمارت صد و شصت ذرع
باشد طریق قسمت اب از قبب و برته بتی و مرد جوی
بلوکات مذکوره وولایات نواحی میرابان غزنه مشهور است که
جناب شیخ الاسلام مولانا نظام الدین عبد الرحیم خوافی که
ان جناب را مولانا نظام الدین برتسلیم و مولانا نظام الدین
شهید نیز کویند در زمان حضرت ملک مرحوم معز الدین
ملک حسین که پنجه جهادی بست بطریق مصالحه قرار داد
در سنه شهور ثلاث وثلثین وسبعمایه بنا بر انکه در مدینه
در مجلس خاص جنت خواص حضرت رسالت پناهی صلی الله
علیه واله وسلم مردی از انصار که بایان اب بودی

رسیده عمه آن حضرت صلی الله علیه واله وسلم جهة اب رود
مخاصمت ومنازعه می نمود ان حضرت اول بر سبیل مصالحه
زبیر را فرمودند که نخلستان خود را اندکی ابی بده وبعد ازان
بهمسایه خود کذار انصاری چون مبالغه ومناقشه بسیار مینمود
انحضرت انچه حق حکم بود بیان فرمودند که یا زبیر اول
تو نخلستان خود را ابی بده وبعد ازان بهمسایه خود کذار چون
اول کلمه مصالحه بر زبان دربار کوهر نثار ان حضرت کذشته
بود مولانا مشار الیه اب بلوکات مذکوره را بطریق مصالحه
بدان واسطه قسمت نموده چنانچه در صحیح بخاری وسلم از ان
در دریای اب حیات وازان سرور وبهتر کاینات صلی الله علیه واله وسلم
عبد الله بن زبیر عوام روایت میکند که انّ رجلاً من الانصار
خاصم الزبیر عند النبی صلی الله علیه واله وسلم فی شراج
الحرة التی یسقون بها النخل فقال الانصاری سرّح الماء یمر
فأبی علیه فاختصما عند النبی صلی الله علیه واله وسلم قال
رسول الله صلی الله علیه واله للزبیر اسق یا زبیر ثم ارسل الماء

الی جارک فغضب الانصاری فقال ان کان ابن عمتک فتلون
وجه رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ثم قال اسق یا زبیر
ثم احبس الما حتی یرجع الی الجدر فقال الزبیر و الله انی لاحسب
ان هذه الایة نزلت فی ذلک فلا و ربک لا یومنون حتی یحکموک
فیما شجر بینهم ثم لایجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما
یعنی مردی از انصار مخاصمت و منازعه مینمود با زبیر بر بدر من
درصحرائی که در رودخانه مدینه واقع بود چنین و چنان گویند
که ان رودخانه از اب باران روان می شد و حال انکه زبیر
ابن عوام و این مرد انصاری هر یک نخلستانی در کنار این رود
خانه داشتند و نخلستان زبیر بالا تر بود از نخلستان انصاری
نوبتی که اب سیل درین رودخانه امده بود زبیر میخواست
بدستور معهود که اول نخلستان خویش را سیراب ساخته بعد ازان
اب را به نخلستان انصاری گذارد و انصاری بنا بر توهم انکه
مبادا اب کم شود مناقشه مینمود با زبیر که پیش اب را
نه بندد و بگذارد که هر دو نخلستان بیکبار اب خورند

زبیر

وزبیر قبول نمی نمود که اول حق منست تا نخلستان خویش را سیراب
نمی گردانم اب بتو نمی گذارم و این مجادله و نزاع در حضور
حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم واقع شده حضرت اول بر سبیل
مصالحه زبیر را فرمودند که نخل خود را اندک ابی بده و بعد ازان اب
بهمسایه خود گذار ان مرد انصاری گفت بواسطه انکه زبیر
پسر عمه تست جانب او می گیری و این نوع کلام میکنی و بدانکه
زبیر پسر صفیه دختر عبد المطلب است و صفیه خواهر عبد الله
پدر پیغمبر است راوی می گوید ازان سخن انصاری رنگ روی
مبارک انسرور متغیر شد و بعد ازان انچه حق حکم بود بیان
فرمودند باین طریق که گفتند ای زبیر نخل خود را اب ده
و اب را چندان حبس نمای که جلها که درمیان درختهای
خرماست پر اب تمام شود تا نخل تو سیراب گردد بعد
ازان اب بهمسایه خویش گذار زبیر میگوید که بخدا سوگند
که گمان من این است که این ایت درین قضیه نازل شده و معنی ایت
این است که سوگند بخدای تو ای محمد که کمال ایمان نخواهند

وحشت این مردم بغیر مصاحب تو تا زمانی که تو در میان در چیزهای
که مخاصمه ونزاع نمایند حکم کنی وبعد از ان ایشان نیابند در نفسهای
خود تنگی از انچه تو حکم کنی میان ایشان وانقیاد ننمایند وگردن
نه نهند حکم ترا یعنی تا زمانی که حکم ترا از دل وجان قبول نکنند
وگردن نه نهند ایمان ایشان کمال ندارد بلکه توان گفت هر کس
بحکم خدا ورسول راضی نشود ایمان ندارد والله الموفق والمعین

وکیفیت اب بخش انهار بلوکات مذکوره انست که
حضرت ملک عادل غازی متمکن مسند علم وصدق ویقین ملک
غیاث الدین محمد کرت که از کمل سلاطین انام وافضل ولاة
اسلام بود ودر کمال عدالت ورعیت پروری ومسلمانی
او شهرت تمام دارد وپیوسته بتربیت علما وتقویت
فضلا وتمشیت شرع مصطفی اشتغال می فرمود وبروایت
بعضی از مورخان از اولاد سلطان دنیوی واخروی
سلطان سنجر ماضی بن ملکشاه سلجوقی است ومؤید این روایت
انکه رباعی پسر قاضی توشنج در مدح ملک فخر الدین برادر

ملک غیاث الدین محمد مذکور گفته است **نظم** قاعده دودهٔ
سنجر تویی واسطه ملک سکندر تویی دودهٔ سنجر تو
خواهد نوید ملک اسکندر بتو دارد امید ودر شهور سنه
وسبعمایة بحکم اولی تو سلطان حاکم هراة شد واز اثار دولت
وسعادت او از بقاع خیر بنای **خانقاه** جدیدی ومرمت **مدرسه**
غیاثیه که در شمال مسجد جامع هراة است ومرمت **مسجد جامع**
مذکوره که از وجه غنیمت حلال باساس تقوی موسس ساخته
وصفای هر یک از خلوص عقیده خبر می دهد واکثر از اکابر
برانند که بعد از مسجد اقصی مسجد جامع مذکوره است چنانچه
جناب ارشاد پناهی فضایل دستگاهی تقوی شعاری
مولانا معین الدین محمد واعظ در صفه مقصوره مسجد جامع مذکوره
فرمودند که نقل صحیح است که بانی مسجد جامع مذکوره ومدرسه
غیاثیه حضرت سلطان المرحوم سلطان غیاث الدین محمد بن سام
بن حسین از اولاد ضحاک تازی است وپادشاه ممالک
خراسان بوده وایام دولت او چهل وسه سال است ودر سنه

تسع وتسعین وخمسمایة در دار السلطنه هراة فوت شد ودر
جنب مسجد جامع هراة مدفون است وعدالت ودیانت ومسلمانی
وشفقت او بخلق الله در ان مرتبه بود که اگر کسی ماهی بودی
خود پرسش نموده موافق شریعت غرا حکم فرمودی ونزد وی
امرا وفقیر را در پرسش یکسان بودی ومالی که از رعایا
می بایست گرفت خود بدان رسیده اسم باسم حواله نموده
بدامامی گرفتند وطریق احسان او درباره خلق الله بی نهایت
بود واز جمله انکه چون بعضی از زمین جوار مسجد جامع مذکوره را
می خرید که داخل مسجد مذکور نماید هر قطعه را که امنا بمدعای
صاحب بر اورده می نمودند بهای ان را ده بیست بصاحب
داده بحلی حاصل می نمود وبعد از ان مقرر کرد که در تمامی
مواضع بلوکات جهت تجربه خشت مالیده هرجا که وزن
کمتر باشد انجا خشت پخته بشهر اورند وخشت وا دشان
از تمامی مواضع بهتر وسبکتر بود قرار یافت که در دا شان
خشت پخته شب بشهر اورند که مبادا در روز اینده و

ورونده

ورونده را در راه المی رسد وچون کسی ده هزار عدد خشت را
از جهت کرایه گرفتی وپنج هزار عدد اوردی وبعد از ان نیامدی
باز خواست ان نمی بوده انچه مردم شهر خشت پخته از مسجد جامع
مذکوره می بردند کسی مانع نمی شد وبنایان وکلکاران
وبیلداران وناوه کشان وسایر اهل عمارت که در مسجد جامع
مذکوره کار می کردند صباح که شماره می نمودند اگر دویست
نفر بودند نماز دیگر که اجره ایشان می اوردند بیست نفر زیاده
بنودند ومحقق شده بود که از رجال الغیب وصلحی واتقیا
ه بامداد عمارت مسجد مذکور می امدند ودر کنج شرقی شمالی
مسجد مذکور را که بادغیسک می گویند الفت که از بنای
عمارت هر روز چهل نفر در موضع مذکور کار می کردند
وچون نماز دیگر می شد غایب می شدند واجره نمی گرفتند
وهر گاه از ایشان می پرسیدند که از کدام مردمید وچرا
اجره خود نمی ستانید می گفته اند که از مردم بادغیسیم و
اجره خود در اخر خواهیم گرفت شما حساب ان نگاه دارید

وحقیقت خاطر نشان حضرت سلطان شده بود که از رجال
الغیب اند وچون موضع مذکور باتمام رسید دیگر ظاهر نشدند
بدان جهة بباد غیسک مشهور شد وحضرت سلطان بحرم خود
سلطان خاتون که ولیه زمان بوده گفته که بعضی ازین عمارات
با برکت باتمام رسیده وبعضی دیگر نیز دیگ باتمام رسیده
معلوم نیست که بدرگاه حضرت الهی شرف قبول یافته باشد یا نه
منقبت نشان که مدار دنیا بوجود شریف ایشانست بنظر ولیه مذکوره
در آمده وگفته اند که ای سلطان خاتون عمارت مسجد جامع
مذکوره نیز درحضرت احدیت درجه قبول یافت وحضرت
حق جل وعلا از سلطان غیاث خشنود گشت ولیه مذکوره
خوشحال شده از روی اسند عابدیشان گفته که اگر چنانچه روزهای
جمعه در مسجد جامع مذکوره حاضر شوید واین بقعه از برکت
قدوم شریف شما منور گردد مناسب خواهد بود وبعد
از شما هر کس بجای یکی از شما آید نیز این بقعه را مشرف سازد
بهمان طریق قبول کرده اند که تا بنای این بقعه برجای باشد

هر جمعه در جانب جنوب محراب صفه مقصوره که به کنج درب
خلیفتان مشهورست حاضر شوند وچون حضرت سلطان غیاث
الدین محمد فوت شد غیاث الدین محمود والدان حضرت
عمارت مسجد مذکور باتمام رسانید وایام سلطنت او چهار
سال بود وقتلش در فیروزکوه بدست جمعی از خوارزمیان
شب سه شنبه سیم ماه صفر سنه سبع وستمایه واقع شد
غرض از تفصیل آنست که خاطر نشان شود که حضرت الله تعالی
بدین بقعه شریف انواع الطاف است واز انهار جوی نو
خیابان که بنوقان موسوم است وجوی نو زیارتگاه
مدعا آنکه چون بعمارت خانقاه ومرمت مدرسه مذکوره
مشغول شد داعیه کرد که دو موضع از مواضع بلوکات
که اسباب مرغوب داشته باشد ودران شبهه نباشد پیدا
ساخته وقف بر بقاع مذکوره نماید خبر یافت که جمعی از
رعایا نهری موسوم بسیقزار رود بر داشته اند که اندک
آبی دارد وانان آب قریه غشه ونوسان مزروع میشود

اما گنجایش آن دارد که اگر نهر مذکور را بزرگ سازند
آب آن را بپایان می‌توان برد و آبادانی تمام میشود و رعایا
طلب داشته رعایت تمام نموده استدعای آن کرده
که اگر راضی شوید نهر مذکور را بزرگ ساخته آب را بپایان
برده بکرم حضرت الهی غنیان سازیم که سبب جمعیت و آبادانی
مسلمانان شود و با شما درین شهر شریک باشیم رعایا در جواب
گفتند که تو پادشاهی و ما رعیتیم حد آن نداریم که با تو شرکت
کنیم چون جوی با زغابی چهار دانگ ملک تو و دو دانگ ملک
ما باشد بنابران حضرت ملک از وجه غنیمت حلال که غیری را
دران مدخل نبود در عرض سه سال جوی مذکور را باز کرده
قریه تغاری را بر خانقاه جدیدی و بدلو را بر مدرسه غیاثیه
وقف نموده و ده مرده آب از جوی مذکور در پایان
پل بابا کمال نرته بسته برداشته جهت عامه مسلمین که باشندگان
بلده هراة رود شر وقف کرده و هفت حجر طاحونه
بر آب مذکور و ابو ساخته نیز وقف بر مدرسه غیاثیه

مذکوره

مذکوره نموده و طواحین مذکور مشهورست بدین اسامی از
طاحونه سر قلیب و طاحونه خاصه و طاحونه دلارام و
طاحونه محله و طاحونه فیروزاباد و طاحونه پایان تلابه که بر
روی جوی انجیل بسته اند که آب ده مرده مذکور بشهر میرود
و طاحونه سر کوچه باغبانان مشهور بمیر بابا و در سنه تسع
و عشرین و سبعمائة فوت شد و ایام حکومت او بیست و
دو سال بود و در جنب مسجد جامع مذکوره پهلوی حضرت
سلطان غیاث الدین مدفونست و در تاریخ سنه اثنی و
و ثلثین و سبعمائة سلطان عادل کامکار رایه رحمت پروردگار
حضرت ملک حسین بن حضرت مرحوم مغفور ملک غیاث
الدین محمد کرت مذکور بعد از قتل برادر خود ملک حافظ
حاکم هراة شد و در سنه ست و ثلثین و سبعمائة که حضرت
سلطان المرحوم سلطان ابوسعید خدابنده فوت شد
خطبه بنام خود خواند و کمال عدالت و رعیت پروری و
مسلمانی او نیز مشهورست و در تعمیر و مرمت مسجد

جامع مذکوره نیز سعی تمام نموده و در سنه احدی وسبعین
وسبعمایه وفات یافت وایام سلطنت او سی و نه سال بود
ومدفن او چند مسجد جامع مذکوره بپهلوی پدر او حضرت
ملک غیاث الدین است مدعا آنکه روزی جمعی از بزرگان
حضرت ملک حسین جهة بی سویتی آب مواضع جوی توخیابان
بدادخواهی آمده بودند که میان مزارعان قاعدهٔ معینیست
وآب را هر کس میخواهد میبرد سالار نام یکی از امرای خود را
نزد جناب شیخ الاسلام مولانا نظام الدین عبد الرحیم مذکور
که بزرگ و مشار الیه و معتقد فیه و معتمد علیه زمان خود بود
وسخنان او نزد حکام وسلاطین کالنص القاطع فرستاد
که اگر در میانه رعایای بلوکات مذکوره قاعده وقانونی
مقرر فرمایند که هر کس حقابهٔ خود براستی برود ومیانه
ایشان سویت مرعی باشد مناسب است آن جناب رقبه مزروع
که بحد اش زراعت میشود وکثرت انهار وآب را بالتحقیق
کرده فراخور آن هر جوی مقرر کرده و مدار بهر سه مرد

جوی

جوی را که قلب بسته شود بر هیژده خانه آب قرار داده
چنانچه بالا آب بر یکم دو جوی چهار خانه ومیان آب شش
خانه وپایان آب هشت خانه فاما پایان آب را بدان مقرر
کرده تا ضرورت نباشد قلب نه بندند وآب را بزنه
قسمت نمایند وملاحظه آن نمایند که در جوی هر جا آب بردم
میرفته باشد از بند مر دجوی که آنجا قلب بندند یکجا نه کم
سازند مگر آنکه هموار آب باشد وآب بدستور قلب درآید
وهر خانه آب در طول وعرض یک بند سر انگشت ابهام و پنج دانگ
گره ذرع اعتبار کرده اند چنانچه گفته اند **قطعه** بستن قلب
هژده خانه شناس سه نفر کان بود زروی حساب
چار خانه بود ز بالا جوی شش میانست و هشت پایان
آب هست در طول وعرض هر خانه بند انگشت
زروی صواب دیگر این بند اولی ز ابهام پنج دانگ
گره کنز ارباب لیکن از فوق جوی تا بمیان جو
جوامد زیاده تا شش باب وز میان تا بهشت خانه بود

طوطی اضافه بر ابواب بعد از بستن اب پایان جوی
که آب بز ته برند اولو الالباب بر همین رفته اند استادان
تو همین نکته را نکو دریاب اما دستور قاعده اینست
که اول لازم انهار را تحقیق سازند که فرق بالا اب و میان اب
و پایان اب توان شود و در قلب بستن بنوعی ملاحظه نمایند
که از چهار خانه که بالا اب است چون بمیان اب میرسد شش
خانه می شود وان دو خانه را که زیاده می شود بنسبت مرد جوی
بالا اب مرتبه مرتبه زیاده نمایند و میان اب را بهمین دستور
عمل نمایند و پایان اب بز ته قسمت می شود و هر جاکه بز ته
بندند ملاحظه نمایند که چند مرتبه اب بپایان خواهد رفت لازم
بز ته را برسر مرد جوی هر مرتبه قسمت شود ده فراخور مرد
جوی هر موضع جدا سازند و بز ته باید که میزان البته شود
و روی چوب هموار باشد که اب بیکدستور رود و دار
جمیع امور امری از قلب و بز ته بستن مشکلتر نیست باید
که بواقعی بدان رسند و بقیاس و تخمین عمل نه نمایند که فوت

وحیف

173

وحیف بسیار میشود و عند الله تعالی گرفتاری تمام است و خانه
اب را بنسبت رقبه مزروع بکمر ده بالا اب و میان و پایان
که در سرطان اب بقراری اید و در هر پنج مرد از اب
منجور رد قرار داده اند چنانچه بالا اب که چهار خانه دیگر دواست
هشتاد جریب و پایان اب که هشت خانه دیگر ده است
سی جریب واز جناب افاضل پناهی علامة العلمائی کمالا شیخ
حسینا مشهور است که فرموده اند اراضی سه مرده
نز دو دهقان جریب وی صد و شصت است از بیابان
ز بالا جو جریب او ست هشتاد ثم نیمه میان و سی پایان
شود شود ده شش جریب از اول جوی بدفعه
ذهو تا اخر بیکسان اگر از اب خواهی بده یا بی توهم
می باش ز غلیان در پی ان لیکن دستور چنانست که از
هشتاد جریب بالا اب مرتبه مرتبه کم نمایند چون بمیان اب رسد
پنجاه جریب میان اب چون بپایان رسد بکاسی جریب
شود مدعا انکه از بالای جو هر چند پایان میرود خانه اب

زیاده شده جریب کم شود بواسطه انکه اب بی زور و کم

میشود و در زمان حضرت پادشاه مرحوم مغفور سلطان

سلطان ابوسعید مرزا انار الله برهانه که فلک دوار با دیده

بسیار رعیت پروری مثلش ندیده جناب شریف الیه موضع

بموضع بلوکات و ولایات نواحی رسیده قلب و نرته را

بدستور و قاعده قدیم بسته بوده چنانچه حالا دستور العمل را

بان همانست و مردجوی و بلوکات و ولایات مذکوره که قرار

داده بدین موجب است که تفصیل می یابد و جملتان بلوکات

بعد هشت نفر فراشان ادوان و تیزان یکهزار و چهارصد و

هشتاد و هشت نفر و نیم بلوک انجیل ار شاه جوی و جوی شادی سره

سیصد و نود و یک نفر و نیم شاه جوی مع باقاصت دویست و نود

نه نفر و نیم وکز مرشاه جوی از سر بند که در برابر خوش

باش است تا حظیره خواجه غیاث الدین محمد منکال سی و شش هزار

ذرع و میر ابانه مع و هیک و بند بانی بر یکنفر غله شصت من

و جوز قه پنج من و دستوری از رحکی نیزدان پانصد دینار

تبریزی

١٧٤

تبریزی و سایر مواضع از هر موضع سیصد دینار تبریزی

و بلینه مقولان پانصد دینار تبریزی و از طواحین از اعلی پانصد

دینار تبریزی و اوسط سیصد دینار تبریزی و ادنی صد و پنجاه

دینار تبریزی و سه قلبی بر یکنفر دوازده دینار و نیم تبریزی

قریه ٢ ادوان و غیره قریه از دو رخنه و دو قلب دوازده

نفر

قریه ٦ ... ردان از رخنه شش نفر — قریه ٢٦ باغ ماسیان از دو رخنه دو نفر — قریه ٦ عرب رود و بلده فوقیه مذکوره از هفت رخنه شش نفر

قریه ٥ حلواچه از قلب شش نفر — قریه ٤ نوین علیا از یک قلب و یک رخنه پنج نفر — قریه ٨ نوین سفلا از یک قلب چهار نفر

قریه ٦ ترکان از قلب هشت نفر — قریه ٢ سروستان شش نفر — قریه ٨ بلنداب سروستان دو نفر

قریه ٤ کارته بالا از قلب علیا و سفلا هشت نفر — قریه ٤ کارته وسطی چهار نفر — قریه ٦ کارته سفلا مع نیم فرده کارته بالا چهار نفر

قریه ٨ عقارب شش نفر — قریه ٤ عزان علیا از قلب و یک رخنه هشت نفر — قریه ٦ عزان سفلا از قلب شش نفر

٦
قریه خوجه غار از قلعه
شش نفر

٤٢
قریه چکان از قلب لوهادان و کی و قلاخان
و خطیره و چکان و نه قفل و رحه لالو و خفه
کمال بیست و دو نفر

قریه گرداب دو
نفر

قریه فیروزآباد وغیره از قلب مرحاجی شاه زده نفر

قریه فیروزآباد
هفت نفر

قریه نالکیان علیا
چهار نفر

قریه نالکیان سفلا
سه نفر

قریه اوصر چهار
نفر

قریه بگرآباد شش نفر

قریه بغداب که ابربط وجاین
میر و دو مرد جوی بند دلله

٤
قریه باغ نجبان از زرد
جوی بند دلله

قریه مادو مرغان چهار نفر

٢٨
قریه
غوره دروازه از قلب و قلعه دولتخانه و قلعه وقف و قلب
الحکمی نه و قلب مریادکار و قلب خنده و ترخان و قلعه باغچه
مدرسه بدیع الزمان میرزا و قلعه درکاب حمام میر علیشیر و قلب
نزنه مرغنی و قلب زرکوب و قلب سراج و انجواره قلبهای پوران
و قلب انجواره باغ شهد بیست و هشت نفر

قریه دولتخانه هشت نفر

٢٨
قلعه دولتخانه نیم نفر

٨
قلعه وقف نیم نفر

٤٢
قلعه مریادکار سه نفر

قبیحه

قلعه درب حمام میر علیشیر
نیم نفر

قلعه انجوره قلب باغ شهد چهار
نفر

قلعه نزنه امرطغی یکنفر

قریه زرکوب دو نفر و نیم

قریه سراج دو نفر نیم

قریه انجواره سر قلبهای پوران
یکنفر

٨
قریه پوران خاصه
وغیره

قریه پوران خاصه از قلب
میرزا علی و قلب احمد
میرک و تنوره چهلگز
هشت نفر

قریه باغ زاغان مرد جوی بند دلله

قریه امان از قلب مع
تکمزه و باغ نوشاد در رخ
میرزا هشت نفر

قریه باب حوض از قلب
یکنفر

٣٠
قریه حان سه نفر و نیم

قریه ملاسمان از قلب
سه نفر

٢
قریه غلوار از قلب تعه
تکمره ملاسمان
هفت نفر

قریه دیواچه جوردار قلب
دو نفر نیم

قریه پوران سراج الدنیا
وغیره

٢٤

قریه پوران سراج الدین وغیره
از نزنه سالاری بیست و
چهار نفر

٣

قریه سیتان وغیره از نزنه درب خطره
خواجه غیاث الدین محمد متکال احل و
یکنفر و نیم

٦

٧
قریه پوران سراج الدین
پنج نفر

قریه کوبتان از نزنه پوران سراج
الدین سه نفر

قریه سینانی سی نفر

٦

قریه علوان وغیره هفده نفر و نیم

٥
قریه دیواچه بزرگ
پنج نفر

٥
قریه سوران اماحی پنج نفر

۱۸
مر
شیخان وسرای نوزندیکیا از یک نزته هژده نفر

۹
مر
علوان نه نفر

۴
مر
ملانه سقلا چهار نفر و نیم

۴
مر
اباده شش نفر

۳
مر
ازاوان ازقلب سه نفر

۵
مر
شیخان پنج نفر

۷
مر
قرب برای نو هفت نفر

۴
مر
شش زندران شش نفر

۵۲
مر
جری شادی بزه وعیره ازریه مرعی پنجاه و دو نفر

۱۹
باغ نوزده نفر

۲۵
مر
شادی بزه جست پنج نفر

۲
مر
ملیجه قاضی دو نفر

۷
مزرع
زنبده هفت نفر

نوجوکا بکنفر

۱
مزرع
مرزا یکنفر

۸ دونفر
مر
مشکرو دکه ابریزه بالای علوی جدامی شود هشت نفر

۱۲
مر
جبرئیل الضلع دو مرده که تعلق بقریه جشک رود دارد دوازده نفر

۳
مزرع
نوشاه پنج مرزا چهار نفر

۴
مزرع
زاغان چهار نفر

۵
مر
علوی پنج نفر

جوی کاریز [illegible] از شاه جوی و جوی حقیرتان و جوی جری و جوی تلاب وجوی لبتوران وسایر انهار دویست وچهل وچهار نفر

شاه جوی که درمقابل کذر سنگین از رود جدامی شود یکصد وچهل و پنج نفر است وکذر مرجوی ازپل مرشکار

که درمیانه

١٧٦

که درمیانه دستجرد است تا سربند که کذر سیا وشالست ومرا بانه بریکنفر ازتنک رودبارکان بیست هزار ذرع

تا دستجرد غله مناصفه شصت من مع دهیک وبند بانی جوزقه پنج من وازتنک رود حقاره تا زشت غله مناصفه پنجاه و پنج من که بند بانی ندارد دو جوزقه پنج من و دستوری طواحین بریک حجر صد دینار تبریزی وسرقلبی بریکنفر دوازده دینار ونیم تبریزی

مزرع
تک رودبارزکان ازرحه یکنفر

۵
مر
چینه جنه ازیک رحنه پنج نفر

۵
مر
یزدان ازیک رحنه پنج نفر

۵
مر
کرازان از رحنه بند تاحق که یکنفر است ورحنه پایان حطیره خواجه محمد کرازانی که چهار نفر است پنج نفر

نفر ۹
مر
هند وان ازقلب هفت مرده نه نفر

نفر ۹
مر
حقاره از سرته که در پیش مزار حضرت خواجه محمود مرده است نه نفر

۸
مر
خرپوشان ازیک نزته که در پایان مزار غدکور جدامی شود هشت نفر

مر
شادمان وبوی بایان چهار نفر درزیر پل خرپوشان جدامی شود وقلب چهار پنج نفر که در پایان نزته وشنان جدامی شود نه نفر

۸
مر
وسان که بیک نزته بدرب خانه شاه علی عسکر جدامی شود هشت نفر

۹
در هزار ارسیح مرده ربه پایان
چهار باغ میرعلیشیر و چهار مرده
قتیب بالای پل قریه مذکوره نفر

۱۱
مرآغر بعد یکمرده فراشان از دو
نزنه که شش مرده از نزنه قریه
مذکوره بدرب باغ محمد سعید جدای
شود و یکمرده از نزنه باغچه خواجه
کوسوی لب پل در فوار است جدا
میشود و هفت نفر

۱۳
فراشان از یازده مرده
نزنه قریه مذکوره که در سر
پل در فوار است و دو مرده
نزنه خواجه عبد الله که سیح
یکمرده مراغه است سیزده نفر

محله
علیا شش نفر و نیم

محله
سفلی شش نفر و نیم

۵
میلدان از نزنه که از سر آسیای
خواجه یوسف جدا می شود پنج نفر

۱۲
بزان از نزنه که پهلوی نزنه
میلدان جدا می شود دوازده
نفر

در آن که در بالای آسیای یوسف
جدا میشود از نزنه هفت مرده و فرزن
بالا و هشت مرده فرزن پایان
سیح دو مرده که از شعان اضافه شده
پانزده نفر

۲۰
سمعان و دستجرد که آب
مخلوط است بیست و
پنج نفر

۱۶
سمعان هژده نفر

دستجرد هفت
نفر

جوی جفرتان که در پایان گرازان
از رود جدا می شود سی و یک نوبت ذکر مرجوی

جوی جفرتان که در پایان گرازان از رود جدا می شود
سی و یک نفر است ذکر مرجوی از سر نزنه مزار حسی
حفرتانی تا سربند که پایان قریه گزاز است

جوی جری ... [illegible]
... [illegible]

نوزده هزار ذرع

تمک رود حقاره از یک رخنه سه نفر

جفرتان از دو نزنه که یکی
در پایان قریه مذکوره تزاز است
سیزده نفر و یکی دیگر که بقصب
سگن مشهور است در سر آسیای
جهان شاه دو نفر و یکرخنه یکمرده
که در سر پل بالا است شانزده نفر

تمکزان از نزنه بیش فراریبی
حوتانی بعد دو نفر که بجلدم مرود
هفت نفر

یادق از نزنه پهلوی نزنه
تمکزان پنج نفر

اوزبک یک نفر

الحور که دبشوران شش نفر
که پنج نفر است
سایه الانهار

ده ویشی آب و برا از
کارد بار از سر آسیای
باد برمید از یکنفر

ده مری آب را از جوی
تلاب بر میدارند
دو نفر ...

جوی جری که در پایان نخدان مولانا زاده حفرتانی از دو
رخنه جدا می شود قلب و نزنه زاید سی و نه نوبت ذکر فرجوی مذکور

از سر بند تا پل جری یازده هزار ذرع

گرزان بعد بلنو سرو سنار
از سه رخنه سیزده نفر

مرزعه سروستان
یکنفر

۱۷۷

حدم که پنج نفر از جوی پنج
نفر از نکار و بار و دو نفر
از تمکزان آب بر میدارند
دوازده نفر

جوی انده و جنس پنج نفر
جوی گرگی از یک رخنه
دو نفر

صوفیان از فاضل آب زربست
جوی مذکور شش نفر و دو نفر

بلوک کداره دویست و چهل و هشت نفر و نیم ذکر ...

... دفعه از سر بند که بالای آسیای جیب است

تا سر نزنه سیاوشان چهل و نه هزار ذرع

۹
در حرار اسح مرده در پایان
چهار باغ مرعیشه و چهار مرده
تنب بالای پل قریه مذکوره یه نفر

۱۱
مراغ بعد یکمرده فراشان از دو
نزنه که شش مرده از نزنه قریه
مذکوره بدرب باغ محمد سعید جدای
شود و یکمرده از نزنه باغچه خواجه
کوسوی لب پل در قرار است جدا
میشود و هفت نفر

۱۳
فراشان از یازده مرده
نزنه قریه مذکوره که در سر
پل در قرار است و دو مرده
نزنه خواجه عبد الله که پنج
یکمرده مراغ است سیزده نفر

محلت
علیا شش نفر و نیم

محلت
سفلا شش نفر و نیم

۵
میلدان از نزنه که از سر آسیای
خواجه یوسف جدای شود پنج نفر

وران که در بالای آسیای ... وف
جدا میشود از نزنه هفت مرده فرزن
بالا و هشت مرده فرزن پایان
پنج دو مرده که از شعان اضافه شده
پانزده نفر

۱۲
بزان از نزنه که پهلوی نزنه
میلدان جدای شود دوازده
نفر

۲۵
شعان و دستجرد که آب
مخلوط است بیست و
پنج نفر

۱۶
شعان هژده نفر

دستجرد هفت
نفر

جوی حفرتان که در پایان گرازان
از رود جدای شود سی و یک نوبت ذکر جوی

جوی حفرتان که در پایان گرازان از رود جدای شود
سی و یک نفر است ذکر جوی از سر نزنه مزار
حفرتانی تا سر بند که پایان قریه گرازان است

[illegible]

نوزده هزار ذرع

جفرتان از دو نزنه که یکی
در پایان قریه مذکوره نزنه است
سیزده نفر و یکی دیگر که بلقب
سنگی مشهور است در سر آسیای
جهان شاه دو نفر و یک رخنه یکمرده
که در سر پل بالا است شانزده نفر

تک رود حقاره از یک رخنه سه نفر

تکزان از نزنه پیش قرار بیبی
حو تانی بعد دو نفر که بلدم مرود
هفت نفر

بادق از نزنه پهلوی نزنه
تکزان پنج نفر

ادویک یکمینو

الکورک دبشوران شش نفر
که پنج نفر است
سایر الا نهار

ده ویشی آب و پر از
کار دبار از سر آسیای
باد بر میدارند یکمینو

ده مری آب از جو
تلاب بر میدارند
دو نفر

جوی جری که در پایان بخدان مولانا زاده حفرتانی از دو
رخنه جدای شود و قلب و نزنه سی و نه نوبت ذکر جوی مذکور

از سر بند تا پل جری یازده هزار ذرع
گیرزان بعد بلنو سر و ستار
از سه رخنه سیزده نفر

مزرعه
سروستان
یکنفر

مدم که پنج نفر از جوی پنج
نفر از تکرود بار و دو نفر
از تکزان آب بر میدارند
دوازده نفر

۱۷۷ جوی انددو جنس پنج کرکی از یک رخنه
نفر
دو نفر

صوفیان از فاضل آب زرشت
جوی مذکور شش نفر و دو نفر

بلوک کداره دویست و چهل و هشت نفر و نیم ذکر انهار

دو بینی چوب دفعه از سر بند که بالای آسیای چوب است

تا سر نزنه سیاوشان چهل و نه هزار ذرع

۹

در ـــــــــــ

درهزار اسیح مرده ریه پایان چهار باغ مرعلیشیر و چهار مرده قتبب بالای پل قریه مذکوره نفر

۱۱

در ـــــــــــ

مراغزبد یکمرده فراشان از دو نزنه که شش مرده از نزنه قریه مذکوره بدرب باغ محمد سعید جدای شو و یکمرده از نزنه باغچه خواجه کوسوی لبسر پل در قرار است جدا میشو و هفت نفر

۵

در ـــــــــــ

میلدان از نزنه که از سر اسیای خواجه یوسف جدای شو د پنج نفر

در ـــــــــــ

وان که در بالای اسیای یوسف جدا میشو و از نزنه هفت مرد و قرن بالا و هشت مرده قرن پایان سیح دو مرده که از سمعان اضافه شده پانزده نفر

۱۳

در ـــــــــــ

فراشان از یازده مرده نزنه قریه مذکوره که در سر پل در قرار است و دو مرده نزنه خواجه عبد الله که سیح یکمرده مراغ است سیزده نفر

محلّه ـــــــــــ

علیا شش نفر و نیم

محلّه ـــــــــــ

سفلا شش نفر و نیم

۱۲

در ـــــــــــ

بزان از نزنه که پهلوی نزنه میلدان جدای شو د دوازده نفر

۲۵

در ـــــــــــ

سمعان و دو مسجد که آب مخلوط است بست و پنج نفر

۱۶

در ـــــــــــ

سمعان هژده نفر

در ـــــــــــ

دو مسجد هفت نفر

جوی جعفرتان که در پایان کرازان از رود جدای شو د سی و یک نفر است ذکر جوی نفر

جوی جعفرتان که در پایان کرازان از رود جدای شو د سی و یک نفر است ذکر جوی از سر نزنه هزار اسیح حقرتانی تا سربند که پایان قریه کرزان است

جوی تلاب که در پهلوی جوی برداشته میشود و بتمام رخنه است و قلب و نزنه ندار د هفت نفر و ذکر جوی مذکور از دهن رود خانه تا اسیای باباغاچه که در پایان حقرتان است دوازده هزار و ششصد ذرع

در ـــــــــــ

حوان از یک رخنه یکنفر

در ـــــــــــ

تلاب از یک رخنه دو نفر

در ـــــــــــ

ترکاباد از یک رخنه پنج نفر

در ـــــــــــ

خواجه نق یکنفر

در ـــــــــــ

بده استان دو نفر

جوی لبشوسان که در پایان تلاب برداشته میشو د هفت نفر

در ـــــــــــ

اوزبک یکنفر

نوزده هزار ذرع

در ـــــــــــ

جعفرتان از دو نزنه که یکی در پایان قریه مذکوره نزنه است سیزده نفر و یکی دیگر که بلقب سکن مشهور است در سر اسیای جهان شاه دو نفر و بکرخنه یکمرده که در سر پل بالا است شانزده نفر

در ـــــــــــ

یک رود حقاره از یک رخنه سه نفر

در ـــــــــــ

کمزان از سر نزنه پیش قرار یعنی حوتانی بعد دو نفر که بملادم مردود هفت نفر

در ـــــــــــ

بادق از نزنه پهلوی نزنه کمیزان پنج نفر

در ـــــــــــ

اوزبک یکنفر

در ـــــــــــ

الکورک و لبشوران شش نفر که پنج نفر است سایر الا نهار

در ـــــــــــ

که و پشتی اب و برا از کار د بار از سر اسیای باد بر میدارند یکنفر

در ـــــــــــ

ده مری اب را از جوی تلاب بر میدارند دو نفر

جوی جوی که در پایان تخدان مولانا زاده حقرتانی از دو رخنه جدای شود و قلب و نزنه ندارد سی و نه نفر است ذکر جوی مذکو

از سر بند تا پل جری یازده هزار ذرع

در ـــــــــــ

کمرزان بعد بلنوی سرو ستار از سه رخنه سیزده نفر

در ـــــــــــ

سروستان یکنفر

۱۷۷

در ـــــــــــ

هدم که پنج نفر از جوی پنج نفر از سر رود بار و دو نفر از یکی ان اب بر میدارند دوازده نفر

در ـــــــــــ

جوی انده و جنس پنج نفر

در ـــــــــــ

کرکی از یک رخنه دو نفر

در ـــــــــــ

صوفیان از فاضل اب جوی مذکور شش نفر

در ـــــــــــ

زرسیت ۸ دو نفر

بلوک کداره دو لبست و چهل و هشت نفر و نیم ذکر ...

دو یمنی خوب دفعه از سر بند که بالای اسیای چیب است

تا سر نزنه سیاوشان چهل و نه هزار ذرع

دفعه از جوی بالان که در پهلوی سیاوشان جدا می شود تا نرنه
ستوجرد هفده هزار ذرع دفعه از جوی نو زیارتگاه
از سر نرنه سیاوشان تا قلب جز که پایان جوست در بالای
زیارتگاه نوزده هزار ذرع میدابابه بر نقد مبلغ صد دینار
تبریزی و گندم سه دهیک و بندبانی شصت من و جوزقه
پنج من و دستوری از طواحین بریکجا صد دینار تبریزی و
سرقلبی ده دینار تبریزی و رخشکی صد و پنجاه دینار تبریزی

و در عوض چیکها پنج هزار دینار تبریزی داده

بهای اسب میدهند بالای جوی نرنه ملک هشت و شش نفر

قلب
کشتین از دوازده قلب و یک رخنه ده نفر
قلب
مغاینتو نیم نفر

قلب
مبارک خواتون نیم نفر
قلب
سوری بیک نفر

قلب
گوشه چهار باغ نیم نفر
قلب
قرابغاج نیم نفر
قلب
کهنی یکنفر

قلب
بالای رای ملک نیم نفر
قلب
پایان رای ملک نیم نفر
قلب
میان قریه مذکوره نیم نفر

قلب
محمد بیک نیم نفر
قلب
تیمر ده یکنفر
قلب
دومرده دو نفر

قریه
کهنی ل از رخنه پنج نفر

قریه
کورت بعد دو نفر که از قلب گرداب می برند تمام ده نفر

قلب نو

قلب
بالاتو دو نفر
قلب
محمودی شندی یکنفر
قلب
در بخانه قلندر یکنفر

قلب
تنگ نو دو نفر
قلب
فقر ملک یکنفر
قلب
پای جوز یکنفر

قلب
بالای تالاب خواجه عبدالله نیم نفر
قلب
در سرای خواجه عبدالله نیم نفر
قلب
گرداب بعد دو نفر سیاوشان یکنفر

مزرعه
بدراباد که از پشت جوی برخنه جدا می شود یکنفر

جوی بالان که از نرنه ملک جدا می شود صد و پنجاه و هشت نفر و دو دانگ

مواضعی که از قلب آب می زنند صد و چهارده نفر و دو دانگ

قریه
سیاوشان بعد سه نفر محله خواجه شهاب دوازده نفر

قلب
گرداب دو نفر
قلب
محمد فضل الله نیم نفر
قلب
تفشکر دو نفر

قلب
تمدمالان دانگ نفر
قلب
در سرای خواجه هاشم دو دانگ نفر
قلب
شالی چهار نفر

قلب
صوف دو نفر
قلب
محله خواجه شهاب سه نفر محله مذکوره
قریه
محله خواجه شهاب نفر

بعد بکمر ده جوی زیارتگاه یکنفر و یک مرده سیاوشان سه نفر

قریه
قصر یحیی و غیره

قریه
قصر یحیی دو نفر
قریه
کوشان بعد بکمر ده جوی زیارتگاه پانزده نفر

قریه
چهار باغ هشت نفر
قریه
ستیان هفت نفر

قریه
حلی ل بعد بکمر ده جوی زیارتگاه نه نفر و دو دانگ
قریه
تلاس بعد یکنفر جوی زیارت چهارده نفر

دو دانگ — نیم مرده — سعد دال هفت نفر

صحرا هفت نفر — لما و منی از یک کلب

محله سادات از یک قلب پنج نفر — مرغاب بعد دو مرده جوی زیارت گاه سیزده نفر

پشت رباط یکنفر و نیم — امیر حاجی یکنفر و چهار دانگ — مسافران یکنفر و نیم

میان ده شش نفر و چهار دانگ — امر حسام یکنفر و دانگ — مرداود و نیم نفر

کلیچه دو غیره

کلیچه بعد دو مرده بلند اب مرغاب هفت نفر — بلند اب مرغاب بعد یکنفر جوی زیارت گاه سه نفر

کلیچه دو نفر — حسام چهار دانگ و نیم — لعلشکر دانگ نیم

معر اسای از یک کلب شش نفر — هزار جریب بعد در اهی پشت جوی هزنانا د سه نفر

اب رص پشت جوی هزناباد از وضع هزار جریب چهار نفر — و یشرمی هشت نفر

مواضعی که از نزنه اب بر میدارند چهل و چهار نفر نزنه

مالان که سه بخش می شود بیست و یک نفر

سنوجرد بعد دو مرده چهار دانگ جوی زیارتگاه شش نفر — بالان بعد نه نفر جوی زیارتگاه پانزده نفر

قریه مذکوره دوازده نفر — تلاجه و بازار از شرکت لوکان و عوزوان سه نفر — تلابه یکنفر

بازار دو نفر — نزنه عوزوان بعد سه نفر قریه مالان

بیست و

بیست و سه نفر — عوزوان هشت نفر — کوکان و شعفان

جوی نوزیارت گاه که مشهور بجوی نو است — که در پایان عوزوان دو نزنه جدا می شود پانزده نفر

شصت و چهار نفر و دو دانگ

سیاوشان و غیره

سیاوشان سه نفر — محله خواجه شهاب یکنفر

شاهی — لبیه

تلابه خواجه قطب الدین — محله شیوله اران

میان دو جوی هفت نفر و نیم

مولانا حاجی نیم نفر — سرشصت نیم نفر — محمد داود یکنفر

مرقشون نیم نفر — خواجه شیر علی چهار دانگ نفر — بکیان نیم نفر

مولانا عبد الرحمن نیم نفر — درویش محمد بابا علی دو دانگ نفر — مرقشون دو دانگ و نیم نفر

تواجی دو دانگ نفر — مرقشون دانگ نیم — چهل میران چهار دانگ نفر

سرلوچه یکنفر — محله حدیان

مواضع مرغ ند زیلی از دو رخنه

لواشان از قلب تلابه یکنفر — حسن از قلب تلابه یکنفر — چهار ریحه الار از یک قلب یکنفر

تلابس از قلب تلابه یکنفر — چها پیلوان جلال الدین یکنفر — مرغاب دو نفر

بلند اب مرغاب ارکلک — ستوجرد دو نفر و چهار دانگ — محمد داود نیم نفر
محمد زنگی یکنفر

محمد قصاب نیم نفر — خانه روس چهار دانگ — دو مرده دو نفر

حاجی خانم نیم نفر — تلابه مرزای نیم نفر — مالدان نه نفر

زیارت گاه چهارده نفر — جوبیان سه نفر — در بلر باغبان دو نفر

سرو سه نفر — یکمرده یکنفر — وکار و مارسش نفر

دو مرده دو نفر — یکمرده یکنفر — مران چهار نفر

حر دو نفر — مولانا دو نفر — حنار یکنفر

میان بازار دو نفر — شهر جدید و سبزوانی چهارده نفر — ارصاد پشت جوی نو یکنفر

شهر جدید ده نفر — سرمان چهار نفر — **بلوک خیابان** دویست

هشت نفر **دیگر مرجوی مذکور** از سربند تا نزنه سرخیابان

سی و هفت هزار ذرع میر ابانه مع دهیک وبند والی

حال

غله مناصفه شصت من و جو زقه پنج من و دستوری ارطوا

بریک جحر اعسل سیصد دینار تبریزی و از حکی بر داوسط

صد و پنجاه دینار تبریزی و نیم ادنی صد دینار تبریزی

و از حکی بر یکنفر سیصد دینار تبریزی و نیم نفر صد و پنجاه

دینار

دینار تبریزی و دو دانگ و نیم نفر هفتاد و پنج دینار تبریزی

و سر قلبی بر یکنفر دوازده دینار و نیم تبریزی مواضع

بالای نزنه خیابان **هفتاد و هفت نفر**

حد بالای پل علی جید ر چهار نفر

مقول بچه و حاجی داده سه نفر — مقول بچه یکنفر — حاجی دابه دو نفر

بدبوی وقف نه نفر — بدبوی خالصه سه نفر — مقول دو نفر

قصر و شیجان چهار نفر — ناکهان دو نفر — رباط عوربال سه نفر

تر لر مشهور به لر درویش بلاط عوربان یکنفر — سفالو استان دو نفر — ایان رود بازار پل خواجه دوانه دو نفر

پر درویش پایان پل خذلو یکنفر

ستاران از میان باغ گلستان دو نفر — محمود شیخ یحیی در میان باغ نظرگاه بجانب افتاب کوشک دو نفر

مولانا رکن الدین که قلیب مزار تویان نیز میگویند در میان باغ نظرگاه بقبله کفر شک یکنفر — باغ جهان آرای از تو احین باغ چهار نفر

کشتی گیران در شرقی پل بابا ملان یکنفر

طواحین وقف مدرسه غیاثیه ده نفر — حضرت خواجه عبدالله انصاری دو نفر

خرگاهی در اندرون باغچه شوقیه دو نفر — چمن آرای در گوشه باغچه لکنده چهار نفر

خواجه رستی در شمال باغچه خواجه افضل یکنفر — ملک مشهور به نوی وع یکنفر

حاجی عرضیه یکنفر — مولانا عبد الرحمان جامی در سر پل به سکتان یکنفر

سلطان احمد مرزا دو نفر — قاسم اباد دو نفر

علیشیر یکنفر — مرغنی چهار نفر

محله سعجی پنج نفر — جراحسان یکنفر

نزته از سر خیابان بیست و چهار نفر است

مولانا محی الدین در در خانه حاجی مرد دو نفر — میر علی در اندرون باغ شاه بدخشان دو نفر

علاء الصا دو نفر — میر جعفر در شمال کوشک باری بیگ دو نفر

میر جنید در اندرون جعفر اقاق نیم یکنفر و نیم — شمال باغ زاغان مع اراضی انار ماهان حوی انجیل ده نفر

خطیره مادر مرزا یکنفر و نیم — میان محله مقریان

مستی محمد لوهی یکنفر و نیم — باغ شاه و قاضی مرد مر و عیره دانکه نیم — کلاغان و سنجوی نیم نفر

بابا شیخ نیکالدین عمره

بابا شیخ زین الدین دو نفر — بابا که بباغ خواجه شاه حسین میر و دیگر نفر که در بالای نزته سقلمان

قلب خواجه احمد

و باغات جدای شود به سر حظیره خواجه ادهم یکنفر

نزته سقلمان و باغات که نزدیک فرار شاه و حبیب قسمت

می شود نزته سقلمان که در جانب شمال است و ازین

جملهاب به بعضی مواضع میرود پنجاه و پنج نفر — پشت جوی نو ملاقاتی اسیای کوشک

ابو الولید دو نفر — دشت دو نفر — حمزه دو نفر

ختک رود یکنفر — سقلمان که در سر طاحونه محمد حنکی جدای شود سی و هشت نفر

نقاری در پهلوی نزته سقلمان ده نفر

نزته باغات که در جانب جنوب است چهل و هشت

نفر است قلب انکه در محله بابا حاجی باندرون محوطه

کارشنک جدای شود یکنفر قلب خواجه افرین و قلب چهار باغ

میر فیروز شاه و قلب خواجه وجیه که اب هر یک بدین موجب جدای شود

خواجه افرین که نزته است و بقلب مشهور شده بمحله بابا حاجی پنج نفر — چهار باغ میر فیروز شاه و قلب خواجه وجیه که در محله مذکوره واقع شده است سه نفر

چهار باغ یکنفر — خواجه وجیه دو نفر قلب زین الدین

قصاب در اندرون چهار باغ میر فیروز شاه دو نفر قلب باغات

مذکور که اکثر نزته است و بقلب مشهور شده سی و هفت نفر است

بدین موجب نوجوی مزراع ... باغ زبیده چهار نفر و شاه ... باغ

امور مع محوطه در باغ مذکور هفت نفر ... باغ زبیده دو نفر ... اجواره ... نفر مزارع ... رد از ... جانب ... همال

سالار دو نفر ... سنگستان چهار نفر ... نزنة سنگ ...

شتربانان از جانب جنوب نزنة سنگستان **بلوک سفید** یکصد و شانزده نفر ... ده نفر

مزرایانه دو نفر از سفید

روان و تریاک که جوی آن علحده است و بندبانی

ندارد غله مناصفه شصت من و جوزقه نمی دهند و دستوری

از آب رانی پنجهزار دینار تبریزی مقرر است و از طواحین

بر یک حجر صد دینار تبریزی و رحکی از قریه خویش

باشان و دویست و پنجاه دینار تبریزی و کتوالی هفصد و

پنجاه دینار تبریزی و کلیم باف دویست و پنجاه

دینار تبریزی و کلوی شتر دویست و پنجاه دینار و مزرعه

خرما دویست و پنجاه دینار تبریزی و رباط اقجه

دویست و پنجاه دینار تبریزی و لکنی هفتصد و پنجاه

دینار تبریزی **آب موضعی** که بالاتر از نزنة ملک

جدا

جدا می شود از جوی کلان **نفر** ... لکی که از رخنه جدا می شود و بند ندارد دو نفر

... عشه که از رخنه جدا می شود و بند ندارد هفت نفر

حقایق موضعی که در سر نزنة

ملک جدا می شود و آب بلوک خیابان نیز از این محل جدا می شود

هشتاد و هفت نفر ... نر تهای شصت و دو نفر مرده بدین

موجب است ... شادی حجام اول رخنه و به ... فرک وار تخوان ... نفر ... ملوکه ... دو نفر

... سل اوره که در پهلوی نزنة فرک وار تخوان است و آب این توسیان میدود شش نفر

... توبادان و غیره که نزنة آن پهلوی نزنة سل اوره است بیست و یک نفر

... توسیان از جوی توبادان از رخنه جدا می شود سه نفر

... توبادان و قریه ملزم که آب جوی توبادان و نزنة می شود هشت ده نفر ... ملزم ... نفر

... توبادان دوازده

... هوحانک که در جانب جنوب نزنة توباد الشت و چون اراضی هوحانک داخل توباد الشت هر جوی آن ... بر دم بادان میدارد دو نفر

... بز ... غاوردان و کوشلک و خوش باشان بیست و شش نفر

... غاوردان دوازده نفر

... کوشلک و خوش باشان چهارده نفر

جوی سفید روان و تریاک که علحده از رودخانه در پهلوی آسیای جواقجی جدا می شود و در پایان

قریه کوشک دوزنه می شود بیست نفر بدین موجب

قریه سفید روان نه نفر و نیم بعد نزنه کوشک اسحاق سه نفر

قریه تریاک که در سر اسیای خواجه جلال الدین قاسم فرنخودی

دو نزنه میشود هفت نفر و نیم از قریه مذکوره و سه نفر داخل

سفید روان است

مزرعه تریاک پنج نفر — کوشک اسحاق که داخل تریاک

و سفید روان است پنج نفر و دانگ و نیم — مزرعه سفید تریاک دو نفر و نیم

سفید روان بلوک ادوان و تیزان که یکصد و چهارده نفر و نیم

است بعد هشت نفر جوی فراشان میرابانه مع دهیک و بند

بانی صد و ده من بهت کرکان غله مناصفه و سایر مواضع گندم است

و جوزقه نمی دهند و دستوری از طواحین بر یکصد دینار

تبریزی و از سر قلبی بر یکنفر دوازده دینار و نیم تبریزی

جوی ادوان پنجاه نفر و نیم — مزرعه ارد درخنه یکنفر

مزرعه چهار کبوترخان از رخنه یکنفر — مزرعه ادوان و طرات از نزنه هفت نفر

مزرعه ادوان شش نفر — مزرعه گجرات یکنفر

مزرعه شمساباد و لواریع از نزنه جدا می شود هفت نفر — مزرعه عنبان و فرجابیں سه نفر

مزرعه شمس اباد چهار نفر — مزرعه شیخ حسن یکنفر — مزرعه دلولاغ نیم نفر

مزرعه فرعون یکنفر و نیم — مزرعه استراب و کلاه دوز که از سر نزنه عبان و فرجابی جدا می شود پنج نفر — مزرعه نودوشهر صفاکراز نزنه مذکوره جدا می شود و سه نفر

مزرعه نودوشهر صفا که از نزنه مذکوره جدا می شود سه نفر

مزرعه استراب دو نفر و نیم — مزرعه کلاه دوز دو نفر و نیم — مزرعه نو یکنفر و نیم

مزرعه صفا یکنفر و نیم — مزرعه لیران از دو رخنه دو نفر — مزرعه گلکیان و غیره از نزنه جوی خاتنک جدا می شود و مخلوط است چهار نفر

مزرعه گلکیان — مزرعه سیکیان

مزرعه بالاخانه — مزرعه خواجانک و غیره یازده نفر و نیم

مزرعه ارمان و کوسیاه از نزنه خواجانک پنج نفر — مزرعه خواجانک شش نفر — مزرعه اسیابادان و حاتعه یکنفر و نیم

مزرعه قاسم یکنفر و نیم — مزرعه فنجاباد یکنفر

مزرعه عنبراباد یکنفر — مزرعه عربیان نیم نفر — مزرعه ارمان سه نفر

مزرعه کوسیاه دو نفر — جوی تیزان پنجاه نفر مزرعه باغ رودی و غیره

مزرعه باغ رودی از نزنه دو نفر و نیم — مزرعه کوشه میرده نفر و قلب بابایان نزنه دو نفر و نیم

مزرعه حبه از نزنه پنج نفر — مزرعه کواشان از سر نزنه پنج نفر و نیم

مزرعه خواجه محمد عالم که داخل ارمان بچه است و اسیره علیحده دارد دو نفر و نیم — مزرعه توتخان که از نزنه خواجه محمد عالم است خورده یکنفر و نیم — مزرعه رستان و قلب جرکه یک نزنه دارند نه نفر

مزرعه رکمان سه نفر — قلب حوش نفر — مزرعه عابان که نزنه علحده دارد یکنفر و نیم

ده تیران و کرکان و ریوند که از نزنه و عابان جدا می شود — مزرعه ریوند دو نفر

اب مواضع مذکور مخلوط است فاما اب را پنج روزه به تیران بنیست نفر

و ریوند می برند و پنج روزه بکرکان و از قدیم الایام

این دستور مقررست جوی فراشان بالا و پایان انهار

الیشان علحده است و هشت نفر اب می برند و میرابانه

میدهند فاما در جوی مقرر نبوده و اخراجات

نمی دهند جهت نوبت میرابانه بر یکنفر صد و ده من غله

مناصفه مع دهیک و ده خروار مناصفه جهت علوفه مرا

بان و دستوری از طواحین بر یکی صد و پنجاه دینار تبریزی

و سر قلبی دوازده دینار و نیم تبریزی و جوزقه نمی دهند بدین

موجب ده اب وی از نزنه جدا می شود پنج نفر — حلوای

ده کی باد از رحنه اب بر میدارند یکنفر — ده کوس نبول از رحنه یکنفر

ده کوس خالصه از رحنه یکنفر — ده دوستین از رحنه یکنفر

ده توران از نزنه دو نفر — ده توتیان از نزنه چهار نفر

قریه چنجان

۱۸۴ ده چندخان و علا افغان از نزنه پنج نفر — ده چندخان سه نفر — علا افغان دو نفر

میرابانه مع دهیک

بلوک خوروان باشتان که پنج نفر

بر یکنفر صد و ده من غله مناصفه و ده خروار غله مناصفه جهت

علوفه میرابان و دستوری از طواحین بر یک چهار صد و

پنجاه دینار تبریزی و از سر قلبی دوازده دینار و نیم تبریزی

و جوزقه نمی دهند — ده خوروان از یک رحنه سه نفر

ده جاورس از یک رحنه یکنفر — ده خانالی که در پایان قریه جاورس از نزنه جدا می شود چهار دانک و نیم

ده سنتی الصاحب چهار دانک و نیم نفر — ده ویرک که به نزنه جدا می شود و نزنه ان پهلوی نزنه خانالی و سنتی واقع است سه نفر

ده خواجه عربان که اب وی سه نزنه ان جدا می شود مشهور است برای حسن خواجه دو نفر و نیم — ده کاروانجه که نزنه ان پهلوی ده کنار است چهار نفر

ده کنار و توابع که نزنه مواضع مذکوره پهلوی نزنه خواجه عربان جدا می شود هفت نفر — ده مذکوره شش نفر

مزرعه پیشتاغشه یکنفر

مزرعه علنداب عشه نیم نفر — ده نه مایه سربان که نزنه ان پهلوی ده کنار است

ده سدستان که نزنه وی پهلوی کاروانجه است دو نفر — ده پاشنان خواجه مودود سه نفر و نیم

سکیمان و حقاق ولال الدین در رباط عشق کاریزک یکنفر
سه نفر

بلوک ملراق که حضرت نقابت پناهی مخدومی ملی
النعمی موافق زمان حضرت خاقان مغفور شاه رخ مرزا
شاه که نقل از دفترخانه اورده بوده اند نوشته بهمین
دستور عمل می فرموده اند یکصد و پنجاه یکنوبت آب التقصیر
میرابانه مع میرو هیک و بندبانی شصت من غله مناصفه است
و پنج من جوره و دستوری از یک جر طاحونه یکصد و پنجاه
دینار تبریزی و سرقلبی بر یکنفر دوازده دینار و نیم تبریزی
در خلکی ازمیان دوجوی هزار و پانصد دینار تبریزی و
از هر رمه گوسفند یک گوسفند که اب و علف بلوک مذکور میخورند

که ازجوی اصل جدامی شود سنجدک که ازقلب سه نو هشت نفر

میان دوجوی پنج نفر چهار نفر

یکنفر
که در پشت جوی لوکورت بر بسته اند
و چهار دنگ بمنزل و بعضی مواضع میرود و دانک
لبشرک و مواضع دیگر یکصد و چهل نفر

که بمنزل و بعضی مواضع میرود نود و نه نفر

منزل از رخنه هشت نفر
کلمیه علیا از قلب شش نفر

کلمه وسطی از قلب شش نفر
کلمیه سفلا از قلب نفر

دشت نام یازده نفر
رباط داداسه نفر

ده نفر
سح از قلب مشهور به سیشری و در اب عزالدین پنج نفر در قلب شش نفر

سماکرد دوازده نفر
علی بهرام از قلب ده نفر

هشت نفر حمزه چهار نفر
سمی از ریگ رخنه پانزده نفر

پشت لک لک خانه و قلب
سنیته حسن از فاضل اب هشت نفر

که در پشت دادشان مدو نرته بخش می شود و چهل و چهار نفر

که به پشت دادشان و بعضی مواضع میرود و به نرته جدامی شود

پشت دادشان شش نفر
گندر نه نفر

پشت محمود سه نفر
که ازجوی مدلور جدامی شود از نرته هشت نفر

که برجه بالا تر از سرتهای جدا
می شود و مشهور قلب سح تقی
که حالا رخنه شده یکنفر

که بشهرک میرود و قلب ریگ و رود ماهی که در خلکی کمرزد

بوده برخنه جدا می شده فاضل آب بشدک میرفته و حالا که
نام مزروع سه آب را بتمام مزارعان شهدک می برند بیست و شش نفر

مزرعه رود ماهی شش نفر — قلعه رنگ دو نفر
از فاضل آب سیزده نفر و جلستان — قریه شهدک

ولایات نواحی ششصد و پنج نفر است کاردار

که از بلوک النجان وضع شده شصت نفر است و مواجب
بقرار یکنفر پنجاه و پنج من غله مناصفه و جوزقه و سر قلبی ندارد

قریه طلایه فحاق سه نفر — قریه خردزدان سه نفر
قریه بده هستان سه نفر — قریه زرگشت دو نفر
قریه مسعود پنج نفر — قریه اوطلیل پنج نفر
قریه حرمک دو نفر — قریه سهوه دو نفر
قریه قمصی آباد و سفخان مشهور به پل سالار سه نفر — قریه تلایه علیا دو نفر
قریه سنگرد سفلا دو نفر — قریه بکه دو نفر
قریه سه خیز پنج نفر — قریه نقره مرح نفر
قریه حاده دو نفر — قریه قلوکس دو نفر

دویست

186

قوشیخ

دویست و سی نفر و مواجب بقرار یکنفر شصت من غله مناصفه
و سر قلبی دوازده دینار و نیم تبریزی و جوزقه ندارد

بابان رود هشتاد نفر جوی شلیه بان نوزده نفر

جوی مونیزک پانزده نفر — قریه بابه چهار نفر — مزرعه سکیه بان علیا پنج نفر
قریه مورزل پنج نفر — قریه حصار ده کر نصف الحوز شارندر است ده نفر — قریه سکیه بان سفلا ده نفر
جوی اعوز سه نفر — جوی شاده ده نفر
جوی جنجره ده نفر — جوی روج شش نفر — قریه جنجره پنج نفر
قریه حکان پنج ر — جوی سبول هفت نفر — جوی کرکان ده نفر
قریه سبول چهار نفر — قریه رورنگ سه نفر — قریه کرکان چهار نفر
قریه رشنان سه نفر — قریه رنگی صبا سه نفر
صد و پنجاه جوی توسج چهل نفر — قریه اردوباد پنج نفر
قریه فیر استم پنج نفر — از محله قاضی و مازارک سی نفر
جوی زنده جان پانزده نفر
جوی برناباد پانزده نفر
قریه ریاباد ده نفر — قریه حسه پنج نفر

غوریان — هشتاد نفر

قد کوره بیست و پنج نفر — باده پنج نفر

اده شش نفر — ارسنج نفر

دهران دکلاکه وری چهار نفر و نیم — قسان هشت نفر و نیم

غلیجان ده نفر و نیم — استونان پنج نفر

جزد پنج نفر و نیم — نمرآباد پنج نفر و نیم

ث فلان صد و پانزده نفر و میرابانه هر یک یکنیم شفت
من غله مناصفه و جوزقه ندارد و از یک نفر سرقلبی دوازده
دینار و نیم تبریزی و دستوری طواحین از یک چرخ صد و
پنجاه دینار تبریزی

کوکرت چهار نفر — کوشک نامر چهار نفر

درعص چهار نفر — عبید و توابع دوازده نفر

عبید سه نفر — کوشک صاد دو نفر

محله کنج یکنیم — سعیدان شش نفر

سعان سول و خالصه چهار نفر — بنجیان چهار نفر

مهرصد هشت نفر — کوشک سوروال ده نفر

خرپه کم

کم چهار نفر — کورت خواجه از سیول و خالصه

هارون سیول و خالصه و عاشه سه ن چهار نفر — هارون رسول و خالصه سرن سه نفر

هارون خالصه یکنو — بندآباد چهار نفر

حراباد سیول و خالصه چهار نفر — کورت چهار نفر

مرآباد چهار نفر — دیز دو نفر

مشکان و سرربان و رباط نهار بیست پنج نفر — مشکان پایره ده نفر

جمع صد — صد نفر

لوربان سس نفر

و میرابانه از غله و سنه بر بقوار یک جریب یکمن نیم و باغات
بقوار یک جریب سه من و سرقلبی از یکنفر دوازده دینار نیم
تبریزی و جوزقه ندارد و هر ساله در محل ضبط محصولات
سمی میرابانه تکمیل میشود

سرای صوفی چهار نفر و نیم — رباط مولانا ابراهیم نفر و نیم

سرای اصل سه نفر و نیم — رباط عماد دو نفر چهار دانگ

چهار در دو نفر چهار دانگ — سرای شاهی پنج نفر و نیم

بلند کورک سه نفر — شصت هارون سه نفر

شصت بند آباد — رباط بهار سه نفر

مزرعهٔ سرای شیخ پانزده نوبهم — مزرعهٔ سنگبانان بیست و پنج نوبه

مزرعهٔ رباط حوض پنج نوبه و نیم — مزرعهٔ حادرجی چهار نوبه و نیم

مزرعهٔ پشخان دو نوبه و چهار دانگ — مزرعهٔ غار گفتار دو نوبه و نیم

مزرعهٔ پل پیده دو نوبه و نیم — مزرعهٔ کوسنگ سیاه اب دو نوبه و نیم

مزرعهٔ سحی دو نوبه و نیم — مزرعهٔ قهستان دو نوبه و نیم

کسرخ از قبضه و توابع صد نوبه که از قدیم الایام بالمنوز مبلغ پنجهزار دینار تبریزی و مقدار بیست خروار غله صفر منا میدهند و مردجوی انهار مواضع بدین موجبست و اب جوی از رود بلومه و بادام توست و در تکیه جناب بابا شاه قلی ابدال قسمت یافته جدا می‌شود جوی الکار بیست نوبه

جوی مردان بیست نوبه

جوی زاوه و غیره سی و دو نوبه — جوی راه بیست و دو نوبه

جوی سرخ و سه ده نوبه — جوی هاس ده نوبه

جوی علی احمد هشت نوبه — جوی سنگ سوراخ ده نوبه

حقابه انهار که از قدیم الایام قرار یافته و جناب ارشاد

نیاهی

نیاهی خواجه جمال الدین خطا دالله تصحیح نموده اند و از رود بر میدارند شاه جلال

جلال شاه ولیمراق بقرار چهار دانگ هشتاد و پنج — سوران و توتنیان بقرار دو دانگ چهل پنج

شاه جلال دو دانگ که بیست و شش چهار دانگ که یکمراق چهار دانگ پنجاه و سه نوبه و دو دانگ سه پورت و مراد که بالای سر ته شاه جلال و کمراق سهت و در محل کمی اب انهاری که مذکور میشود اب انرا بطریق حشر اب به پایان می اورند جهت انهار بلوکات و در ان سال سه نوبت و در هر بیست و یک روز هفت روز مقررست بدین موجب تحیا بادی

جوی بلوکات کاوکو — جوی سیرنان — جوی نوروان

بعد کمراق و توران و توتنیان که مذکور شده و در رود بهمین ترتیب که نوشته شده جهت هر بلوک اب بر میدارند

جو بیراره خیابان سه صد و نود پنج و سه نوبه هفته اول خیابان یکصد و چهل پنج در سنگ جوی کوت مذکور عمده هست غداوان و ماشتان چهل پنج

الجان ارشاه جوی و جوی حومان و جوی خری و جوی تلاسه و جوی لشوران و سایر الانهار یکصد و بیست پنج — اوداف و تبریزان شصد پنج — هاس پنج

مر سرای شیخ پانزده نوه نیم — مر سنگبانان بیست و پنج نوه

ور رباط حوض پنج نوه و نیم — ور خادرجی چهار نوه و نیم

مر پشخان دو نوه و چهار دانگ — مر غار گفتار دو نوه و نیم

مر پل پیره دو نوه و نیم — مر کوسنگ سیاه آب دو نوه نیم

مر سحی دو نوه و نیم — مر قستان دو نوه و نیم

کرخ از قبضه و توابع صد نوه که از قدیم الایام الموز

مبلغ پنجهزار دینار تبریزی و مقدار بیست خروار غله منافع ضعف

میدهند و مر جوی انهار مواضع بدین موجب است و آب وی

از رود ملومه و بادام توست و در تکیه جناب بابا شاه قلی

ابدال قسمت یافته جدا میشود و جوی انکار بیست نوه

جوی مردان بیست نوه

جوی زاوه و غیره سی و دو نوه — جوی راه بیست و دو نوه

جوی سرخ و سد ده نوه — جوی هس ده نوه

جوی علی احمد هشت نوه — جوی سنگ سوراخ ده نوه

حقابه انهار که از قدیم الایام قرار یافته و جناب ارشاد

نیاهی

۱۸۸

نیاهی خواجه جمال الدین خطا الله تصحیح نموده اند و از رود

بر میدارند شاهلان

شاهلان و کمیراق بقرار چهار دانگ هشت و نجه — سوران و لوتنیان بقرار دو دانگ چهل نجه

شاهلان دو دانگ که بیست و شش چهار دانگ کمیراق

چهار دانگ پنجاه و سه نوه و دو دانگ سه پورت و مراد

که بالای سرته شاهلان و کمیراق است و در محل کمی آب انهاری

که مذکور میشود آب آنرا بطریق حشر آب به پایان می آورند

جهت انهار بلوکات و در آن سال سه نوبت و در هر بیست و

یک روز هفت روز مقرر است بدین موجب جوی تحیاباد

جوی بلوکات — جوی کاوکو — جوی سیرنان — جوی نوروان

بعد کمراق و توران و لوتنیان که مذکور شده و در رود

بهمین ترتیب که نوشته شده جهت هر بلوک آب بر میدارند

غداوان و ماشتان چهل نجه — براره جات ششصد و نود نجه و سوای هفت اول

خیابان یکصد و چهل نجه در یک جوی موازی

الحان ارشاه جوی و جوی حومان و جوی خری و جوی تلار و جوی تیلچ لشوران و سایر الانهار یکصد و بیست نجه

ادوداق و تبرزان ششصد نجه

مذکور علیحده است تالس نجه

تخمین حاصل بعضی از خضروات و غیره که آب و انبار بسیار
یافته باشد و محافظت تمام نموده باشند و خدای تعالی
زیاده ازین نیز دهد برای هر که خواهد بحسب استعداد و باد تخمینی
چهار ماه بار میدهد و در هر هفته یک چین می شود و بقرار جریب
شش هزار عدد خربزه از قرار شماره تخمین می شود
جوزقه بقرار جریب آنچه اعلی باشد سه خروار و اوسط
دو خروار سر درخت از قرار تخمین است انگور از قرار تخمین که
در روی آب و پشت پل و لوید است کشنیز خشک
بقرار جریب آنچه اعلی باشد دو خروار و اوسط صد و پنجاه من
بادرنگ از تبریزی و رسمی یکماه بار میدهد و در هر دو روز
یکچین می شود بقرار جریب دو هزار عدد خیار بیست روز
بار میدهد و هر روز یکچین می شود و بقرار جریب دو هزار عدد
پیاز بقرار جریب آنچه خشک برکنند چهل و هشتاد من و آنچه
سبز باشد چهل شصت من چقندر بقرار جریب بستانی
صد خروار صد منی و بیاری چهل شصت من کاهو از قرار
شماره

شماره است ریواج از قرار تخمین است زردک بقرار جریب
پنجاه هشتاد من شلجم بقرار جریب پنجاه هشتاد من
ترب بقرار جریب شصت هشتاد من تربچه بقرار جریب
بیست و شصت من بادام تره بقرار جریب پانزده شصت
من ریق بقرار جریب چهل شصت من کدوی خوردنی
بقرار جریب پنجاه هشتاد من طرخان از اول حمل
سه ماه می درویند و هر ماه یکدرو می شود بقرار جریب دویست و
پنجاه من تره ماهی از اول سنبله است سه درو می نمایند
هر درو صد من ریحان از اول سرطان دو ماه می درویند
و هر ماه دو درو می شود بقرار جریب پانزده شصت من
گندنا یکدفعه که بهار است از اول حمل سه ماه می درویند هر ماه
سه درو می شود و هر درو بقرار جریب دویست من و دفعه
دیگر که تیرماهی است از اول سنبله سه ماه می درویند و هر ماه
سه درو و هر درو بقرار جریب صد و پنجاه من سیر
بقرار جریب پانزده صد من پودنه بهاری را از اول

حمل سه ماه می دروند و هر ماه یکبار دروی می شود و هر درو بقرار
جریب پنج خروار و نیز ماهی از اول سنبله سه درو مینمایند
و هر درو بقرار جریب صد و پنجاه من اسفناج بیماری
بقرار جریب پانزده شصت من و نیز ماهی که سه مرتبه
باز می شود بقرار جریب بیست شصت من کرم روی بقرار
جریب پنجاه شصت من کرم پنج نیز ماهی که سه دروی شود
بقرار جریب پانزده شصت من شوت از دهم ثور تا بیست
روز گل چیده می شود و بیست عدد یک استار و شش صد عدد
یکمن است که تخمین می شود نهال زرد آلو که در نهال زار تخمین
نمایند یکذرع در یکذرع در یکذرع را چون شماره نمایند آنچه
آید تمامی نهال را لازم نموده یکمن سازند و بدان دستور
حساب نمایند سبت از هر درو بقرار جریب بیست خروار
صد من از گندم و جو و غیره خصیل بقرار جریب
بیست خروار صد منی طریق محافظت نمودن گل سرخ
پیش رس نهال و بیا در پای دیوار شمال که رو بر

آفتاب

آفتاب یکذرع فاصله گذاشته کارند و در تابستان هر ماه ۱۹۰
یک آب دهند و در اول قوس نصف شاخ را که آبش سال
دیگر است از روی پنجه چهار انگشت گذاشته ببرند که در
بهار جوشش نماید و سال دیگر گل پیش رس خواهد داد
و اگر بدستور مقرر بعد از گل دادن در ثور به برند سبز شده
و نقصان دارد اول شاخ آبش این سال که بریده شده
از زور می ماند و گل پیش رس نمی دهد و شاخهای بریده
در بهار گل میدهد وان نیز در سال دیگر از گل پیش رس
مینماید و نصف دیگر را تنه آن در انبار آب و خاک نموده
سر شاخ را بر روی دیوار کشند و از تنه وی نیک نزدیک را
چیده سر شاخ را کنار زنند که زود گل پیش رس دهد و از اول
قوس تا محلی که گل پیش رس دهد هر ده روز آب دهند
و در خنکی هوا بنمد پوشند و هر گاه آفتاب باشد باز نمایند
و ملاحظه نمایند که قبل از نوروز گل میدهد دستور رسانیدن
بادرنگ پیش رس آنست که در میان دو حله بندروی

درکاسه که از انبار کاو ساخته باشند و در تنور خشک شده
باشد ریگ و انبار درمیان آن بخته کارند و اگر آفتاب
باشد کاسه را در زیر نهاده با آفتاب برند و شب بخانه
برده جو حکی بر طرف شود کاسه را با چلنگ در وجه که آتشه
بکار برند و آب دهند زود و خوب میرسد گلاب کرفتن بر چهار
نوع است اول دشتی که کوزهایش خوش رنگ و بزرگ باشد
و خاصیت کوزه بزرگ آنست که چون گرم شود گل وی عرق
شود و گلاب وی باعتدال بیرون آید و در آتش
ساختن ملاحظه نمایند که روی آتش در سایه باشد که جهت
خنکی سر شیشه میرسد عرق گل بسیار و خوب بیرون
می آید و اگر در آفتاب باشد خوب بیرون نمی آید و در محل
آتش کردن کوزها بیکدستور گرم شود و گل مناسب
آنست که تازه باشد و کمتر در کوزه نهند بواسطه آنکه اگر
گل بسیار باشد بعضی سوخته و بعضی خام میماند و از آن جهت
گلاب ضایع می شود و طریق آتش کردن آنست که هیزم

خشک باشد

 خشک باشد و آتش باعتدال کنند و اگر آتش تیز کنند گل سوخته
و گلاب نیز ضایع میشود و در آتش کردن چون سر شیشه
گرم شود دیگر آتش نکنند و در بر آتش و دودکشها را
بسته چون نصف گلاب بشیشه آید شیشه هر کوزه را
بر داشته گلها را شورش دهند که گل نسوزد باز شیشه را گذارند
که گلاب تمام بیرون آید و باز گل در کوزه نو ده آتش کنند
و دودکشها را باز نمایند و دودکش بواسطه آنست که آتش
علم کشیده کوزها زود گرم گردد و اگر چنانچه بعضی از کوزها
نزدیک باتش باشد گلاب آن را جدا ساخته درمیان گلابها
ریزند که گلابها را ضایع می کند و درمیان گلاب آتش دریافته
سفال آب نارسیده اندازند که سوختگی و بیرا بیرون برد
و گلاب دشتی احتیاج باتاب گذاشتن ندارد و گلاب را
با نفت صاف کرده در شیشه نمایند و تخمینا از ده من
گل پنج من گلاب حاصل میشود دوم ترنیت که اگر در
دیگ چوبی سر تنگ بپزند و اگر در دیگ مس بپزند چون

آتش تیز شود گل سوخته گلاب بدطعم میشود و دستور آنست
که اول دیگ چوبی را گرم شوی نموده اگر سیاهی داشته
باشد پاک سازند و بعد ازان بروغن دنبه چرب کرده
لیتی آرد بر بالای روغن ریزند و اندک آتش کنند که
تمامی سیاهی وی بیرون رفته پاک شود و در هر چهار
نوبت که گلاب گیرند دیگ را شسته پاک سازند که سیاهی
نداشته باشد و گلاب بدرنگ نشود و باید که دیگها تمامی برابر
هم باشند که گل بیک دستور ریزند و بیک دستور آتش کرده
گلاب ریخته بردارند و باید که آتش تیز نکنند که عوض گلاب
آب باقیمانده می آید و ضایع می شود و در هر دیگ که هشت من آب
گیرد دو من نیم آب ریخته یکمن نیم گل بر بالای وی ریزند
و طبق سفال میان سوراخ لب میان تو دال بر سر دیگ نهند
که حرارت دیگ بیرون نرود و توتهٔ نی که ضخامتش یک ذرع
و نوله وی که گشاده است دانگ و نیم ذرع بوده باشد میان
توته و نوله را اندک کرباس پیچیده خمیر کنند و باز کرباس

بر بالای خمیره که دانگ و نیم ذرع بوده باشد پیچیده بریسمان
پینه مضبوط نمایند و نوله و توته را بر سوراخ طبق که آغشته
خمیر گیرند و پایانش را در اندرون مشربهٔ مس یکمن که مشربه
در تغار آب بوده باشد که آغشته دو ذرع کرباس چیزی
بر دهان مشربه و پایان توته پیچیده زواید را بر بالای مذکور
پیچیده گذارند و بعد ازان خشت بر فوق آن که بر دهان مشربه
و بالای توته است گذارند و ملاحظه نمایند که آب در اندرون
مشربه در نیاید که خللی بدیگ رفته گلاب خوب بیرون نمی آید
و چون آب تغار گرم شود گلاب را بر دارند بعد ازان
گل در دیگ کرده آب تازه در تغار ریزند و بدستوری
که مذکور شده باز دهان مشربه را مضبوط سازند که باد در
اندرون مشربه در نیاید و آهسته آتش کنند در هر دیگ
یکمن نیم گل و دو من نیم آب ریزند من همه سوخته می شود و تخمینا
از یکمن نیم گل دو من نیم آب ریزند نیم من گلاب حاصل می شود
سیم عرقیت که انفحت سفید را بر سر طشت گرفته کرده آ

مضبوط سازند و کلرا او راق ساخته بر بالای انبیق ریخته
پشت طبق مس قلعی کرده که بر سر طشت راست باشد گذارند
و حرارت گل بیرون نرود و طشت درمیان طبق ریخته
روشن سازند و چون طبق گرم شود گلاب از انبیق
تنگ طشت میرود و این گلاب تیز خوشبوی خوش طعم باشد
اما هیزم درمیان طبق نسوزند که گلاب وی دود دک
می شود **چهارم گلاب مکرر** که گلاب را عوض آب در دیگ کرده
گل را بر بالای وی ریزند و آتش تیز کنند که گلاب وی
بدستور گلاب ترمذی بیرون آید و گلاب که بدین دستور
گیرند بغایت خوشبوی و خوش طعم آید **عرق بید مشک** که بدستور
گلاب واشی و ترمذی حاصل می شود و محافظت وی
بهمان طریق است **گلقند** اما آنچه گلقند سازند یکمن قند را
ریزه ساخته با چهارده استار گل تازه که قیمه بوده باشند
بر هم مالیده و چهل روز در آفتاب گذارند و در هر چهار روز
گلاب بر روی ریخته لت کنند که خوب می شود و اطبا گویند
نیم من

نیم من مناسب است و اگر گل خشک باشد پنج استار را بکوبند
یا بدست بمالند و بگلاب نم کرده نزد دیگ بدو ساعت گذارند
و شیره یکمن قند دو سه جوش داده **و اما آنچه شکر سازند** یکمن
شکر را نیم من آب اضافه کرده جوشانند و بعد از آن پنج
استار شیر را با پنج استار آب اندک اندک بر روی جوشیده
دیگ افشانند که از جوش تند افتد بعد از آن آهسته آتش کرده
چون نزد دیگ بجوش در آید باز شیر بر روی افشانند و دود
و لای سیاه که بالا آورد بردارند و چون کف سفید
ظاهر شود دیگ را از سر بار برداشته شیره را در کرباس
ریخته صاف سازند و در دوی را جا سازند و باز شیره را
بر سر آتش نهاده جوش دهند که اقوام پیدا کند و اگر
شیره نباشد سفیده تخم مرغ را با آب اضافه کرده در دیگ ریزند
و در آب گرم بریزند که می بندد و شیره صاف می شود و بدستور
قند چهارده استار گل قیمه کرده بهمان دستور محافظت
نمایند **عرق پودینه باغی کرفتن** آنست که یکمن تلف سرکه را

با ده استار پودنه مع چوب که ریزه کرده باشند مخلوط
در کوزه گلاب سری نموده آتش باعتدال نمایند که عرق وی
به دستور بیرون آید و اگر آتش تیز بود تلف و پودنه
بعضی سوخته و بعضی خام می ماند و بدین واسطه عرق بد طعم و
ضایع میشود و چون عرق از دیگ بیرون آید بالفعل صاف
کرده در شیشه نمایند و چون عرق یکدفعه از دیگ بیرون
آید آب سرکه نعناشق بر تلف سرکه که در اندرون سر کوزه
داشته است ریخته اندک پودنه نیز اضافه نمایند و شور داده
آتش باعتدال کنند که باز عرق خوب حاصل میشود و همچنین از ده
من تلف سرکه که خوب بوده باشد ده من عرق حاصل
میشود **روغن گل ساختن** روغن کنجد دو من و گل دوازده
استار تازه بیکدفعه در میان روغن ساز زنند ریزند و
چهل روز با شیشه در آفتاب باشد و هر سه روز بجنب
لت کنند که خوب میشود و اگر گل خشک باشد پانزده درم
در نیم من آب جوشانند تا در دیگ پنج استار آید صاف کنند

وده

194

و ده استار روغن کنجد اضافه نموده بجوشانند تا روغن بماند
شیره کشمش گرفتن آنست که یکمن کشمش را نرم کوفته چهار استار
خاک شیره بروی پاشیده درهم مالند بعد از آن یکمن آب را
شیر گرم ساخته اندک اندک از کوفته کشمش جلا کرده در آب
اندازند و یک لحظه پوشیده چون برآمده باشد صاف وی را
بر داشته بقیه را در کرباس کرده گذارند که شیره وی بچکد
و بعد از آن سفیده یک تخم مرغ را بروی زده جوشانند و درد
ولای وی بالا آمده بردارند و اگر خواهند شربت و یا
پالوده سازند و نوعی لطیف میشود که با شیره قند برابری
میکند **مربیات از غوره و بهی و شاه توت** غوره آنست که — و زردک و انار
چون ترش باشد شکسته صاف سازند و بهر ده من یکمن
دوشاب اضافه نموده در دیگ کرده سفیده تخم مرغ زنند
و آتش کرده چون بر جوش آید لای و دردی بر داشته
بعد از آن چندان آتش کنند که بر سه من باز آید بعد از آن
دیگ را برداشته آب را در تغار کنند و روی وی را

پوشیده در افتاب گذارند و در هر دو روز لت کرده
گذارند که قوام پیدا کند و اگر غوره ترش شیرین باشد احتیاج
بدوشاب ندارد **بهی** از انچه رسیده باشد در سیر
کوب کوفته اب وی را از الیف گذرانیده صاف سازند
و سفیده تخم مرغ بروی زده در دیگ کرده اهسته اتش کنند
و لای و دردی که بر روی دیگ امده بر دارند و بعد از ان
درنغار کرده چون بقیه لای و درد نشیند صاف را بر داشته
در دیگ ریزند و اتش کنند که بقوام اید و در افتاب گذاشتن
احتیاج ندارد **شاه توت و زردک و انار** را اب گرفته
صاف سازند و در افتاب گذارند که بقوام اید و در هر سه
روز لت کنند **شیره ترنجبین** انست که اگر یکمن باشد اب
جهت حلوا دو من و پالوده سه من در طبق پخته بعد از ان ترنجبین را
ریزند و فی الحال خارش را به کفگیر از روی اب بر دارند
و در طبق دیگر گذارند و بوخارانک اب پاشند که اگر
شربتی داشته باشد بیرون اید و بر شیره ریزند و اگر

درنغار

درنغار بر داشتن اهمال نمایند شیره وی تلخ مزه می شود و دیگر
و سفیده تخم مرغ را مع زرده لت کرده بر روی پخته در
دیگ ریزند و اتش کنند که بر جوش اید و باز سفیده
تخم مرغ را اندک بر جوشیده وی افشانند که از تیز جوش
تند افتد و بعد از ان اهسته اتش کرده چون نزدیک بجوش
در اید دیگر سفیده و زرده تخم مرغ بر وی افشانند و درد
و لای سیاه که بالا اورد بکفگیر بر دارند و چون کف
سفید ظاهر شود دیگ را بر زمین نهاده چندان گذارند
که انچه لای مانده باشد در ته دیگ نشیند صاف وی را
بر داشته در کرباس ریخته صاف سازند و بعد از ان هر چه
خواهند پزند **و شیره شکر** انست که بر یکمن اب جهت حلوا
دو من و پالوده سه من اضافه کرده جوشانند بعد از ان
که شیره را که اب داشته باشد اندک اندک بر روی جوشیده
دیگ افشانند که از جوش تند افتد و بعد از ان اهسته اتش
کرده چون نزدیک بجوش در اید باز شیره بر وی افشانند

ودر دولای سیاه که بالا اورد بکفکیر بر دارند واکر
شیره سفید نشود وضرورت باشد سفیده تخم مرغ هم می
توانند بود وچون کف سفید ظاهر شود دیک را بر زمین
نهاده شیره را در کرباس بخته صاف سازند ودرد
ولای را جدا سازند وانچه خواهند پزند دوشاب بیجاتی
از انکوری ومویزی واقسامی اول انکوری انست که انکور
بیدانه را در دهم سنبله جهت دوشاب وبا کشمش باز نمایند
وبعد از ان ابی وسایر انکورها را وکار رشک شش پرخاب
دار دو پرخاب بالا جهت انکور لکد کردن وچهار پرخاب
در پایان جهت شیره دو پرخاب کلان که انجا شیره هست کنند
ویکی در میان که شیره خاک بانجا می اید ویک پرخاب خورد
که تنک ونیز کویند جهت تقیح وبدین نوع که تک دو پرخاب
انکور لکد کردن را که چوب که برابر دسته بیل بوده باشد
پهلوی هم چینند ویکو جب فاصله رشته سری را بر بالای چوب
چیده شش خروار انکور که مویز را از میان چینند بمصلحت انکه

شیره

شیره نمی دهد وشیره انکور جذب مینماید ودریک پرخاب ریخته
لکد زنند واز انجا شیره دریک پرخاب پایان می اید وچون
شیره باتمام رسد بیست وپنج من خاک شیره را بر شیره زده
صاف را در پرخاب میان کذارند واز انجا باب کردن
بر داشته در دیک ریخته کرم صاف نمایند که دوشاب
سفید وپاکیزه باشد وبعضی صاف نمی نمایند وانچه درد مانده
باشد درجوالی که خار بسیار داشته باشد چنانچه جوز بروی
توان شکست ودوی را جوال را وه کوبند ریزند تا صاف وی
بچکد وانچه تقیح باشد که انکور شیره داده را کوبند در پرخاب
تنک ونیز ریخته تخته سنک بر بالای ان کذاشته یک سر ان که در
سوراخ دیوار وبالای سنک باشد کذاشته یک سر دیکر را سنک بندند
که لکد اندازد وشیره بصح تمام بیرون اید مجموع را در دیک دوشاب
پزی ریزند واتش کنند ومیان دوشاب تا ستاره جوش
باشد اتش کنند که برسد وچون دوشاب رسید از میان
دوشاب بکوش بر می اید دوشاب را کرم بر داشته در خم

خانه ریزند و بچرخ لت کنند که سفید شود و اگر دوشاب را
زود از دیگ بیرون نیاورند سوخته و ضایع می شود و دیگر
مویزی جوشانیده و بسر کوب نرم کوفته با آب گرم در پرخاب
ریزند و خاک سپیده بروی زده صاف وی بر داشته درد
و پیرا در جوال راوه ریخته صاف سازند و بقیه مویز را
نیز در پرخاب و صاف مجموع را با قدری یخ که در خریطه
کرده باشند در دیگ کرده جوشانند **انگوری** النت
که از انگور رسیده شصت من اشکسته تخمینا ده من تلف
و پنجاه من آب حاصل میشود آب صاف را در تغار کرده بر هر
ده من ده استار خاک سپیده و سفیده و زرده تخم مرغ زنند
و شب گذارند و صباح بیگاه آب صاف را برداشته در دیگ
کنند و سفیده و زرده تخم مرغ زده بباد دهند و بعد از آن
آتش نرم کرده هرگاه در جوش باز دهد بکفگیر برداشته
چون کف سفید ظاهر گردد و ملک را اثر بار پایان آورده
در تغار کنند که لای و درد وی نشیند صاف و پیا

در طبق کرده بآفتاب گذارند و لای را در خریطه کرباس کرده
چکانند و آن صاف را نیز در آفتاب گذارند که قوام پیدا
کند **لیمو** که شیره وی دوشابست و آنچه قند باشد
مربا کوبند بادنجان را پایان بر داشته درمیان کارد زده
بیک لحظه در آب خنک گذارند و بعد از آن بیرون آورده گذارند
که آب وی بچکد و در شیره دیگر که نزدیک بقوام باشد سه نوبت
جوشانند و بعد از آن در شیره که قوام داشته باشد جوش دهند
و خوب داغ سازند که هرچند در کوزه بماند ضایع نشود
پوست هندوانه را پوست کرده الف الف بریده اگر کرمه
باشد یک شبانه روز و اگر پیر ماهی باشد چهار شبانه روز در
آب آهک نموده بیرون آورده شویند و بعد از آن یک شبانه
روز در آب شیرین گذاشته دیگر بشویند و در آب شیرین
یکجوش دهند و بیرون آورده گذارند که آب وی بیرون
رود و دیگر بشیره جوشانند که بقوام آید و خوب داغ
نمایند گشنیز را شیشه درمیان دوشاب اندازند و چون

و چون دو سه جوش خورد دیک را بر زمین نهند سیب را پوست
کرده میان بر دارند کرم را فی الحال بشیره انداخته یک
جوش دهند بیرون اورند و یکلحظه کذارند و باز بشیره
جوش دهند که بقوام اید و زمستانی را در اب یکجوش دهند
و یکلحظه کذارند که هفت شود بعد از ان در میان شیره جوش
دهند و شب درهمان شیره کذارند و صباح جوشانند که بقوام
اید و خوب داغ نمایند کیلاس را در شیره جوشانند و بیرون
اورده خشک سازند و بعد از ان باز در شیره جوشانند
و خوب داغ نمایند الو انکور را پوست کرده در شیره
جوشانیده بیرون اورده خشک سازند و بعد از ان باز در شیره
جوشانیده خوب داغ نمایند زرد کلیله را پوست کرده
در شیره جوشانند و بیرون اورده خشک سازند و بعد از ان
باز در شیره یکجوش دهند که خوب داغ شود بهی را پوست
کرده میان بردارند و در اب یکجوش دهند و یکلحظه کذارند
که هفت شود و بعد از ان در میان شیره جوش دهند و شب

همان شیره کذارند و صباح جوشانند که بقوام اید و خوب
داغ شود کدو را پوست کرده الف الف بریده یکلحظه در اب
اهک نموده بیرون اورده شویند و بعد از ان در شیره جوشانیده
بیرون اورده خشک سازند و باز در شیره جوشانیده خوب
داغ نمایند که بقوام اید الو بالو را دو روز در سایه کذارند که
هفت شود بعد از ان در شیره جوشانیده بیرون اورده
خشک سازند و باز در شیره جوشانیده خوب داغ نمایند
یکمن دوشاب را با یکمن اب در دیک کرده جوشانند
و بعد از ان ده استار نشاسته را اب ریزند که شیر مانند
باشد و دست رنک نکیرد ازان نفت کذرانیده صاف سازند
و در دیک که از جوش نشسته باشد ریخته شورانند و اهسته
اتش کنند که سوک سوک نشود و ده استار روغن کاجیره را
که داغ کرده باشند اندک اندک بروی ریخته جوشانند که
پخته شود و اکر روغن را داغ نسازند بد طعم می شود و بادام را
در اب کرده پوست وی باز نمایند و در میان ریخته

بعد ازان در طبق کرده تنک سازند مشت ولکد نیم استار روغن
دنبه را در دیک کرده چون داغ شود دیک را بر زمین
نهاده گذارند که اندک خشک شود بعد ازان یکمن ارده میده
نپخته خام را بروی ریزند و چنان سازند که بروغن اغشته شود
دیگر دیک را بر سر بار نهاده اندک اندک اتش کنند که ارده بریان
شود دیگر نیم من دوشاب بسته را که گلاب و مشک اضافه
کرده باشند بروی ریخته چندان گذارند که با یکدیگر مخلوط شود
و بعد ازان در تغار یا ظرف دیگر نموده کف مال سازند بعد
ازان از غربال گذرانیده و در طبق تنک سازند و کاغذی
بر روی وی پوشیده بعد ازان کرباس بر روی وی
باشد و لگد و مشت زنند و پسته مغز انرم ساییده مخلوط
سازند و باز لگد و مشت بسیار زده در تنگ طبق سازند
زلوبیا ده استار ارد میده نپخته را با دو استار و نیم خمیر مایه
صباح با اب گرم خمیر لتی گرفته گذارند و چون تا برسد نیم روز
ده استار ارد میده دیگر بروی اضافه کرده چنان سازند

که ارد

که ارد و خمیر مخلوط شود و نماز دیگر یازده استار ارد میده بروی
اضافه نموده مخلوط سازند و در اخر استار و نیم نشاسته اگر خمیر محکم
باشد اب بیشتر و اگر خمیر ملایم باشد اب کمتر ریخته و سحر بیست و
پنج استار نشاسته با اب گرم خمیر رو گرفته زعفران بوی اتمام
نمایند و یک لحظه گذارند و خمیر رسیده را بروی ریخته مجموع
بنوعی رو باشد که از قالب [illegible] بیرون رود و بعد ازان
روغن کاچیره را در تابه ریخته داغ سازند و خمیر را از قالب
زلوبیا ریخته زلوبیا را در میان روغن گردانیده بریان سازند
و گرم از میان روغن برداشته در میان شیره دوشاب که شش شیر
بوده اب نداشته باشد و گرم باشد گذاشته چنان سازند که
در میان شیره اغشته شود و شیره را جذب نماید لطیفی شود
و اگر زلوبیا خنک شود و در میان شیره گذارند شیره بر نمی گیرد
و خشک می ماند حلوای زردک دو من زردک را پاک کرده
بزردک تراش تراشند و پنج استار اهک را در اب کرده
چون صاف شود یک لحظه در اب وی گذاشته چون تراشیده

زردک شکسته شود بیرون آورده باب شیرین شسته گذارند
که آب وی بچکد بعد ازان سه من دوشاب را با یکمن آب در
دیگ کرده جوشانند که قوام پیدا کند بعد ازان تراشیده زردک را
در شیره جوشانند که تراشیده زردک برهم بچسپد بیرون آورده
در طبق تنگ سازند و پسته مغز و مشک و گلاب بروی اضافه
سازند حلوای پوست هندوانه سه من را پاک کرده و زردک
تراش تراشند و ده هتا را یک را در آب کرده چون صاف
شود یکساعت در آب وی گذاشته چون تراشیده پوست
هندوانه شکسته شود بیرون آورده باب شیرین شوینده و
گذارند که آب وی بچکد و بعد ازان چهار من نیم دوشاب را
با یکمن نیم آب در دیگ کرده جوشانند که قوام پیدا کند بعد
ازان تراشیده پوست هندوانه را در شیره جوشانند که تراشیده
پوست هندوانه برهم چسپد از دیگ بیرون آورده در طبق
تنگ سازند و پسته مغز و مشک و گلاب بروی اضافه سازند
مغزی سفید ازیک دیگ که هشت من دوشاب دستور است

اول بریان کردن مغز جوز مغز تف داده در تنگ دیگ
شود اتنه که مبادا بسوزد و یا سوس تف داده احتیاج نیست
ملاحظه نمایند که نسوزد و بادام مغز را در آب کرده پوست
وی باز نمایند و یا سبوس تف دهند که سیاه نشود
و پسته مغز را بدستور جوز مغز تف دهند و از هر کدام
خواهند چهار من کفایت است و تخم مرغ را چهل عدد اما زرده
وی را جدا کرده گوش کشتی که بالفعل لبنی رلوبیا که اضافه نمایند
خواهند بخت و سفیده را باندک آب یخ کوفته که یخ را در آب
نهاده باشند بچوب گز بسیار لت کنند و دو سه
تغار کف می شود و یخ جهت آنست که حلوا سفید شود و اگر یخ
نداشته باشند حلوا شکری مانند می شود دیگر دوشاب را
که آب نداشته باشد در دیگ کرده اندک اندک آتش کنند
و کفش را بردارند و بعد ازان سفیده را در دیگ کرده
آتش کنند و کفچه زنند و آنچه برگرد دیگ می ماند باشد
بکفچه تراشیده درمیان دیگ ریزند که تمامی برسد و اگر رسیده

باشد اندکی درسایه برسر چوب نموده لحظه گذارند وچون
ناخن بروی زنند اگر شکند رسیده واگر ملایم باشد
اتش نموده باز کفچه زنند که برسد وبعد از ان مسکه
ومغز بروی زده درهر ظرف خواهند نمایند وملاحظه
نمایند که اگر قبل از رسیدن در دیک حلوا چکانند درهم قطره روغن
نمی اید وضایع میشود **پشمک** سه من ارد میده بیخته را
با یکمن وپنج استار روغن دنبه در دیک کرده
اهسته اتش کنند که بریان شود واگر اتش تیز باشد زرد
میشود وبعد از ان دومن وده استار دوشاب را در دیک
کرده اتش کنند وکفچه زنند که قوام پیدا کند ودیک را
پایان گرفته گذارند که خنک شود وبعد از ان سفیده پنج
عدد تخم مرغ سالت کرده درمیان دوشاب ریزند وبر
سر بار گذارند واندک اتش کنند وکفچه زنند که سفید شود
ونقره وی بریان شود وتنگ طبق را بروغن کاجیره
چرب سازند ونقره را در تنگ طبق ریخته گذارند

که خشک

که خشک شود وبعد از ان نقره را کشش بسیار نموده هر نوبت
که حلقه سازند درمیان ارد شیر گرم گذارند که ارد بتوی چسپیده
باز نقره را کشش نموده چون حلقه وی کلان شود درهم اورده
درمیان ارد شیر گرم گذارند که ارد بری تمام مخلوط شود وپنج
وی درهوای گرم بسیار ودر خنکی کم میباشد **حلوای ارده**
از یکمن نیم دوشاب که تخمینا یکمن نقره حاصل شود قاعده
انست که پنج عدد تخم مرغ را که زرده وی را جدا کنند وسفیده را
باندک اب یخ که یخ را کوفته در اب نموده باشند بچوب
گز بسیار لت کنند که یک تغار کف میشود وپنج جهت ان
که حلوا سفید شود واگر یخ نداشته باشند حلوا شکری میشود
دیگر دوشاب را که اب نداشته باشد در دیک کرده اندک
اندک اتش کنند وکفش را بردارند وبعد از ان سفیده را در دیک
کرده اتش کنند وکفچه زنند وانچه بر گرد دیک مانده باشد
بکفچه تراشیده درمیان دیک ریزند که تمامی برسد
واگر رسیده باشد اندکی درسایه برسر چوب نموده لحظه

گذارند و چون ناخن بر وی زنند اگر شکند رسیده و اگر ملایم
باشد آتش نموده باز کفچه زنند که برسد و بعد از آن دستور را
که بر یکمن نقره نیم من آرد ریخته دیگ را مخلوط بر سر آتش گذارند
که با هم مخلوط شود و بعد از آن در طبق تنگ نموده بکار برند
حلوای آردی بر دو نوع پخته می‌شود **رسمی آنست** که اول روغن را
که یکمن باشد داغ کرده دیگ را بر زمین نهند و یکمن آرد در
روغن ریخته با روغن مخلوط سازند و بعد از آن دیگ را بر سر
بار گذاشته آتش کنند و چون آرد بریان شود باز دیگ را
از سر بار گرفته دو من دوشاب را با دو من آب که صاف
کرده جوش داده باشند بر بالای روغن و آرد ریخته
دیگ را باز بر سر بار گذاشته آتش کنند که بر روغن گشته
پخته شود و **نوعی** که یکمن روغن را داغ کرده دیگ را از سر
بار بر زمین نهاده دو من دوشاب را که با دو من آب صاف
کرده جوشانیده باشند در میان روغن ریخته بعد از آن دیگ را
بر سر بار گذاشته آتش کنند و چون دو سه جوش دهند باز

دیگرا

دیگرا از سر بار گرفته سی و پنج استار آرد میده خام پخته را بر روی
روغن و شیره ریخته مخلوط ساخته یکلخط گذارند و باز دیگرا
بر سر بار گذاشته آتش کنند که پخته شود و بغایت خوب و
نازک می‌آید **حلوای برنج** یکمن روغن را داغ کرده دیگ را
از سر بار گرفته با یکمن برنج کوفته بیخته بر روی روغن ریخته
با روغن مخلوط سازند و دیگ را باز بر زمین گذاشته آتش
کنند و چون آرد برنج بریان شود دیگ را از سر بار گرفته
دو من دوشاب را با دو من آب در دیگ نموده سفیده تخم
مرغ زده جوشانند و صاف کرده بر روی آرد برنج و روغن
ریزند و باز دیگ را بر سر بار گذاشته آتش کنند و کفچه زنند
که بروغن گردد و چون دانند که حلوا پخته می‌شود اندک آب ریخته
آتش کنند که بر قاعده و نازک آید **حلوای اماج** یکمن آرد را
اماج مالیده در آفتاب خشک سازند و بعد از آن نیم من روغن را
در دیگ کرده داغ سازند و باز دیگ را از سر بار گرفته
یکمن دوشاب را که با یکمن آب جوش داده صاف ساخته

وبر روی املج و روغن ریخته دیگ را بر سر بار گذاشته آتش
کنند که بروغن گشته ریخته شود **حلوای پاشاف** ده استار روغن را
در دیگ کرده داغ سازند و دیگ را از سر بار گرفته
یکمن آرد بر روی روغن ریخته بریان سازند و بعد ازان
یکمن دوشاب که پنج استار گلاب یا آب داشته باشد بر
روی آرد و روغن ریخته آتش کنند و کفچه بسیار زنند
که پخته شود و بعد ازان دست مالند که پاشان می شود و دیگر
پسته مغز را غلور کرده اضافه حلوا سازند **حلوای صابونی بخاری**
در تابستان ده استار روغن پیه و در زمستان ده استار
دنبه را در دیگ کرده داغ سازند و اگر دنبه پیه را آب
سازند چون چیز قاله سفید باشد بر دارند که روغن سیاه
نشود و بعد ازان دیگ را از سر بار گرفته پنج استار آرد
بر روی روغن ریخته چون ملایم باشد دیگ را باز بر سر بار
گذاشته آتش آهسته آهسته آتش کنند چنانچه تغیر رنگ
نکنند و دیگر در تغار کرده بدست لت کنند که سفید گردد

و دوشاب را

و دوشاب را بی آب در تغار دیگر ریخته دست زنند که بقوام
آید و گلاب و پسته مغز و مشک اضافه نموده بر روی وی
ریزند و باز لت کنند که خوب می شود **حلوای گرد** یکمن گردی
پاک کرده را با یکمن شیره که آب نداشته باشد چندان جوشانند
که تمام بجسم گردد و در آید **حلوای شکرپاره** اول یکمن شکر را صاف
سازند دیگر نیم من روغن دنبه را با یکمن آرد بریان سازند
و از دیگ بیرون آورده خنک سازند و دیگ را خوب
بشویند که چرمی نداشته باشد دیگر شیره شکر را در دیگ
کرده سفیده ده عدد تخم مرغ زنند که سفید شود و در دیگ
به پر خوب لت کنند و ملاحظه نمایند که زرده تخم مرغ و
روغن بشیره اضافه نشود که نمی بندد و بعد ازان آتش کنند که
خوب بقوام رسیده باشد باز آتش کنند که بقوام رسد
و دیگ را بر زمین نهاده لت بسیار کنند که خوب سفید شود
دیگر آرد بریان کرده را در دیگ بر روی قوام شکر ریخته
شورانند و از دیگ بیرون آورده خنک سازند و بکار د

قطعه قطعه سازند **سرکه انگوری** اول انگور را در پانزدهم میزان
شسته در خم روغن داده گذارند و یکهفته توقف نموده
بعد از آن آب بر روی انگور ریزند چنانچه آب بر روی انگور
گردد و چون در جوز اسرکه برسد اگر خواهند صاف ساخته در
خم دیگر ریزند و پودنه باغی را در سایه نیم خشک نموده در خم انداخته
زنجبیل و دارچینی و فلفل را کوفته در خریطه الفت نموده درمیان
سرکه آویزند بغایت خوش طعم و لطیف میشود **دیگر مویزی** را
چون شسته در خم گذارند و هر یکمن را دو من آب ریزند در
هوای گرم یکماه را سرکه خوب میرسد و اگر زمستان باشد آب را
گرم نموده ریزند و اگر خانه گرم باشد دو ماه را میرسد و در
تابستان سرکه را در خانه خنک نگاه دارند و در زمستان
در خانه گرم بواسطه آنکه سرما و گرما سرکه را ضایع می کند و بد طعم میشود و نابوده
سرکه الات ساختنی پیاز میانه توزی بر دو نوع است از یسمی
و اختراعی **اول** رسمی سر و پای پیاز را برداشته سه روز
در آفتاب گذارند که خوب خشک شود و مرتبه اول در سرکه
ادنی

ادنی گذاشته بعد از دو ماه بیرون آورده شویند و بعد
از آن در سرکه خوب اندازند لطیف می شود **دوم** اختراعی
که چهار روز را میرسد پیاز خشک را حلقه حلقه نموده سه روز در آفتاب
گذارند که نمک خشک شود بعد از آن اگر یکمن دوشاب باشد
با نیم من آب در دیگ نموده چون بر جوش آید پیاز را بردی
آن چیده شیره را پیاز جذب مینماید بیرون آورند و دو من
آب سرکه مناسب دوشاب بر روی پیاز ریزند خوب
می شود **پودنه باغی** که تازه باشد پاک کرده پایان آن جدا
سازند و سرشاخ آن را شسته در سرکه اندازند و هر یکمن پودنه را
چهار من سرکه کفایت است و با یکمن پودنه نیم من منقا و با پودنه نیز
و با کشمش نیز جهت خوش طعمی در میان سرکه اندازند **کبر غنچه و شاخچه**
که خارش چیده باشند یک شبانه روز در نمک آب نموده چنانچه
هر ده من را یکمن نمک در آب بوده باشد بعد از آن بیرون آورده
شویند که اگر زیاده در نمک آب و آب شیرین باشد از خاصیت
خود می ماند و تلخی سرکه که از کبر باشد معدوم است و مناسب

الست که سه روز در سایه گذارند که هفت شود و بعد ازان
در ظرفی نهاده اب سرکه بر بالای وی ریزند بادرنگ را
کاروزده انچه بهاری باشد یکروز گذارند که هفت شود بعد
ازان نمک سوده بر بالای ان پاشیده و یکروز در تغارچه
گذارند و بعد ازان بیرون اورده باب شیرین شویند و یک
روز در روی بوریا در سایه گذاشته بعد ازان بر روی تلف
سرکه تند که در خم بوده باشد چینند که دو روز را میرسد
و بعد ازان بیرون اورده در ظرفی چیده اب سرکه
بر بالای وی ریزند و صرف نمایند که جهت تازگی تا ده
از ده روز نمی ماند و انچه بهر ماهی باشد بعد از هفت روز
شدن یکشبانه روز در نمک اب تند باشد و بعد ازان بیرون
اورده یکشبانه روز دیگر در نمک هفت سازند و بعد ازان سرکه
تند که تلف داشته باشد گذارند که تازه می ایستد دیگر نگاه
انچه خواهند از بالای تلف برداشته باشد گذارند که تازه
می ایستد در ظرفی چینند و پودینه و گردلش که در نمک

اب

اب بوده باشد بر روی ان چیده اب سرکه ریزند که خوب میرسد
اگر تابستان بوده باشد پانزده روز و اگر زمستان باشد
یکماه زیاده نمی ماند غرض که از روی تلف انچه ضرورت باشد
برداشته بشرح صدر رسانیده صرف نمایند یکروز
در نمک اب نهاده باب شیرین شویند و در سایه گذاشته چون
نیم خشک شود در سرکه اندازند بادنجان ازیمی و خیراعی
اما انچه سمیت بر دو نوع سامان می شود اول در میزان که هوا
میل بخنکی کرده باشد و پوست وی محکم شده باشد پایان برداشته
درمیان سه شکاف نمایند و سه روز در نمک اب که گذاشته
چون بیرون اورند باب شیرین جوشانیده بعد ازان باب دیگر
که اندک دوشابی داشته باشد که تلخی وی را بیرون برد بجوشانند
و بیرون اورده هر یکمن دوشاب را چنه جاشنی سی استار اب
ریخته بجوشانند و از دیگ بیرون اورده دو من سرکه کهنه بران
اضافه کرده زنجبیل و سیر و پودینه و جوزرا کوفته نیز بر بالای ان
ریزند نهایت خوب است و اگر خواهند زنجبیل و سیر درست

درمیان بادنجان می‌توان نمود و بکرفس یا پودنه باغی میان
بادنجان را به بندند **دوم** چون خواهند که فی الحال سامان شود
بادنجان را بوجهی که مذکور شده پایان برداشته درمیان
یک شکاف نمایند و در تنک دیک مناسب بادنجان اب
ریخته چوب بربالای وی چینند اول سرسبت و بعد ازان
تلف سرکه را بربالای چوب پهن ساخته بادنجان بربالای
وی چیده زردچوبه کوفته را بربالای وی پاشند که در
محل جوشانیدن بسیار مجری نشود و باز اگر خواهند که بادنجان
چینند اول تلف سرکه و دوم سرسبت و بعد ازان
نیز تلف سرکه بربالای بادنجان پهن نموده بادنجان چینند
و زردچوبه را کوفته بربالای وی پاشند و بعد ازان
سر دیک را پوشیده که آتش کنند که برجوش اید و دیگر
اهسته اتش کنند که برسد بعد ازان بادنجان را بیرون
اورده لیبر که بشویند و زنجبیل و فلفل و دارچینی و سیر و
پودنه و جوز را کوفته بربالای وی پاشند و چاشنی را

بدستوری

بدستوری که مذکور شده پایان برداشته درمیان یک
بربالای وی ریزند خوب می‌شود و اگر خواهند تا یکسال نگاه
می‌توان داشت و ضایع نمی‌شود **و انچه اختر عقب از پیاز**
و انکور داست الست که اول پیاز را حلقه برکرده بعد ازان
بادنجان را پایان برداشته درمیان دو شکاف نمایند
و دو روز در سایه کذارند و بعد ازان نمک دوشاب را
با نیم من اب در دیک کرده چون برجوش اید اول بادنجان
جوشانیده جدا سازند بعد ازان پیاز را یک جوش داده
بیرون اورده خشک سازند و دیگر پودنه را شسته
هفت سازند و انکور کشمشی و فخری را تلوسه تلوسه سازند
و بعد ازان اول قدری پودنه در تنک خمچه کذارند و بدفعات
بادنجان و پیاز و انکور و زنجبیل و قرنفل و سیر و پودنه بر روی
یکدیگر چینند و بعد ازان چاشنی دوشاب ساخته که چهار
دانک سرکه و دو دانک دوشاب باشد در خمچه ریزند
اشترغاز که از صحرا اورند دو روز در اب شیرین کرده

بعد ازان بیرون اورند و پوست کرده حلقه بر نمایند بطریقی
که مجموع برابر باشد بملاحظه جوشیدن و دو روز دیگر
در نمک اب باشد و باز بیرون اورده دو روز دیگر
در اب شیرین نموده بعد ازان در روی بوریا خشک
سازند انچه خواهند در شیره جوشانند و بقیه را هر گاه خواهند
در شیره می توان جوشانید غرض که ده استار را با سه کاسه
اب جوشانیده تا نیم کاسه اب باز بیرون اورده اب گرفته
با هشت من سر که جوشانند که بالنصف شود و چهار من قند نبات
سفید در دیگ بروی کرده باز جوشانند خوب می شود
و بعد ازان در کوزه کرده تا یک سال اگر بماند ضایع نمی شود
اب غوره سامان نمودن در وقتی که انگور کشمشی روی شوید
غوره امیری را که پر اب و خوش طعم است و اگر ضرورت
باشد از سایر انگورها بعد انگور سیاه که اب غوره را بد رنگ
و بد طعم نماید شسته دانه ساخته در سیر کوب کوبند و اب
ویرا از ارد بیز گذرانیده در شیشه نمایند و بعضی گویند

که در

که در افتاب گذارند و سر شیشه را به پنبه مضبوط نمایند و بعد
از سه روز صاف شیشه را در شیشه دیگر گردانیده باز
در افتاب گذارند و دزد را انا لبفت گذرانیده نیز در
افتاب گذارند و نوبت دیگر بعد از پانزده روز بهمین
طریق صاف کرده باز در افتاب گذارند و نوبت دیگر
بعد از یکماه صاف نموده از افتاب بسایه برند و در هر شیشه
دو عدد زنجبیل اگر دو نخش نموده باشند گذارند که خوش
طعم می شود و بعضی گویند که در سایه محافظت نمایند که افتاب
ویرا بد رنگ می کند و تخمینا از ده من غوره پنج من اب صاف حاصل
میشود و باید که اب غوره را که در شیشه نگاه دارند همه
وقت لبالب باشد و اگر قدری از شیشه بر دارند بقیه را
در شیشه خورد گردانند و اگر ملاحظه نکنند بطریق اب لیمو
بد طعم و ضایع می شود **قلیه و بنیه ساختن** قلیه زرده تخم مرغ را
با شیره تازه بیاید امیخت و تیک بهم بباید زد انگاه بر سر
اتش نهاد و اهسته اهسته اتش می باید کرد تا به بندد

ونعله کرده و بیضه سفید و تخم مرغ را با شیر تازه بباید آمیخت
و بر سر آتش نرم باید گذاشت تا پخته گردد **قیلچه حاصل**
نمودن اول جهت تخم قیلچه چرخی را که کیفیت خوب داشته باشد
نر و ماده جدا کرده تر آنست که سر و پایان قیلچه تیز است
و پایان وی کند است در ریسمان کشیده پنج روز در محل
باد رو آویزند و بعد از آن زمین را آب زده قیلچها را
مع ریسمان از صباح تا پیشین بر روی زمین اندازند و بعد
از پیشین باز در محل باد رو آویزند و آنچه پرنده قیلچه
بیرون آید و جفت شوند در خریطه کرباس که برگ بید داشته
باشد گذارند و چون تخم حاصل شود و انگور ترش شیرین شده
باشد به یخ آب شسته در خریطه خورد و الفت نموده
یک انگشتی ازده نمایند و خریطه را در گل سر شوی گیرند که یکس
تخم را ضرر نرساند و در تابستان در بادرو باشد و در زمستان
درمیان پنبه نموده در جای گرم گذارند و چون خواهند که تخم را
بر دارند در شب نوروز تخم را در لته نموده یکعدد مروارید

وکیعد

و یکعدد فیروزه و یکعدد جو و یکعدد اسفنج جهت میمنت و آنکه
بذر زود و خوب بیرون آید در میان بذر باشد و از صباح
تا پیشین که هوا خنک باشد در بغل نگاه دارند و بعد از آن
که هوا گرم شود در میان پنبه نموده هر جا خواهند گذارند
و چون کرم بیرون آید لته را با آفتاب رو برده در روی
بالشت تنک سازند و بعد از سایه نموده پخته نمکه برگ توت
و اگر میسر نشود برگ خوب و کلان بر بالای ایشان گذارند
که بر برگ چسپند و برگ را برداشته در قوطی گذارند و
تا سه روز که بیرون می آیند جدا جدا نگاه داشته محافظت
نمایند و تا پنج روز هر روز برگ آنچه کرم اول بیرون آمده
یکوقت و آنچه دوم و سیم بیرون آمده دو وقت دهند که
برابر یکدیگر شوند و باید که تا آخر که قیلچه چیده شود در سام اسفنج
سوزند و چون در قوطی خورد دیگر جا یک نمایند که سه روز نشست
و بیدار شوند بروح حضرت ایوب صبور بوی کرده بعد از آن
برگ بر بالای ایشان گذاشته ایشان را در غلبار و سبدهای

بهمن تنگ سازند و روزی دو نوبت برگ دهند تا دوازده
روز و چون بخواب دوم روند و بیدار شوند بوی کرده
باز در سبدهای بهمن وغیره تنگ سازند که هرچند تنگ
می شوند بی علت و بالیده می شوند و بعد از آن هر روز سه
نوبت تا دوازده روز برگ دهند و چون بخواب سیم روند
و بیدار شوند بوی کرده بعد از آن سیه و گشنیز راکوفته
در چهار کنج خانه فیلجه بر روی دیوار مضبوط نمایند و خانه
ایشان باید که خشک و بادرو باشد و آنچه برگ خورند دهند
که بزرگ بشوند و قوت یابند بعد از آن ایشان را بر تخت
و شاخ نمایند و درین ایام که در خواب می باشند روز
یکنوبت و یا دو نوبت اندک برگ دهند که آنچه در
خواب نشده باشند برگ خورند و بسیار ندهند که کرمها که
در خواب اند در میان برگ ضایع نشوند و چون از خواب
چهارم بیرون آیند بدهه خوردن مشغول می شوند آنچه برگ
خورند دهند و در برگ دادن تقصیر ننمایند و سر شاخ

هفت

هفت درخت راجع برگ دسته بسته ایشان را باد نموده
در کنج خانه گذارند و خار خرجه در میان و بر تخت و شاخ
گذارند که بنیاد فیلجه تنیدن است و تخمینا یازده روز را بتمام
میرسد و آنچه کرم مانده باشد از تخت و شاخ روی جای نموده
بجای دیگر برند و برگ دهند که ایشان نیز کار خود با تمام
رسانند و در ب خانه را تا سه روز به بندند و کسی در خانه
نرود و روز چهارم بفیلجه چیدن مشغول شوند و یک استار
بذر را چهار ده خروار برگ کفایت است و آفت کرم
از موش و مورچه و مار و چقوک و گربه و کمل است و باید که
همه کس را در خانه فیلجه نگذارند و ملاحظه نمایند که کسی نظر
ناپاک بر فیلجه نانداز د و آنکس که محافظت می نموده باشد
نیز در محل برگ دادن و سایر مهمات آن خبردار باشد
که دست ناپاک بکرم فیلجه نرسد که بد آمدن فیلجه اکثر بدین
واسطه است و این امر باکی تمام میطلبد و آنکه بعضی گویند
که در اول حال برگ از هر جا آورده دهند معلوم است که

چون کرم از مال مردم پرورش یابد در دنیا و آخرت چه نتیجه
خواهد داد اندیشه نمایند که از برگ عشری مد ایشان ندهند
که حضرت الله تعالی برکت تمام میدهد و چون اندیشه نمایند
برکت و فایده ندارد چنانچه مشاهده می شود و گفته اند
آنها که تجربه نموده اند از پیله خواهی که بیابی تو حضور کار
بمراد آید و خالی ز قصور باشی تو نجار ز و ندهی برگ حرام
یابی برکت بروح ایوب صبور روضه هشتم در بیان
نهال اشجار و گل و ریاحین بسیاق باغبانی در چهارباغ
کاشتن و در برابر یکدیگر و عمارات جنت امارات بجانب
جنوب روبرشمال خواهد بود و ریاض و بساتین بهشت آیینش
بعنایت حضرت الهی و فیض فضل پادشاهی جلت آلاؤه و
عمت نعماؤه که بنای نه قصر دوازده قصر برج افلاک را
بمعماری امر کن فیکون برافراخت و شمسه مهر و ماه روی
ایوانش را منور و مزین ساخت و چهار طاق بلند رواق
عناصر را بدستیاری قدرت بیچون سر بر فلک برافراشت

و برنگ

و برنگ بیاض صبح و حمرت شفق ملون کرده بهارست
و ریاض قدس را بلاله و گلهای زرنگار دلفریب
و اشجار میوه دار با صد لطافت و زینت بنضارت و
طراوت تمام پرداخت و گلستان انس را بگلهای همیشه
بهار و الوان میوه های لطیف ابد الاعیان گردانید و چمن
ریاض را از انهار اقطار انهار من عسل مصفا روان گردانید
اینجا ز تکوین خواهد یافت طراح بنای این کهن دیر گردش
ده چرخ بازگون سیر معمار خراب روزگاران
گنجینه گشای رازداران تخمل آرای ریاض ابداع
نوباوه رسان زوی بانواع پیوند کر نهال امکان
ارکان در
در عرصه چارباغ امکان زین باغچه بهشت پرتو
انگیخته هر زمان گلی نو طرح چهار باغ و عمارت
اول دستور آنست که گرد چهارباغ را از پای دیوار
سه قدم گذاشته بعد از آن یک ذرع جوی سازند و کنار جوی
که جانب دیوارست و حاشیه گویند سفید دار سمرقندی

نزدیک یکدیگر کارند که خوش نماست و نازو چندان
لطافتی و زینتی ندارد دو جانب دیگری جوی که ان پیرحاشیه
است سوسن مناسب است و سه ذرع دیگر جهة عرق که
راه رو است کذارند و بعد از ان یکذرع دیگر جهة جوی و
جانب عرق را بر حاشیه سوسن کاشته بر لوله پل که پنج
ذرع از سفیدار دو رست زردالو کارند و باید که میان
دو زردالو هشت ذرع فاصله باشد و در میان ان گل سرخ
و شفتالو مناسب است و از زردالوی که مذکور شده هر پنج
ذرع را در میان فاصله گذاشته باز زردالو کاشته الوکور
پیوند نمایند و بعد از ان میانه راست راسته جوی گذاشته
اب را بحوض که رو بعمارت است اورند و کناره
ان بر حاشیه همیشه بهار و سوسن سمی و خنجری باشد که
خوش نماست و در هر دو کناره شه جوی مذکور عرق
جهت راه رو گذاشته بعد از ان جهة سه برکه جا ترتیب نمایند
و بر هر جانب سه برکه دارد در مرتبه علیا چهار چمن جدا

نموده چمن انار چمن دویم بهی و چمن سیم شفتالو و چمن چهارم امرود
باشد و بعد از چهار چمن باغچها ترتیب نموده باغچه اول بنفشه کبود
و ایلچی سوسن و گل زیبای صد برگ و سورنجان باغچه
دوم زعفران و نرگس و گل زیبای سمی باغچه سیم لاله
باغی کوهی و دردر گوش و کاکلی و سوسن سمی و صحرای
و سفید و شقایق سمی و لاله کابلی باغچه چهارم یاسمن کبود
و ارغوان زرد بنفشه زرد و لاله دو طبقه و شب بوی
باغچه پنجم گل حله و پنج برگ و ابرشی و صابونی و اتشی و زرد
و نسرین و بغدادی و قارقان باغچه ششم گل بغداد در میانه
گل خشخاش باغچه هفتم یاسمن زرد و گل شش ماهه و زنبق
و نیلوفر و گل قرنفل و سوسن لیمویی و خطمی حمرو باغچه هشتم خطمی
خطایی و یاسمن سفید و شب بد و ستان و چمن افروز باغچه
نهم لاله خطایی و بوستان افروز که هر دفعه با یکدیگر میرسند
کارند مناسب است و در پایان باغچها از جانب شرقی و
غربی نسترن و قرنیه ان در شمال حوض دو بوته نسترن

دیگر کارند وحوض باید که جهت ذرع و بانچه مناسب و بنفشه

از عمارت دور باشد دیگر دگرسی عمارت مع خیار و توت

بیدانه خواهد بود و انچه نزدیک بعمارت باشد از جانب

شرقی الو بالو و غربی و کیلاس و در میان ارغوان سرخ

کارند و بر جانب جنوب عمارت برلوله پل که نسترن

سیب کارند که اگر در افتاب باشد کرم ضایع می کند

و انجیر را بر جانب شمال که افتاب رو و نیاده بادست

کارند و پیوسته باید که بمحافظت اشجار میوه دار و

کلهای ملون زرنکار مشغول باشند تا از نهال امید و کل

ملون و سفید خط تمام و فایده مالا کلام یابند خواهی

که نهال دولتت ار دیار کلهای لطیف بشکفد در کلزار

از تربیت درخت و کلها زنهار القصه که یکلحظه نباشی بیکار

من معترفم که کار من جمله خطاست معذورم ازانکه بر بشر سهو و خطاست

ای خواجه اگر توان در اصلاح بکوش در عیب نظر مکن که بی عیب خداست

تمت الکلام بعون الملک العلام

شکر که نسخه بپایان رسید زود شاهی همه شاهان رسید دولت

ان شاه جهان پایدار که بود ارض و سما برقرار سیر کند

تا بفلک مهر و ماه تا دهد از کوه و صحرا کیاه نصرت هر روزه

دولت مدام لطف حقش همدم و عمر تمام منشی این نامهٔ

بنام زد رقم خاتمه تم الکلام باتمام رسید و باختتام انجامید

تو بداین بیاض و ترشیح این ریاض روز شنبه نهم شعبان

نهصد بیست و یک از هجرت الحمد لله علی الاتمام والصلوة

والسلام علی محمد خیر الانام واله البررة الکرام قد وقع الفراغ

من تسوید هذه النسخة الشریفة فی علم الحراثة بدار السلطنة الهراة

حامی عن الافات تاریخ غره شهر ربیع الاول سنه سبع

وعشرین وتسع مایة عن الهجرة النبویة صلی الله علیه واله وسلم صححت

بقدر الامکان والاستطاعة العبد الضعیف محمد المشهور بانبار دار ملک

صرف صابون لاتین پنج پاره ده

همین نوع با بیست پنج شش ده روغن و

اشخی بتوان ده ابریز تقرار چهار شش در دو دیگ ریزند

بیت وجه اول که تمام اب شور بعد از آن اب را اب

وشانزده وجوش که تمام ابریزند وجوش دهند و اب کوبید تمام دو روغن

شور داوده وجوش بعد از آن اب و دیگر اب صاف از شاه ابریز کنند و اب

زده که بارشد بعد وچون از اب بریخته شور دهند واند کاتش کنند

دیگ نوع شور دهند و بعد از آن اب ریخته شور دهند تا اب سیمی در

وجه الکف ده دارند و بعد از آن دو دیگ اب ریخته بشتند دیگ باید

نیز بردا شته جدا الکاه دارند و دیگر دیگ دیگ ... یاد کنند

واب سیم را بر داشته جدا الکاه دارند و بعد از آن اب دوم آتش

دیگ کرده آتش کنند که بیه بارشد و بعد از آن اب اول ریزند و آتش

وآتش کنند که بجوش شد و بعد از آن از اب که قوام بید ابر ده با

که بجوش شد و بر سه و طریق رسیدن است که قوام پید برابد و دیگ

وچون قوام بید اکند اندک برروی آتش ریزند که جص بعد از آن صابون

وارد آتش کنند و اگر بوی صح کند رسیده است بعد از آن صابون

نیمه نمک ریزند که صابون از تیزاب صاف شود بعد از آن

بکفگیر اهن که کفگیر هم سیاه نباشد شور از رو برداشته شده

در ظرفها کنند نقل از نسخه اصل ارشاد الزراعة برداشته شده

ونوشته شد ٤٤٤٤٤٤